

به نام خداوند بخشاینده مهربان

قال رسول الله (صلى الله عليه

وآله):

إني تارك فيكم الثقلين، كتاب
الله وعترتي أهل بيتي، ما إن
تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً،
وإنهما لن يفترقا حتى يردا
عليَّ الحوض.

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله)

می فرمایند:

من دو [چیز] گرانسنگ در
میان شما برجای می گذارم،
کتاب خدا و خاندانم، اهل
بیتم، تا زمانی که به این دو
تمسک جوئید، هرگز گمراه
نخواهید شد و بدرستی که
این دو هیچگاه از هم جدا
نمی شوند تا در کنار حوض
[کوثر] بر من وارد شوند.

(صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ سنن
دارمی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ مسند أحمد
ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ج ۴، ص ۳۷۱
و ج ۵، ص ۱۸۲، ۱۸۹؛ مستدرک
حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۴۸، ۵۳۳ و
جز آن)

امير مؤمنان

حضرت على بن ابي طالب (عليه السلام)

امیر مؤمنان

حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری عدی غریباوی)

مترجم: عباس جلالی

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

● پیشوایان هدایت - ۲، امیرمؤمنان، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری عدی غریبوی)
مترجم: عباس جلالی
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلشنان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۷ ق. / ۲۰۰۶ م.
تعداد: ۵۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bayt.org
شابک: ISBN: 964-529-012-0
● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است.

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشيع و مکتب اهل بيت(عليهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بيت(عليهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بيت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بيت(عليهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی، جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(علیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد را تقدیم شما عزیزان می‌نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم. در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می‌یابد و آن را از باطل باز می‌شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می‌گزیند و اهدافش را تحقق می‌بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته‌ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى);^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ);^(۵)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟

(وِيرَى الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ);^(۶)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ);^(۷)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

۱. انعام / ۷۱.

۲. بقره / ۲۱۳.

۳. احزاب / ۴.

۴. آل عمران / ۱۰۱.

۵. یونس / ۳۵.

۶. سبأ / ۶.

۷. قصص / ۵۰.

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می‌کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می‌کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می‌نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می‌فرماید:

(وما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون)؛^(۸)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستش آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی‌بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش‌های نفسانی زاپیده شده از آن - که همراه همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه
برای
فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد. پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همراه - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد)؛^(۹)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

۸. ذاریات/ ۵۶.

۹. رعد/ ۷.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن‌ها بدین شرح است :

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می‌گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حيث يجعل رسالته):^(۱۰)

خدا آگاه‌تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (الله يجتبی من رُسله من يشاء):^(۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است :

(كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق

ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه):^(۱۲)

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می‌دارد:

(يزكّهم ويعلمهم الكتاب والحكمة):^(۱۳)

آنان را تزکیه می‌کند و به آن‌ها کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته‌ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره‌مند باشد:

(لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة):^(۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۱۰. انعام/ ۱۲۴.

۱۱. آل عمران/ ۱۷۹.

۱۲. بقره/ ۲۱۳.

۱۳. جمعه/ ۲.

۱۴. احزاب/ ۲۱.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می‌کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش‌های اخلاقی در جان و روان انسان‌ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش‌های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح‌ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق‌العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می‌طلبد. موارد یاد شده که می‌توان آن‌ها را به صلاحیت‌های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می‌نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه‌ای از پا ننشستند و از جان دست‌شستند و پنجه در پنجه دشواری‌ها افکندند و از هیچ کوشش‌نیاسودند. خداوند تلاش پی‌گیر آنان را با رسالت آخرین پیام‌آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این راستا گام‌های شگفت‌انگیزی برداشت و در کوتاه‌ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش‌های بیست و سه ساله آن حضرت را می‌توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می‌دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود. تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود:

الف) رهبر شایسته‌ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می‌آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته‌ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو امانت گرانسنگ میان شما به ودیعه می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو امانت، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی نپذیرند تا در کنار حوض کوثر به نزد من درآیند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم (علیهم السلام) بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارك خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نخستین پیشواز خاندان اهل بیت (علیهم السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و دومین اختر سپهر عصمت می پردازد، شخصیتی که در عرصه های زندگی مبارکش آینه تمام نمای اسلام، مشعلی فروزان و دژی استوار و پس از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته ترین سمبل بشر تلقی می شد.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارك تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر برآستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت ؛ «فَاتَهُ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ النَّصِير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

بخش نخست

امام علی (علیه السلام) در يك نگاه

بخش دوم

نمایی از شخصیت امام (علیه السلام)

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت امام (علیه السلام)

بخش نخست

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در يك نگاه

وی امیرمؤمنان سرور اوصیاء و به فرمان خدا و تصریح پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نخستین جانشین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است. قرآن کریم به صراحت از عصمت و پیراستگی آن بزرگ مرد از پلیدی ها سخن گفته است.

نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق او و همسر و فرزندان با مسیحیان نجران مباحله کرد و آن حضرت را از آن دسته از نزدیکان خود تلقی نمود که دوستی و محبت آنان واجب به شمار می آید و مکرر تصریح کرد که آنان همسنگ قرآن مجیدند و کسانی که به آنان متمسک شوند اهل نجات و آنان که از فرمانشان روبرتابند، در ورطه هلاکت اند.

امام (علیه السلام) از کودکی در دامان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پرورش یافت و از سرچشمه زلال هدایتش، بهره مند گردید. او شاگردی وفادار و برادری پاک سرشت برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و نخستین ایمان آورنده به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و با وی نماز گزارد، صادقانه تر از همه در راه پروردگار خویش فدا کاری کرد و در مسیر پیشبرد رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در دشوارترین لحظات درگیری و کشمکش با جاهلیت سرکش، در هر شکلش در دو برهه مکی و مدنی و در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و پس از رحلت آن بزرگوار، از خود جانفشانی نشان داد و فانی در مکتب و رسالت و ارزش های آن گردید و به معنای تمام کلمه تجسم حق بود بی آنکه ذره ای از آن پا فراتر نهاده و یا سرمویی از مسیر آن خارج شده باشد.

ضرار بن ضمیره کنانی در مجلس معاویه به گونه ای به بیان ویژگی های امام علی (علیه السلام) پرداخت که معاویه و حاضران را به گریه واداشت و معاویه برای آن حضرت طلب رحمت کرد، ضرار اظهار داشت:

به خدا سوگند! [علی] مردی بسیار دور اندیش و فوق العاده نیرومند، گفتارش جدا کننده حق از باطل و حکمش عین دادگری بود، علم و دانش از پیرامونش می جوشید و حکمت برین با زبان او سخن

می گفت از دنیا و زرق و برق آن متنفر و با تاریکی و وحشت شب مأنوس بود، از بیم خدا اشک فراوان می ریخت و عمیق می اندیشید، دست هایش را حرکت داده و زیر و رو می کرد و خویشتن را مخاطب قرار می داد، دوست داشت لباس کم بها بپوشد و غذای خشن تناول کند، او میان ما نظیر خود ما بود، هر وقت نزدش شرفیاب می شدیم ما را به خود نزدیک می ساخت و هر زمان از آن حضرت پرسشی داشتیم به ما پاسخ می داد و هر گاه او را دعوت می کردیم نزدمان می آمد و هرگاه می خواستیم از او کسب خبری بنماییم، ما را در جریان امر قرار می داد.

به خدا سوگند! با این که به ما نزدیک بود از سخن گفتن با او هیبت می بردیم و هرگاه تبسم می کرد دندان هایش چونان مروارید به نخ کشید شده، پدیدار می گشت، دینداران را احترام می گذاشت و تهیدستان را به خود نزدیک می ساخت، زورمندان در حکومت وی امید رسیدن به مقصد باطلی را نداشتند، و افراد ضعیف از عدل و دادش مأیوس نمی گشتند.^(۱۵)

امام(علیه السلام) از آغاز رسالت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از آن بزرگوار حمایت و پشتیبانی کرد و در کنار او به چنان جهاد بی نظیری دست زد که اسلام از ظلمت و تاریکی شرک، پدیدار و چهره واقعی حق نمایان گشت، زمامدار دین لب به سخن گشود و عربده های شیاطین به خاموشی گرایید و سپس دچار گرگ صفتان عرب و سرکشان اهل کتاب گشت^(۱۶).

پس از آن که پیامبر و الامقام اسلام در مدتی کوتاه گام های شگفت آوری در مسیر تغییر نظام جاهلی برداشت. اسلام، برای دست یابی به اهداف بزرگش، مسیری دشوار و طولانی درپیش داشت و نیازمند برنامه ریزی کامل و رهبری هوشمندانه ای بود که در ایمان و کمال و اخلاص و هوشمندی و تدبیر، کمتر از شخصیت رسول اکرم نباشد و طبیعی بود این آخرین رسالت که خلاصه رسالت های همه پیامبران و وارث زحمات و تلاش های پیگیر آنان طی تاریخ به شمار می آمد، برای آینده خود برنامه ریزی کند... بدین گونه خاتم پیامبران(صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان خدای سبحان به گزینش شخصی پرداخت که صفات برجسته اش وی را نامزد استمرار و ادامه این رسالت ساخته بود تا در راستای به ثمر نشستن اهداف آن ایثار و از خودگذشتگی نشان دهد و از همه زشتی ها و رسوبات جاهلی مبرا و از جنبه آگاهی و ایمان و اخلاص و جانفشانی در راه خدا به برجسته ترین درجات شایستگی آراسته باشد.

۱۵. استیعاب ۳ / ۴۴، چاپ دار احیاء التراث العربی بیروت.

۱۶. بخشی از خطبه معروف حضرت زهرا(س) که اندکی پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آن را در برابر ابوبکر و عمر، ایراد فرمود.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) جایگزینی بود که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وی را به گونه ای ویژه درخور پذیرش مسئولیت این رسالت تربیت کرد، تا مرجعیت فکری و سیاسی پس از خود را به وی واگذار نماید و با همکاری پایگاه مردمی از مهاجر و انصاری بصیر و آگاه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برایش مهیا ساخته بود دست به تغییر و تحولی پیشگامانه زده و آن را در بلند مدت، استمرار بخشد.

ولی جاهلیتی که در ژرفای وجود آن جامعه و نظام، ریشه داشت، در بدر و خُنین و تنها طی يك دهه از جنگ و نبرد، به کلی از میان نرفته بود و طبیعی به نظر می رسید بار دیگر در پوشش اسلام پدیدار شود تا بتواند هر چند پس از ده ها سال مجدداً در عرصه اجتماع آشکار گردد و از سویی نیز طبیعی بود که مستقیم یا غیر مستقیم به گونه ای نهانی در مراکز مربوط به رهبری نفوذ کند... به همین دلیل بازگشت به آداب و رسوم جاهلیت، از راه گرد آمدن پیرامون رهبر قانونی جامعه نو پای اسلامی که از هر سو در احاطه خطرات بود و مراکز اصلی آن آگاهی و پختگی لازم را به دست نیاورده بودند، امری احتمالی بلکه برای هر پیشوا و رهبری که از اندک آگاهی سیاسی و اجتماعی برخوردار بود، مسأله ای دور از انتظار تلقی نمی شد تا چه رسد به شخصیت رسول اکرم خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم)!

اگر رسالت اسلامی تغییر و تبدیل واقعیت اجتماعی جاهلی را به عنوان يك هدف دنبال می کرد ناگزیر بود همه اشکال و رسوبات این واقعیت را ملاحظه و برای تغییر و تحولی گسترده در کوتاه مدت یا بلند مدت با هم، به برنامه ریزی بپردازد... و همین گونه عمل شد. رسالت، خط مشی طبیعی ای ترسیم نمود که از نقطه نظر قانونی برای روند حرکت پیشگامانه اسلامی لازم بود، چراکه امت را از جنبه فکری و سیاسی به پیشوایانی که از هر پلیدی جاهلی پیراسته بودند، ارجاع داد، این امر آن گاه عملی گردید که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به عنوان امیرمؤمنان منصوب و با گرفتن بیعت از عموم مسلمانان برای او، پایه های حاکمیت آن حضرت را تحکیم بخشید.

این برنامه ریزی پیشگامانه، با واقعیتی که دور از انتظار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نبود، مواجه شد و با جریان ویرانگری روبرو گردید که به درک و آگاهی امتی که پایگاه مهم حمایت از همین رهبری حکیمانه را تشکیل می داد، بر می گشت به گونه ای که توده مسلمانان از درک توطئه پشت پرده جاهلیت، بر ضد آن ها و انقلاب اسلامی نوپا

غافل بودند چراکه موضوع، مسأله تغییر شخص يك رهبر به رهبری دیگر نبود، بلکه ماجرا، تغییر و تبدیل خط اسلام محمدی و انقلابی، به خط جاهلی، در پوشش اسلام بود. بدین ترتیب، سقیفه وقتی عرصه را از وجود مقدس پیامبر تهی دید، برنامه ریزی های پیشگامانه رهبر بزرگ اسلام را قبل از به کمال رسیدن، به سقوط کشاند و پیشگویی قرآن عظیم تحقق یافت، که فرمود:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)؛^(۱۷)

محمد، فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به آیین پیشینیان خود باز می گردید؟.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را امین رسالت و امت و دولت خویش قرار داد و همان گونه که وی را به تربیت امت جوان و حراست از دولتی که پایه و ارکان آن هنوز تحکیم نیافته بود، گمارد به مراقبت از رسالت و دین نیز موظف ساخت. امام (علیه السلام) کوشید با محکوم ساختن سقیفه و آثار و نتایج آن و با خودداری از بیعت و ایستادگی در برابر آن توطئه، امور را به جایگاه اصلی خود باز گرداند ولی این تلاش سودی نبخشید امام باید یکی از این دو انتخاب می کرد: فرو پاشی دولت از جنبه سیاسی و بین المللی و حفظ و مراقبت آن با وجود زمامدارانی نالایق. امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در این راستا موضعی اصولی اتخاذ کرد که تاریخ آن را به نام وی ثبت کرده است آن جا که فرمود:

«فَأَمَسَكْتُ يَدِي حَيْثُ رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مُحَقِّقِ دِينِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ فَوْتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَانِلْ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ السَّحَابُ»؛^(۱۸)

دست روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام باز گشته و قصد دارند دین و آیین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را نابود سازند، در چینی موقعیتی بیم آن داشتم اگر اسلام و اهلس را یاری نکنم باید شاهد نابودی و تفرقه در اسلام باشم که مصیبت آن برایم بمراتب از رها

۱۷. آل عمران/ ۱۴۴.

۱۸. بحار الانوار ۳۳ / ۵۹۶ و ۵۹۷ باب الفتن الحادثة بمصر، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی .

ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود زیرا بهره زود گذر زندگی مانند سراب و یا به سان ابرهای از هم پاشیده، زایل شده و به پایان می رسد.

موضع گیری های این پیشوای دلیر و والا همت در بیست و پنج سال رنج و نگرانی که - به تعبیر خود - جام صبر و شکیبایی تلخ تر از حنظل را نوشید، در اموری چون حفظ و حراست از وحدت و یکپارچگی امت اسلامی و جلوگیری از شکست دولت نوپای نبوی، هر چند با گذشت موقت از حق خود، و ارائه راهکارهای صحیح به خلفا و پند دادن آنان خلاصه شد.

افزون بر توجه امام(علیه السلام) به گرد آوری قرآن و تفسیر آن و آشنا نمودن و آگاه ساختن مردم بر معانی و حقایق کتاب الهی و پرده برداشتن از حقیقت توطئه ای که گروه هایی از مردم در برابر آن سر تسلیم فرود آورده بودند، از اشتباهات فرمانروایان در راستای درک و فهم و اجرای احکام دین اسلام جلوگیری کرد و به تشکیل جمعیتی نیک اندیش و شایسته پرداخت که ضمن اعتقاد به برنامه ریزی پیشگامانه نبوی و رهبری اسلامی، بر گسترش و تبلیغ آن مراقبت نماید و در مسیر پیاده کردن و اجرای آن، از خود گذشتگی نشان دهند.

امام(علیه السلام) پس از دو دهه و نیم صبر و بردباری و رنج و پس از آشکار شدن حقایق پشت پرده، توانست به ثمره تلاش های خود دست یابد و برای دو نسل صدر اسلام و تابعان به خوبی روشن شد که علی(علیه السلام) برای خلافت شایسته تر از دیگران بوده که با وجود شرایط و اوضاع پیچیده و دل پریشانی ها و افزایش زاویه انحراف از راه راست، قادر است به اصلاح امور بپردازد چنان که خود فرمود:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ، وَلَكِنَّمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا»؛^(۱۹)

به خدا سوگند! من تمایل به خلافت نداشتم و به ولایت و زمامداری شما علاقه ای نشان نمی دادم، ولی شما مرا بدان دعوت و آن را بر من تحمیل نمودید.

امام(علیه السلام) با اعلان سیاست خویش، فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَلَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ»؛^(۲۰)

۱۹. بحار الانوار ۳۲ / ۵۰ باب بیعت امیر المؤمنین(علیه السلام).
۲۰. همان ۳۲ / ۳۶.

به هوش باشید: اگر دعوت شما را بپذیرم، طبق آن چه خود می دانم با شما رفتار خواهم کرد و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش نمی سپارم.

و نیز فرمود:

خدایا! تو خود می دانی آن چه ما انجام دادیم نه برای این بود که جاه و قدرتی به دست آوریم و نه برای این که از کالای پست دنیوی چیزی تهیه کنیم، بلکه بدین جهت بود که احکام فراموش شده دین و آیین تو را باز گردانیم و صلح و آرامش را در شهرهای آشکار سازیم تا بندگان ستم دیده ات در ایمنی قرار گیرند و حدود تعطیل شده ات دیگر بار عملی و اجرا گردد.^(۲۱)

امام(علیه السلام) با زحمت زیاد سعی نمود تا از راهی بی دغدغه و هموار، عدالت اجتماعی و سیاسی را میان مردم پدید آورد و با حفظ وحدت و یکپارچگی امت همراه با تلاش در مسیر تربیت و آموزش و ادای حقوق کامل آنان، امنیت و آزادی و رفاه و آرامش را حاکمیت بخشد.

حضرت، گردانندگان دستگاه فاسد اداری را بر کنار و فرمانروایان و کارگزاران لایق و کار آمد و انسان های کاردان را جایگزین آن ها ساخت و آنان را دقیقاً زیر نظر داشت به گونه ای که فرصت طلبان آزمند را از حیطة مسئولیت، دور ساخت و صراحت و حق و صداقت را در تمامی زمینه ها به کار گرفت، به نیرنگ و فریب متوسل نشد و در همان راه و بر همان شیوه برادر و پسر عمویش رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) گام برداشت.

بدین ترتیب، فعالیت نیروهای آزمند و فرصت طلبی که پایگاه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود را از دست داده بودند بر ضد امام(علیه السلام) آغاز گردید و عناصری که تا دیروز به شکلی در کشتن عثمان و تحریک مردم بر ضد او شرکت داشتند، با یکدیگر همدست شده و با سر دادن شعار خونخواهی عثمان، سیاست حکیمانه و بی آلایش حضرت را به باد انتقاد گرفتند و در این راستا، گروهی از هوادارانش پیمان شکستند و گروهی از دین بیرون رفتند و جمعی از اطاعت حق سر بر تافتند و اکنون این امام(علیه السلام) بود که پس از مبارزه ای مرارتبار، در شب قدر سال چهل هجرت نبوی در محراب عبادتش در مسجد کوفه به شهادت رسید و محاسن وی به خون مبارکش رنگین شد و با پایداری در راه اجرای ارزش های بی مانند اسلام و استقامت در مسیر حق آشکار و جهاد و مبارزه در طریق تحکیم پایه ها و ارکان دین، با شهادت خود، به

۲۱. همان ۱۱۱/۳۴، باب فتنه و آشوب هایی که در زمان علی (علیه السلام) اتفاق افتاد. «اللهم إنيك تعلم أنه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان ولا التماس شيء من فضول الحطام، ولكن لندرة المعالم من دينك ونظير الإصلاح في بلادك، فيأمن المظلومون من عبادك، وتقام المعطلة من حدودك».

رستگاری دست یافت که می توان آن را خروش ارزش های الهی بر ضد ارزش های جاهلی در کلیه ابعاد آن به شمار آورد.

ای امیرمؤمنان! ای پیشوای نکو سیرتان، درود بر تو در آن روز که دیده به جهان گشودی و روزی که در دامن رسالت پرورش یافتی و آن روز که در جهت به اهتزاز درآمدن پرچم اسلام، جهاد و مبارزه نمودی و روزی که صبر و بردباری پیشه کردی و آن روز که با تو دست بیعت دادند و تو را به حکمیت کشاندند و روزی که پرده از چنگ و دندان جاهلیتی فرو افکندی که خود را با شعار اسلام نمان کرده بود و آن روز که به فیض شهادت نایل گشتی و با خون پاک خود درخت سر برافراشته اسلام را آبیاری نمودی و روزی که برانگیخته می شوی و نشان رستگاری را در بهشت برین با خود همراه داری.

بخش دوم

نمایی از شخصیت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) از آغاز رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا رحلت آن حضرت، همواره همراه آن بود و در این برهه، در دفاع جانانه از رسول خدا و حریم اسلام راستین موضع گیری های شفاف و مورد رشکی داشت. موضع گیری ها و عملکرد و فضائل آن بزرگوار در آیات قرآن حکیم و روایات شریف نبوی وارد شده است.

به گفته ابن عباس: سیصد آیه در فضیلت علی (علیه السلام)^(۲۲) وارد شده است و هر آیه ای که در آن (یا ایها الذین آمنوا) دارد، علی، بزرگ مرد و شخصیت برجسته مورد نظر آن آیه به شمار می آید^(۲۳). خداوند در آیاتی از قرآن، یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را مورد نکوهش قرار داده ولی از علی (علیه السلام) جز به نیکی یاد نکرده است.^(۲۴) به سبب نزول آیه های فراوان در شأن علی (علیه السلام) جمعی از دانشمندان متقدم و متأخر، کتاب هایی را به این موضوع اختصاص داده اند که آیات وارد درباره آن حضرت در آن ها گرد آوری شده است. در این جا به برخی از این آیات که به تصریح ارباب حدیث در شأن امام علی (علیه السلام) نازل گردیده اشاره می کنیم:

۱. از ابن عباس منقول است گفت: روزی علی بن ابی طالب تنها چهار درهم در اختیار داشت، يك درهم آن را شب هنگام، يك درهم آن را روز، يك درهم را نهانی و در همی را آشکارا صدقه داد و خدای سبحان این آیه شریف را در شأن وی نازل فرمود:

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ);^(۲۵)

پاداش آنان که دارایی خود را شبانه و هنگام روز و نهانی و آشکارا انفاق می کنند نزد خداست، نه ترسی بر آن ها وجود دارد و نه اندوهگین می شوند.

۲۲. الفتوحات الاسلامیه ۲ / ۵۱۶.

۲۳. كشف الغمه ۹۳.

۲۴. ینابیع الموده ۱۲۶.

۲۵. بقره/ ۲۷۴، به ینابیع الموده ۹۲ مراجعه شود.

۲. باز ابن عباس گفت: علی(علیه السلام) انگشتر خویش را در حال رکوع به بینوایی صدقه داد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از آن فرد مستمند پرسید چه کسی این انگشتر را به تو داده است؟ عرض کرد: همان شخصی که در حال رکوع است. (وبه امیرمؤمنان(علیه السلام) اشاره کرد) خدای متعال این آیه شریف را نازل فرمود:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ);^(۲۶)

ولی و سرپرست شما تنها خدا و رسول اویند و آنان که نماز بپا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند.

۳. آیه تطهیر^(۲۷)، علی(علیه السلام) را در زمره اهل بیت وحی که از هر پلیدی پیراسته اند به شمار آورده و آیه مباهله^(۲۸)، آن بزرگوار را به منزله جان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تلقی کرده است.

۴. سوره انسان، به اخلاص امیرمؤمنان (علیه السلام) و اهل بیت او و ترس و بیمی که از خدا داشتند شهادت داده و گواهی الهی را بر بهشتی بودن آنان، دربردارد^(۲۹).

صاحبان صحاح و دیگر محدثان، در احادیث رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برای بیان فضایل علی(علیه السلام) فصل های ویژه ای گشوده اند. بشرطی تاریخ طولانی خود بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مردی را برجسته تر از علی سراغ ندارد و با این که در طول حاکمیت بنی امیه بر فراز منابر به ناسزاگویی و دشنام وی پرداختند و کینهورزانش آن مطالب را همه جا منتشر ساختند، ولی تاریخ برای هیچ کس فضائلی نظیر فضائل علی بن ابی طالب(علیه السلام) ثبت نکرده است. باین که امویان در پی عیبجویی از حضرت بودند ولی هیچ گونه عیبی در آن بزرگوار نیافتند، عمر بن خطاب [در باره امیرمؤمنان] از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده که فرمود:

کسی نتوانست به فضایی مانند فضایل علی دست یابد که صاحب فضیلت را به هدایت رهنمون گشته و از کارهای ناروا باز دارند.^(۳۰)

به علی(علیه السلام) عرض شد: چرا شما بیش از دیگر یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از آن حضرت حدیث نقل کرده ای؟ فرمود:

۲۶. مائده/ آیه ۵۵، به تفسیر طبری ۶ / ۱۵۶ و بیضاوی و غیر این دو مراجعه شود.

۲۷. احزاب/ ۳۳، به صحیح مسلم، فضائل صحابه مراجعه شود.

۲۸. آل عمران/ ۶۱، صحیح ترمذی ۲ / ۳۰۰.

۲۹. به کشف زمخسری و طبری در ریاض النضرة ۲ / ۲۰۷ مراجعه شود.

۳۰. ریاض النضرة ۱ / ۱۶۶.

زیرا من هرگاه از آن حضرت مطلبی می پرسیدم مرا آگاه می ساخت و هر زمان ساکت می شدم، وی با من آغاز سخن می نمود.^(۳۱)

از فرزند عمر نقل شده گفت: روزی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) میان یاران خویش پیمان برادری ایجاد کرد و علی به دلیل این که کسی به برادری اش در نیامده بود [باچشمانی اشکبار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید. پیامبر به او فرمود:

«أنت أخي في الدنيا والآخرة»;^(۳۲)

تو در دنیا و آخرت برادر من به شمار می آیی.

از ابولیلی غفاری روایت شده گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم

می فرمود:

«سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةٌ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزَمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ»;^(۳۳)

پس از من آشوب هایی بپا خواهد شد، هرگاه چنین شد، از علی بن ابی طالب جدا نشوید، زیرا وی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اولین فردی است که روز قیامت با من دیدار خواهد کرد، او بزرگترین راستگو و میان امتم، جدا کننده حق از باطل است، وی رهبر و پیشوای افراد با ایمان، و مال و دارایی پیشوا و جلو دار منافقان تلقی می شود.

به اعتراف همه خلفا دانش علی (علیه السلام) از همه آنان برتر و در قضاوت و داوری سرآمد آن ها بوده است و اگر علی نبود به هلاکت رسیده بودند تا آن جا که سخن عمر «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرٌ»;^(۳۴) اگر علی نبود، عمر به هلاکت رسیده بود ضرب المثل شد.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده گفت: منافقان با بغض و کینه ای که از علی بن ابی طالب (علیه السلام) به دل داشتند برای ما قابل شناسایی بودند.^(۳۵)

وقتی خبر شهادت علی (علیه السلام) به معاویه رسید، گفت: دانش و فقه، با مرگ فرزند

ابو طالب، از جامعه رخت بر بست.^(۳۶)

۳۱. طبقات ابن سعد ۲ / ۳۳۸، حلیة الأولیاء ۱ / ۶۸.

۳۲. سنن ترمذی ۵ / ۵۹۵، حدیث ۳۷۲۰.

۳۳. إصابة ابن حجر ۴ / ۱۷۱ شماره ۹۹۴، مجمع الزوائد ۱ / ۱۰۲.

۳۴. شرح نهج البلاغه ۱ / ۶، تذکرة الخواص ۸۷.

۳۵. استیعاب در حاشیه اصابه ۳ / ۴۵.

۳۶. همان.

شعبی می گوید: نقش علی بن ابی طالب در این امت بسان مسیح بن مریم میان بنی اسرائیل بود، گروهی به او عشق و محبت ورزیدند، در محبتشان دچار کفر شدند و جمعی کینه اش را به دل داشتند و با بغض و کینه او در وادی کفر گرفتار آمدند.^(۳۷)

امام علی(علیه السلام) سخاوتمندترین انسان ها به شمار می آمد، به سخاوت و بخششی خدا پسندانه آراسته بود و هرگز در پاسخ نیازمندی «نَهْ» نگفت.^(۳۸)

آن روز که با امام(علیه السلام) بیعت صورت گرفت، صَعَصِعَة بن صُوحان به حضرت عرضه داشت: ای امیرمؤمنان! به راستی خلافت را زینت بخشیدی و بدان ارج و مقام دادی، نه خلافت تو را زینت داده و بر ارج و مقامت افزوده باشد، خلافت به وجود مقدست نیازمندتر از تو، به خلافت بود.

از ابن شبرمه روایت شده گفت: نمی سزد کسی غیر از علی بن ابی طالب(علیه السلام)^(۳۹) بر فراز منبر بگوید: «سَلُونِي»؛ هر چه می خواهید از من پرسید.

فَعْقَاع بن زُراره کنار مرقد مطهر امام(علیه السلام) ایستاد و عرضه داشت: رضوان الهی بر تو ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند! زندگی ات کلید خیر و برکت بود، اگر مردم تو را پذیرا شده بودند از برکات زمینی و آسمانی خدا بهره مند می گشتند ولی قدر ناشناس نعمت وجودت بودند و دنیا را ترجیح دادند.^(۴۰)

جورج جُرداق مسیحی در کتاب خود «صدای عدالت انسانی» می نویسد: علی بن ابی طالب از جمله افراد بی نظیر و نادری است که اگر خواهان شناسایی حقیقت و واقعیت آنان به دور از سطح تقلیدی شناسایی بزرگان تاریخ خود باشید، خواهید دید که محور عظمت آنان تنها در ایمان مطلق به کرامت و شرافت انسانی و حق مقدس آن در زندگی آزادمنشانه و شرافتمندانه قرار دارد. از سویی انسان همواره در تکامل و تحول است و جمود و واپس گرایی و توقف در حالتی از حالات گذشته یا کنونی، چیزی جز پیک مرگ و دلیل نابودی نیست.^(۴۱)

۳۷. عقد الفرید ۲ / ۲۱۶.

۳۸. شرح نهج البلاغه ۱ / ۷.

۳۹. ائمتنا ۱ / ۹۴، به نقل از اعیان الشیعه ۳ و بخش ۱ ص ۱۰۳.

۴۰. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۱۳.

۴۱. الامام علی صوت العدالة الإسلامية ۱ / ۱۴.

شبلی شَمیل می گوید: امام علی بن ابی طالب، مهتر بزرگان جهان، بی همتا نسخه ای است که شرق و غرب گیتی در گذشته و حال، صورتی مطابق اصل، چون او، به خود ندیده است. (۴۲)

علی(علیه السلام) به همان اندازه که در عمل، سمبل پیشوایی و رهبری بود و برای هدایت مردم به اسلام و جانفشانی در مسیر اصلاح جهان و سوق آن به راه حق و عدالت، به عبارتی پیشبرد دین به عنوان نهضتی جاوید و مستمر، از خود التزام و پایبندی نشان داد؛ معاویه طی مخالفت و کشمکش خود با امام علی، نقش نماینده نسل جدید مسلمانان را بازی می کرد، زیرا فتوحات اسلامی وی را از سویی در رأس قدرت قرار داد و از سوی دیگر واداشت تا امور را با دید حفظ ره آوردها و جنبه های مادی بنگرد... در راستای چنین رویارویی خصمانه و بیرحمانه ای که مسلمانان را پراکنده ساخت و به نابودی کشاند، معاویه توانست با برانگیختن احساسات و انگیزه های قوی دنیوی مردم، وحدت و یکپارچگی آن ها را بر هم زند و از آگاهی دینی آنان جلوگیری کند و برای اجرای سیاست ملوکانه و دولت خویش در جهت رویارویی با روح رسالت و انقلاب، از جنبه های جدید دینی بهره بگیرد. (۴۳)

استاد هاشم معروف می نویسد: شخصیت امام علی بن ابی طالب واقعیتی تاریخی بود که از ولادت تا شهادت، با طبیعت و آداب و رسوم مردم، بیگانه بود، آن بزرگوار در خانه کعبه دیده به جهان گشود... ولادت آن بزرگ مرد در آن مکان مقدس حادثه ای تاریخی تلقی می شد که تا آن روز برای هیچ کس اتفاق نیفتاده بود و پس از آن نیز برای کسی رخ نداد. امام علی(علیه السلام) در خانه خدا پا به عرصه وجود نهاد و در خانه خدا فرشته شهادت را در آغوش کشید...

میسر نگشته به کس این سعادت *** به کعبه ولادت به مسجد شهادت

وی می افزاید: آن چه برای امام علی رخ داد، برای دیگران اتفاق نیفتاد. جمعی که ایمانشان در سطح ایمان شیعیان و دوستدارانش نبود، وی را از برجسته ترین اندیشمندان و نوابغ روزگار به شمار آوردند و آنان که در دوستی و محبتش میانه روی اتخاذ کردند، او را در کنار پیامبران و فرستادگان الهی قرار دادند و آن دسته که در حقش غلو کردند وی را تا پایه خدایی بالا بردند. (۴۴)

۴۲. همان ۳۵.

۴۳. نقد السياسة، الدولة والدین، برهان غلیون ۷۸، چاپ دوم ۱۹۹۳، المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

۴۴. سيرة الائمة الاثني عشر ۱/۱۴۱-۱۴۲.

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت امام علی (علیه السلام)

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کنار سرشت پاک و نهاد پیراسته اش برخوردار از صفات کمال و خُلق و خوی پسندیده و مجد و عظمت خانوادگی بود به گونه ای که دیگر شخصیت های برجسته از آن بهره ای نداشتند.

وی به والاترین خاندان ها و پاکیزه ترین تبارها وابسته بود. پدر بزرگوارش ابو طالب، بزرگ مرد قریش و جدش عبدالمطلب امیر مکه و سرور بطحا و پیش از آن نیز از سران و بزرگان بنی هاشم به شمار می رفت.^(۴۵)

علی (علیه السلام) از نزدیک ترین خویشاوندان رسول اکرم، پسر عمو و داماد و محبوب ترین افراد خاندان او تلقی می شد، کاتب وحی پیامبر و نزدیک تر از همه به فصاحت و بلاغت رسول خدا بود و گفتار و سخنان پر معنای حضرتش را بیش از دیگران در اختیار داشت.

پیش از آن که شائبه رسوم جاهلی به قلبش راه یابد یا عقلو خردش به شرك آلوده گردد، به دست رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اسلام آورد، و در عنفوان جوانی و آمد و شدها و جنگ و نبرد و صلح و آرامش در رکاب آن حضرت حضور داشت بگونه ای که به اخلاق و صفات آن بزرگوار آراسته شد، دین را از او فرا گرفت و بدان چه جبرئیل بر او نازل کرد، پی برد. امام (علیه السلام) آشناترین یاران پیامبر به احکام دین و سرآمد آنان در قضاوت و داوری بود و در حفظ و حراست از دین برتر از دیگران بود و در تبلیغ رسالت بیش از همه کوشید. نظرش از همه دقیق تر و عین حقیقت بود، تا آن جا که عمر، در حق او گفت: خداوند هیچ گاه مرا در مسأله دشواری که ابوالحسن در کنارم نباشد، گرفتار نسازد.^(۴۶)

وی اندیشمندی با تجربه و دانا، صاحب نظری آگاه، دارای احساسی لطیف، انسانی پاک سرشت و از روحی بی آرایش برخوردار بود، فردی خوش سلیقه، بهره مند از

۴۵. مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۳.

۴۶. مناقب آل ابی طالب ۲ / ۳۶۱ چاپ دار الاضواء.

اندیشه ای درست، نیک روش، حاضر جواب، دارای حضور ذهن و مسئولیت شناس بود.^(۴۷)

عبادت و تقوا

علی بن ابی طالب (علیه السلام) به پرهیز کاری و تقوا مشهور بود و همین ویژگی عامل بسیاری از عملکرد و رفتار آن حضرت در مورد خود و نزدیکان و مردم بود. پارسایی و تقوای علی از قبیل پرستش و عبادت پارسایان دیگر نیست که ناشی از شرایط اوضاع یا هوای نفسانی باشد، عبادت و پرستشی که از بسیاری پارسایان سراغ داریم، گاهی واکنشی از ضعف روح و بیم و نرمی بوده و گاهی برای فرار از روبرو نشدن با زندگی و زندگان است و یا بسیاری از اوقات هوسی میراث نهادنی است که با هوس دیگری تقویت می گردد، منشأش تقدسی است که مردم و اجتماع از هر راه و رسمی به یادگار مانده، دارند. آن گاه ملاحظه خواهی کرد که عبادت، از نگاه علی، تلاشی پیگیر است که با تمام توان حلقه های جهان هستی را به هم می پیوندد تا زمین و آسمان را به هم متصل گرداند و مفهومی از مفاهیم جهاد در راه پیوند زندگان با هر گونه خیر و نیکی را ارائه دهد، عبادتی است برخاسته از روح سرکشی و عصیان بر ضد فساد و تباهی که علی می خواهد به مبارزه همه جانبه با آن برخیزد و قیامی است بر ضد نفاق و روح استثمار و کشتار در جهت منافع گروهی خاص و بر ضد فقر و ذلت و تنگدستی و ضعف و پستی که ویژگی بارز عصر آشفته آن حضرت بود.

اگر کسی عبادت امام (علیه السلام) را به دقت مورد بررسی قرار دهد به وضوح برایش روشن خواهد شد که وی در عبادت و تقوای خود نیز مانند سیاست و حکومتش، از شیوه ای خاص و روشی جدید برخوردار بود، عبادت علی آن چنان است که گویی شاعری مجذوب، با دلی پاک و توجّهی کامل در پیشگاه وجود مطلق می ایستد و آن گاه که زیبایی این هستی برایش کشف و روشن می شود، این آیت زیبا را سر می دهد که در آن قوانینی کامل از پارسایی آزادگان و عبادت بزرگان می بینیم

«وإن قوماً عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة التجار، وإن قوماً عبدوا الله رهبةً فتلك عبادة

العبيد، وإن قوماً عبدوا الله شُكراً فتلك عبادة الأحرار»^(۴۸)

۴۷. مقدمه شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم.

۴۸. نهج البلاغه تحقیق صبحی صالح ۵۱۰، حکمت ۲۳۷ چاپ دار الهجرة قم.

گروهی خدا را از سرِ رغبت (به بهشت) پرستش می کنند، این عبادت بازرگانان است و دسته ای او را از روی ترس می پرستند که این عبادت بردگان است و جمعی خدا را به جهت شکر و سپاس نعمت ها و شایستگی عبادت، می پرستند که عبادت آزادگان است.

عبادت و پرستش امام، کاری منفی از قبیل عبادت فردی ترسو و یا سوداگر نیست، آن گونه که بسیاری از عبادت کنندگان چنین اند، بلکه عمل مثبت انسان بزرگی است که به خود و جهان هستی می نگرد و بر پایه خُبرگی مردی پر تجربه و عقل انسانی آگاه و قلب فردی با احساسات لطیف، استوار است.

بر اساس همین مفهوم عبادت و تقوا بود که علی (علیه السلام) مردم را به مسیر خیرخواهی دعوت می کرد تا انسان ها همه تقوا و پرهیزکاری پیشه کنند. به عبارتی دیگر برای دست یابی به چیزی بالاتر از امید سوداگرانه به نعمت های جهان دیگر، مردم را به تقوا و پرهیزکاری فرا می خواند بدین امید که از این راه به عدالت پرداخته و حق مظلوم را از ظالم بستاند و می فرمود:

«علیکم بتقوی الله، و بالعدل علی الصدیق و العدو»؛

بر شما باد به تقوا و پرهیزکاری و اجرای عدالت بر دوست و دشمن.

از دیدگاه امام (علیه السلام) تقوا، آن گاه سودمند و نتیجه بخش است که تو را وادارد تا حق را پیش از آن که به چشم ببینی، بپذیری و بر آن کس که دشمن داری، ستم روا نداری. بنا بر این زندگی - با این مفهوم از عبادت - برای دست یابی به کالای دنیوی و لذت زود گذر دنیا، ارزشی ندارد.

زهد

علی (علیه السلام) در دنیا زهد ورزید و بر خود سخت گرفت و در زهدش صادق بود آن گونه که در همه کارها و در هر چه از دل و زبانش برآمد، صادقانه عمل کرد. در لذائذ دنیوی زهد پیشه کرد و به عوامل دولت و حکومت و هر آن چه مورد نظر دیگران بود و آن را هدف زندگی و وجود خود می دانستند رغبتی نشان نداد. به همین سبب با فرزندان خود در خانه ای محقر و کوچک به سر می برد، خانه ای که خلافت بدان روی آورد -نه سلطنت- نان جوینی را که علی تناول می کرد همسرش به دست خود آرد آن را آسیا کرده بود، در صورتی که کار گزارانش، از بهترین نعمت های شام و برکات مصر و عراق بهره مند بودند و بسیار اتفاق می افتاد که خود به جای همسر کار آسیا کردن جو را بر عهده می گرفت، در حالی که او امیرمؤمنان و رئیس حکومت بود، وی

از نان جوینی خشك استفاده می کرد که آن را با كمك زانو می شکست و در سرمای شدید، از پوشاکی که رنج سرما را از او بزداید بی بهره بود، بلکه به همان لباس نازك تابستانی اکتفا می کرد و با این عمل عالی ترین مرتبه پاکی و صفای روح را به منصّه ظهور گذاشت.

هارون بن عنتره از پدر خود روایت کرده می گوید : در فصل زمستان در منطقه «خَوْرَنَقُ» به ملاقات علی(علیه السلام) رفتم، بر دوش خود قطیفه کهنه ای انداخته بود که بدنش را از سرما حفظ نمی کرد. عرض کردم: ای امیرمؤمنان! خداوند در بیت المال برای شما و اهل بیت تان سهمی قرار داده ولی با خود چنین می کنی؟ فرمود:

به خدا سوگند! من از اموال شما چیزی بر نمی گیرم و این همان قطیفه ای است که از مدینه با خود آورده ام.

مردی برای حضرت (علیه السلام) خوراکی خوشمزه و شیرین به نام «پالوده» آورد، امام به آن خوراك نگریست و از آن تناول نکرد و فرمود: «به خدا سوگند! تو غذایی خوش بو و خوش رنگ و طعمی دل انگیز داری، ولی من دوست ندارم نَفسم را به چیزی عادت دهم که بدان عادت ندارد.»

به جانم سوگند! این گونه بی رغبتی علی به دنیا در حقیقت مفهومی از مفاهیم شجاعت و قهرمانی وی را ارائه می داد، با این که به تصور برخی، این دو صفت از یکدیگر جدایند.

این روش پسندیده علی(علیه السلام) بود که عمر بن عبد العزیز را واداشت تا در برابر عظمتش اعتراف کند که: به راستی علی بن ابی طالب پارساترین مردم دنیا است. این اعتراف یکی از خلفای خاندان اموی است همانها که سال ها نسبت های ناروا به علی(علیه السلام) دادند و بر منابر ناسزایش گفتند.

مشهور است علی(علیه السلام) از سکونت در قصر حکومتی کوفه، امتناع ورزید تا خانه اش از خانه فقرا و بیچارگان بسیاری که در دخمه های کوچک خود به سر می بردند، برتر نباشد، این سخنش جلوه ای از شیوه زندگی اوست:

«أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَن يُقَالَ هَذَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ؟»;

آیا به این دل خوش کنم که به من امیرمؤمنان گفته شود ولی در دشواری های روزگار، در کنار مردم نباشم؟

عزت نفس و شهامت

علی بن ابی طالب (علیه السلام) شهامت و مردانگی را با بهترین معنا و صورت تجسم بخشید، عزت نفس و بزرگ منشی دو اصل از اصول حقیقت شهامت و مردانگی اند که هر دو از ویژگی های امام بود، به همین دلیل حاضر نبود به کسی آزاری برساند هر چند در پی آزار و اذیتش برمی آمدند و در جور و ستم بر کسی پیشی نمی گرفت، هرچند مطمئن بود شخص قصد کشتن او را دارد.

همین روح عزت نفس و بزرگ منشی او را بدان مقام بلند و والایی رساند که از ناسزا گویی به بنی امیه که آن روزها از هر سو آماج ناسزایش قرار داده بودند، خودداری کند، بلکه یاران خود را نیز از ناسزا گویی به بنی امیه بازداشت و بدان ها فرمود:

من خوش ندارم شما یاران، اهل دشنام دادن باشید ولی اگر عملکرد دشمنان را یاد آور شوید و کارهای ناشایست آنان را بر شمردید، به حقیقت و راستی نزدیک تر و عذرتان پذیرفته تر خواهد بود، شما به جای دشنام به آن ها بگویید: پروردگارا! خون ما و آن ها را حفظ کن! بین ما و آنان را اصلاح نما! و آن ها را از ورطه گمراهی، به راه راست هدایت فرما: تا آن دسته که جاهل اند، حق را بشناسند و کسانی که با حق سر ستیز دارند، از این کار دست بردارند و باز گردند.^(۴۹)

جوانمردی

در طول تاریخ نمی توان برای جوانمردی و گذشت امام (علیه السلام) نظیری سراغ داشت نمونه های جوانمردی در زندگی وی قابل شمارش نیست. از آن جمله: به سربازان خود فرمان داد: مبادا در میدان جنگ -از سر خشم و ناراحتی- دشمنی فراری را به قتل برسانند و نیز آنان را از بر گرفتن لباس و پوشاک افراد منع کرد و اجازه نداد مالی را به ناحق از کسی بستانند و آن گاه که بر سر سخت ترین دشمنان خود که برای نابودی اش دقیقه شماری می کردند، پیروز شد، آن ها را مورد عفو قرار داد و در حقشان نیکی و احسان نمود و به یارانش اجازه تعقیب و آزار و اذیت آنان را نداد در صورتی که یارانش بر آن کار قدرت کافی داشتند.^(۵۰)

صدق و اخلاص

این صفات پسندیده در رشته ای بی انتها به هم پیوسته و برخی بر بعضی دیگر گواهند، به عنوان یکی از عالی ترین حلقه های این رشته می توان به صدق و اخلاص اشاره کرد، راستی و صدق علی(علیه السلام) به مرحله ای رسید که خلافت را از دست او خارج ساخت. اگر گاهی به جای راستی و صدق، چیز دیگری را می پذیرفت، نه دشمنی به وی دست می یافت و نه دوستی از او روی بر می تافت.

امام(علیه السلام) هیچ گاه حاضر نشد معاویه را بر سر کار باقی بنهد و فرمود:

من در دین خود تملق گو نیستم و تن به خواری و ذلت نمی دهم.

و آن گاه که حيله و نیرنگ معاویه پدیدار شد، امام(علیه السلام) این عبارت را که نمودار فضائل بلند اخلاقی اوست، بر زبان آورد.

«والله ما معاویه بأدهی منی، ولكنّه یغدر ویفجر، ولولا کراهیة الغدر، لکنت من أدهی الناس»؛^(۵۱)

به خدا سوگند! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی او به حيله و نیرنگ متوسل می شود و مرتکب گناه می شود، اگر نیرنگ، کاری ناشایست و ناپسند نبود، من سیاستمدارترین مردم به شمار می آمدم.

و با تأکید بر ضرورت صدق و راستی، در هر شرایط و اوضاع فرمود:

«الإیمان أن تؤثر الصدق حیث یضرك، علی الكذب حیث ینفعك»؛^(۵۲)

ایمان آن است که راستی را در آن جا که به تو زیان می رساند بر دروغی که در آن جا سودمند است، مقدم بداری.

شجاعت

دلیری و شجاعت امام(علیه السلام) به منزله بیان طرز فکر و به مثابه عمل ناشی از اراده است، زیرا محور شجاعت، دفاع از حق، و ایمان به نیکی و احسان تلقی می شود. مشهور است که هیچ قهرمان دلاوری در میدان جنگ در برابر علی(علیه السلام) توان مقاومت نداشت. وی چون از مرگ نمی هراسید، از برابری با هیچ قهرمانی واهمه و پروا نداشت، بلکه اندیشه مرگ در هیچ میدانی حتی برای يك بار به ذهن آن بزرگوار

۵۱. نهج البلاغه خطبه ۲۰۰.

۵۲. نهج البلاغه کلمات قصار ۴۵۸.

خطور نکرد، او به مبارزه هر قهرمانی می رفت نخست او را پند و اندرز می داد تا وی را به هدایت رهنمون شود.

امام علی(علیه السلام) با همه نیروی شگرف و شجاعت فوق العاده اش در هیچ موقعیتی به ظلم و ستم دست نیالود. تاریخ نگاران همه براین امر اتفاق نظر دارند که علی(علیه السلام) تا مجبور نمی گشت، وارد کارزار نمی شد و تا می توانست می کوشید از راه های مسالمت آمیز اختلافات را با دشمنان خود برطرف سازد و از خونریزی جلوگیری به عمل آورد.

ویژگی دور بودن امام (علیه السلام) از ظلم و ستم، اصلی از اصول روح علی و خُلق و خویی از اخلاق پسندیده وی به شمار می آمد و همین ویژگی با اندیشه کلی علی پیوندی ناگسستنی داشت، اندیشه ای که بر پایه مردم دوستی، وفای به عهد و نگهداری پیمان استوار بود مگر آن که مردم در پیمان خویش، خیانتی می کردند و یا بی رحمی پیشه می ساختند، که این روش در منطق امام قابل اغماض و گذشت نبود، اگر این جوشش عظیم مهر و وفای علی از دل حضرتش سرچشمه نمی گرفت، صداقت را بر عداوت و دشمنی ترجیح نمی داد.

ولی دوستان سابق شخصیتی چون علی که خود، هوادار دوستی و محبت بود، حق دوستی اش را رعایت نکردند چه این که در انتظار بودند علی [در حکومتداری] پا بر سر وجدان خود نهد و آنان را در چپاول ثروت ها و سرمایه های مردم آزاد بگذارد و سایر مردم محروم بمانند. او می فرمود:

به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفتگانه را با آن چه در زیر آسمان است در اختیار من قرار دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، این کار را هرگز انجام نخواهم داد و دنیای شما از برگ جویده دهان ملخی نزد من بی ارزش تر است.^(۵۳)

علی(علیه السلام) در این عرصه چنان نبود که نخست بگوید و سپس عمل کند بلکه گفتارش، از احساسی قابل درک بر می خاست... علی(علیه السلام) بیش از همه، با مردم مهربانی می کرد و از آزار و اذیتشان فاصله داشت و در مسیر جانبازی و از خود گذشتگی، در راه آنان از همه به آن ها نزدیک تر بود، تا وجدانش را به ضرورت این جانفشانی و ایثار، قانع گرداند.

۵۳. نهج البلاغه خطبه ۲۲۴. «والله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصي الله في نملة أسلبها جلب شعيرة ما فعلت، وإن دنياكم عندي لأهون من ورقة في فم جرادة».

مگر زندگی علی(علیه السلام) سراسر جنگ و مبارزه در راه ستمدیدگان و بیچارگان و به خاطر پیروزی همیشگی ملت و بر ضدّ فخر و مباحات کنندگان فامیلی که، قصد داشتند ملت را چونان ابزار تولیدی برای خود، مورد بهره کشی قرار دهند، نبود؟ مگر علی شمشیر برهنه ای بر فراز گردن های افراشته قریشیان نبود که جهت دست یابی به جاه و مقام و اندوختن مال و ثروت هنگفت، در پی خلافت بودند؟ آیا امام(علیه السلام) خلافت و زندگی مادی را به خاطر عدم سازش با مردم دنیا پرستی که در پی به بردگی کشاندن برادران ناتوان و بیچاره و ستمدیده خود بودند از دست نداد؟

عدالت

اگر علی(علیه السلام) دادگرتترین مردم باشد، جای شگفتی نیست، بلکه اگر دارای چنین ویژگی های نبود شگفت آور بود. داستان علی در موضوع عدالت، از یادگارهای ارزشمندی است که مقام انسانیت و روح انسانی را عزّت و سربلندی می بخشد. امام(علیه السلام) به هنگام محاکمه و یا اجرای عدالت، بین خود و توده مردم تفاوتی قائل نمی شد، بلکه برای آرامش روح خویش، در صورت لزوم می کوشید تا در مجلس محاکمه حضور یابد.

در ساده ترین کارها نیز عدالت در روح علی جاری بود، سفارشات و نامه های امام به فرمانداران و کارگزارانش، پیرامون يك محور یعنی عدالت، دور می زد. به هر حال عدالت در دل علی و پیروانش پیروز گردید، هر چند بر او و پیروانش جور و جفای فراوانی روا داشتند.

ساده زیستی

از جمله اصول اخلاقی امام(علیه السلام) تکیه بر ساده زیستی و بیزاری و تنفر از تکلف بود و می فرمود:

«شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ»؛^(۵۴)

بدترین دوستان کسی است که برای پذیرایی از او، خود را به زحمت اندازی.

و نیز می فرمود:

«إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ»؛^(۵۵)

۵۴. نهج البلاغه کلمات قصار ۴۷۹.

۵۵. همان ۴۸۰.

اگر مؤمنی برادر دینی اش را شرمنده کند، مقدمه جدایی از او را فراهم ساخته است منظور از شرمنده کردن، احترام نهادن به دوست تا حد زحمت و تشریفات بیجاست.

علی(علیه السلام) در حکمت هایی که ارائه می داد و پند و اندرزهایی که یادآور می شد و یا اموالی که می بخشید و یا جاهایی که از بخشش آن جلوگیری می کرد، هیچ گاه خود نمایی و تظاهر نداشت. این ویژگی چنان با طبیعت و سرشت علی آمیخته و همراه بود که غرض ورزان نتوانستند او را به مکر و حيله وا دارند، از این رو، به او نسبت سنگدلی و بی رحمی و خشونت و تکبر بر مردم می دادند، در صورتی که دوستی و درك احساس و ابراز آن، نه تکبر و خود خواهی بود و نه خشونت و سنگدلی، بلکه علی(علیه السلام) تکبر و خود پسندی را به شدت تَقْبِيح نموده و چه بسیار اتفاق می افتاد که فرزندان و یاران و فرمانداران خویش را از تکبر و خود پسندی برحذر می داشت و می فرمود:

از خود پسندی بپرهیز، آگاه باش که عجب و غرور ضد صواب و راستی، و آفت عقل و اندیشه است.^(۵۶)

حضرت، تکلف دوستانش را در دوستی غلوآمیز و تکلف دشمنانش را در دشمنی افراطی دوست نمی داشت و می فرمود:

«هَلْكَ فِيَّ اثْنَانِ: مُحَبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالَ»؛^(۵۷)

دو دسته در مورد من به هلاکت رسیدند، دوستِ غلوکننده و دشمن بدخواه.

امام علی(علیه السلام) در میدان کارزار با سر برهنه به مصاف جنگاوران همآورد خود می رفت در صورتی که آنان غرق در سلاح و آهن بودند، بنا بر این، چه جای شگفتی است که علی با دلی باز و پاک و پیراسته و بی نیرنگ به سوی آن ها بیاید، ولی آنان در پوششی از مکر و حيله با او برابری کنند؟

پاکدلی

از امتیازات اخلاقی امام علی(علیه السلام) پاکدلی حضرت بود، وی هیچ گاه کینه از کسی به دل نداشت، حتی در مورد سرسخت ترین دشمنانش که همواره با حسادت و بدخواهی به او کینه می ورزیدند، اهل عناد و کینه نبود.

۵۶. نهج البلاغه بخشی از نامه ۳۱ شماره ۵۷.

۵۷. همان ۱۱۷.

بخشش

يك از ویژگی های اخلاقی امام علی(علیه السلام) را باید کرم و بخشش بی حد و مرز او دانست، بخششی که در اصول و هدف، پیراسته و سالم و به بخشش فرمانروایان و زورمندانی که اموال و ثمره تلاش مردم را به دیگران می بخشیدند، شباهتی نداشت. علی بن ابی طالب در سراسر زندگی اش حتی يك بار نیز به چنین عطا و بخششی دست نیالود و آن را نشناخت، کرم و بخشش علی واژه ای است که از مردانگی و جوانمردی اش پرده برمی دارد. وی دختر خود را بدین جهت که گردنبدی از بیت المال به امانت گرفته بود تا در عیدی از اعیاد، خویش را بدان بیاراید، توبیخ و سرزنش می کند و با دست خود نخل های گروهی از یهودیان مدینه را آبیاری می کند به گونه ای که دست های مبارکش تاول می زند آن گاه که به مزدی دست می یابد آن را به بیچارگان و درماندگان می بخشد و یا با آن بردگانی را می خرد و فوراً آزاد می کند.

بخشش و کرم علی(علیه السلام) به حدی بوده که معاویه بن ابو سفیان نیز بدان اعتراف کرده و می گوید: اگر علی، خانه ای پر از طلای ناب و خانه ای پر از علوفه داشته باشد، طلا را قبل از علوفه می بخشد^(۵۸)

دانش و معارف

ابن ابی الحدید می گوید: «درباره بزرگ مردی که هر فضیلتی به او باز می گردد و هر فرقه ای به او پایان می پذیرد و هر طایفه ای او را به سوی خود می کشد، چه بگویم؟ وی سالار و سرچشمه فضایل و یگانه مرد پیشتاز آن عرصه، و خاستگاه فضیلت هاست. هر کس پس از او در هر فضیلتی درخشیده، پرتوی از علی برگرفته است و از او پیروی کرده و در راه وی گام نهاده است.

ارزشمندترین علوم، علم الهی است که این شرف و عظمت از گفتار علی برگرفته شده و از او منقول است و راه هایش همه از او سرچشمه یافته و به وی پایان پذیرفته است. علی(علیه السلام) اصل و اساس علم فقه است و هر فقیهی در اسلام ریزه خوار خوان علم و دانش علی و بهره مند از فقه اوست. علم تفسیر قرآن هر چه هست از علی گرفته شده و فرع وجود آن حضرت است، علم طریقت و حقیقت و احوال تصوّف از دیگر علمی است که ارباب این فنّ در همه سرزمین های اسلامی سر رشته خود را به علی

می‌رسانند و پایگاهشان اوست و بر همگان روشن است که علی(علیه السلام) ایجادگر علم نحو و مبانی عربی و بیانگر اصول و قواعد آن به ابو الأسود دؤلی بوده است»
ابن ابی الحدید می‌افزاید: «در باب فصاحت، علی(علیه السلام) امام و پیشوای فصیحان و سرور همه بلیغان است و درباره سخنان او گفته‌اند: (فروتر از سخن خالق و فراتر از سخن آفریدگان است) مردم، آیین سخنوری و نگارش را از او فرا گرفته و آموخته‌اند، به خدا سوگند! هیچ کس جز او آداب فصاحت را برای قریش سنت قرار نداد، کتابی که اکنون بر آن شرح می‌نگاریم، بهترین دلیل بر این است که هیچ کس توان برابری در فصاحت و همسانی در بلاغت علی را ندارد.

علی(علیه السلام) در زهد و بی‌رغبتی به این جهان، سرور همه پارسایان و نمودار همه ابدال و برجستگان است، همه، ره به سوی او دارند و در پیشگاهش زانوی ادب به زمین می‌زنند، وی هرگز از خوراکی سیر نخورد و خوراک و لباسش از همه مردم خشن‌تر بود.

علی(علیه السلام) در عبادت، عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز می‌گزارد و روزه می‌گرفت. مردم نماز گزاردن و خواندن نافله و ادعیه و اذکار و اوراد را از او آموخته‌اند. چه گمان می‌بری در مورد مردی که آن چنان در اقامه نماز کوشا بود که فرمان داد در «لایله الیهیر»^(۵۹) که تیرهای دشمن از چپ و راست از کنار گوشش می‌گذشت و پیش پایش فرو می‌افتاد، برای او قطعه چرمی میان دو صف لشکر گسترده، و بر آن نماز گزارد و از آن همه تیر بیمی به خود راه نداد و تا نمازش را به پایان نرساند از جای خویش برنخاست...

با دقت در دعاها و مناجات‌های آن بزرگوار و آگاهی بر تعظیم و اجلال خدای سبحان، در آن‌ها در می‌یابیم تا چه پایه‌ای در برابر عزت و هیبت الهی، خاضع و فروتن و تسلیم فرمان خدا بوده است و چه اخلاصی وجودش را فرا گرفته بوده و این سخنان از چه دلی برخاسته و بر چه زبانی جاری گشته است. علی بن الحسین که خود، در انجام عبادت سرآمد بود می‌گوید: عبادت من در کنار عبادت جدّم (علی) چون عبادت وی در کنار عبادت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) است.

قرائت قرآن و اشتغال علی به قرآن، مورد توجه همگان بوده و همه به اتفاق قائل‌اند در دوران رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تنها علی حافظ قرآن بود و نخستین کسی است که به گرد آوری قرآن همت گمارد... و بامراجعه به کتب قرائت‌ها به خوبی در می‌یابید که پیشوایان آن علم همه، علوم خود را به علی(علیه السلام) ارجاع می‌دهند.

چه گویم درباره مردی که اهل ذمه با آن که نبوت پیامبر را انکار می کنند، علی را دوست دارند و فلاسفه با آن که با دینداران سر ستیز دارند، برای علی ارج و عظمت قائل اند و پادشاهان روم و فرنگ، چهره علی را در کلیساها و پرستشگاه های خود با حمایل شمشیر، به تصویر کشیده اند؟

درباره مردی که هر کس دوست می دارد درباره اش فراوان سخن گوید و با انتساب به او بر حسن و زیبایی خویش بیفزاید چه بگویم؟ در مورد مردی که در هدایت بر همگان پیشی گرفت... و در توحید و یگانه پرستی جز رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)^(۶۰) که در هر خیری، گوی سبقت از همه در ر بوده است کسی بر او سبقت نگرفته است.

قسمت دوم

بخش نخست
رشد و بالندگی

بخش دوم
مراحل زندگی

بخش سوم
از ولادت تا امامت

بخش نخست رشد و بالندگی

نسب درخشان

وی امام و امیر مؤمنان، سرور اوصیاء علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن فُصَیّ بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکه بن ایاس بن مُضَرّ بن نزار بن معد بن عدنان است.

جد بزرگوار او

عبد المطلب، شَیْبَةُ الحَمد با کُنیه ابو الحرث جد امجد پیامبر خداست که نسب رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به او می رسد، عبد المطلب به خدا ایمان داشت و به خوبی می دانست که محمد به پیامبری خواهد رسید.^(۶۱)

عبد المطلب به هنگام وفات خود فرزندش ابوطالب را خواست و به او گفت: پسر من! تو به خوبی می دانی که من تا چه پایه به محمد عشق و علاقه دارم، ببینم پس از من با او چگونه رفتار خواهی کرد؟ ابو طالب عرضه داشت: پدر! نیازی نیست مرا به مراقبت از محمد سفارش کنی زیرا او برادر زاده من و به منزله فرزند خودم به شمار می آید.^(۶۲)

والد ماجد امام (علیه السلام)

عبد مناف و به گفته ای: عمران و به قولی شَیْبَةُ، با کُنیه ابو طالب، برادر تنی عبد الله والد بزرگوار پیامبر است.

ابو طالب ۳۵ سال قبل از میلاد با سعادت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مکه دیده به جهان گشود و پس از پدر بزرگوارش عبد المطلب، سرپرستی امور قریش به طور کامل به او منتقل گردید و به جهت عهده دار بودن مسئولیت آب دادن حاجیان، آب

۶۱. طبقات ابن سعد ۱ / ۷۴ چاپ لندن.

۶۲. کمال الدین صدوق ۱۷۰ چاپ نجف اشرف و ۱۷۲ چاپ تهران، از ابن عباس، موسوعة التاریخ الاسلامی ۱ /

آشامیدنی و مورد نیاز گلیه حاجیانی را که وارد مکه می شدند، تأمین می کرد. آن حضرت هیچ گاه بت ها را پرستش نکرد و خدا را به یگانگی عبادت نمود و از ازدواج با محارم و کشتن نوزادان دختر و عمل منافی عفت و باده نوشی و طواف با بدن برهنه اطراف خانه خدا جلوگیری به عمل آورد.^(۶۳)

آن گاه که عبد المطلب (علیه السلام) بدرود حیات گفت، ابو طالب مراقبت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر عهده گرفت، وی بیش از فرزندان خود، به پیامبر اکرم محبت و علاقه نشان می داد، همواره در کنار بسترش می خوابید و هرگاه از خانه بیرون می رفت وی راهمراهی می کرد و در خوراک نیز وی را بر فرزندان خود ترجیح می داد.

روایت شده ابو طالب روزی فرزندان عبد المطلب را خواست و بدان ها سفارش کرد: «در مورد آن چه از محمد شنیدید و از دستوراتش پیروی کردید، همواره خیر و نیکی قرینتان باد، از او پشتیبانی نمایید که به راه هدایت رهنمون خواهید گشت». و تا ابو طالب زنده بود قریش جرأت هیچ گونه تعرضی نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نداشتند.^(۶۴)

ابو طالب (علیه السلام) ۳ سال قبل از هجرت و پس از خارج شدن بنی هاشم و پیامبر از شعب، در هشتاد سالگی، دنیا را وداع گفت. پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وابستگی شدیدی به ابو طالب (علیه السلام) داشت زیرا از هشت سالگی از هنگام رحلت جدش عبد المطلب، مدت ۴۳ سال در کنار عمو قرار داشت.

در جای خود ثابت شده است که ابو طالب (علیه السلام) فردی خدا شناس و دارای ایمان به خدا و سخت معتقد به اسلام بود و تا آخرین لحظات زندگی به همین عقیده باقی ماند، ولی برای این که بتواند با حفظ موقعیت خود با کفار مکه در ارتباط باشد و از حيله و توطئه های آنان آگاهی یابد، ایمان خویش را نهان داشت. وی میان قریش در حالت تقیه می زیست و میان قوم خود به اصحاب کهف می ماند و از کسانی به شمار می رفت که خداوند به جهت ایمان و تقیه، بدانان پاداش مضاعف عنایت کرد.^(۶۵)

والده ماجده حضرت

۶۳. روضة الواعظین فتال ۱۲۱. ۱۲۲، سفارش ابو طالب به بنی هاشم.

۶۴. طبقات ابن سعد ۱ / ۷۵.

۶۵. بحار الانوار ۳۵ / ۷۲، به مئیه الطالب فی ایمان ابی طالب طیبسی و ابو طالب مؤمن قریش، عبد الله خنیزی و موسوعة التاريخ الاسلامی ۱ / ۵۱۴. ۵۱۷ و ۵۹۶ - ۶۰۱ مراجعه شود.

مادر گرانقدر امیرمؤمنان، فاطمه دختر اُسد بن هاشم بن عبد مناف است که نَسَب او و ابو طالب به هاشم می رسد، این بانوی گرامی به اسلام گروید و با پیامبر هجرت نمود و از جمله کسانی بود که پیش از دیگران اسلام آورد و نسبت به پیامبر جایگاه و منزلت مادری داشت.^(۶۶)

وی پیامبر را در دامان خود پرورش داد و آن گاه که از دنیا رفت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) وارد خانه او شد و بالای سرش نشست و فرمود:

مادر! خداوند تو را در جوار رحمت خویش قرار دهد، تو پس از مادرم در حق من مادری کردی، خود گرسنه بودی ولی مرا سیر کردی، از لباسی برخوردار نبودی ولی مرا لباس می پوشاندی، خود از غذای مطبوع و دلپذیر استفاده نکردی، ولی آن را به من خوراندی، و این کار را برای رضای خدا و پاداش آخرت انجام دادی.

آن گاه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) چشمان مبارك آن بانو را بست و دستور داد پیکرش ۳ بار با آب شسته شود، زمانی که نوبت به آب کافور رسید حضرت ظرف آب را با دست مبارك خویش بر بدن وی ریخت و سپس پیراهن خود را خارج و بر بدن فاطمه پوشاند و جسم شریف وی با آن پیراهن کفن شد، پس از آن به اُسامه بن زید غلام خود و ابو ایوب انصاری و عمر بن خطاب و غلامی سیاه دستور داد قبری برای آن مخدّره حفر نمایند، وقتی به لحد رسیدند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شخصاً لحد وی را حفر و خاک آن را با دست مبارك خود خارج ساخت و وارد قبر او شد و در آن خوابید و سپس فرمود:

خداست که زنده می گرداند و می میراند، و خود زنده است و هرگز نمی میرد، خدایا! مادرم فاطمه بنت اُسد بن هاشم را مورد غفران و بخشش خود قرار ده و اعتقاداتش را بر زبانش جاری ساز و تو را به پیامبرت و پیامبران قبل از خودم سوگند می دهم قبر را بر او توسعه ببخش، زیرا تو مهربان ترین مهربانانی»

و آن گاه به اتفاق عباس (عموی خود) و ابو بکر، پیکر فاطمه بنت اُسد را در قبر نهادند.

به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) عرض شد: رفتاری بی سابقه را از شما ملاحظه کردیم! حضرت فرمود:

این که دیدید پیراهنم را بر پیکر او پوشاندم بدین جهت بود تا از لباس های بهشتی بر اندامش پوشانده شود، و در قبرش خوابیدم برای این که فشار قبر او کاسته شود، زیرا وی پس از ابو طالب که رضوان و رحمت الهی بر آندو باد، خوش رفتارترین بندگان خدا نسبت به من تلقی می شد.^(۶۷)

۶۷. فصول المهمه ابن صباغ ۳۲، در فرائد السمطين به جای وَضَعَتْ «صنعتَ شيئاً لم تصنعه بأحد» آمده است، بسیاری از ارباب حدیث و مؤلفان مانند ابن عساکر، ابن اثیر، ابن عبد البر، محب الدین طبری، محمد بن طلحه، شبلیجی، ابن صباغ، بلاذری و دیگران در کتب خود پیرامون اسلام آوردن فاطمه بنت آسد و هجرت و مهربانی و محبت و مراقبت آن بانو از پیامبر اکرم و ماجرای وفات و سخنانی که پیامبر در حق او فرموده است، سخن گفته اند.

بخش دوم

مراحل زندگی امام علی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) ۱۰ سال قبل از بعثت دیده به جهان گشود و در تمام لحظات، همراه روند رسالت بود، چه در مکه، قبل و بعد از بعثت و چه در مدینه در راستای تشکیل دولت اسلامی به رهبری سرور فرستادگان الهی و با تمام وجود در ایجاد این نظام شکوهمند تشریک مساعی داشت به گونه ای که در ساختار این بنای دینی بی نظیر، ژرفای وجود او بر همگان جلوه گر شد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) با وجود واپس گرایی جمعی از صحابه و سرپیچی آنان از سخنان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و دست برداشتن از یاری امام (علیه السلام) و جلوگیری از به دست گرفتن زمام رهبری سیاسی توسط او، بر اساس فرمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از وفات وی مشعل هدایت الهی و رهبری اسلامی را به دست گرفت... و در آن شرایط دشوار به انجام وظائف و مسئولیت های دینی ادامه داد و با این که موقعیت خویش را در مسأله رهبری به سان محور آسیا تلقی می کرد با خلفا همزیستی نمود... و ۲۵ سال چنان فردی خار در چشم، صبر و شکیبایی پیشه کرد تا آن که بخشی از آثار کثری مردم از برنامه ریزی های پیامبر امین، آشکار شد...

در این جا امت به امام رو آورد تا پس از آن همه حوادث تلخ و ناگوار و پس از تفرقه و پراکندگی طولانی، زمام امور آنان را بر عهده گیرد و امام (علیه السلام) تنها ۵ سال به نحوی بایسته مسئولیت رهبری را پذیرا شد و سرانجام برای دست یابی به رضوان الهی در جهت تحکیم ارزش های دینی که در راستای پا برجاماندن آن ها در نهاد جامعه اسلامی و انسانی تلاش و مبارزه کرده بود، خون پاک خویش را سخاوتمندانه در راه خدا تقدیم نمود.

بدین سان، زندگی امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) به دو بخش اساسی تقسیم می شود:

نخستین بخش: از ولادت وی تا وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

بخش دوم: از وفات پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه وآله وسلم) و عهده دار شدن مسئولیت های زمامدار قانونی، تا شهادت در محراب عبادت.

با توجه به دوره ها و شرایطی که حضرت در آن ها به سر برد، می توان زندگی آن بزرگ مرد را به چند مرحله تقسیم کرد:

مرحله نخست: از ولادت تا بعثت مبارک نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

مرحله دوم: از بعثت تا هجرت

مرحله سوم: از هجرت تا وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

این مراحل سه گانه ضمن نخستین بخش زندگی آن حضرت مورد بررسی قرار می گیرد، در این مراحل، تسلیم بودن بی چون و چرای امام (علیه السلام) در برابر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و دفاع جانانه وی از رسالت الهی و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، نمودار گشت.

مرحله چهارم: امام (علیه السلام) در دوران خلفای سه گانه

مرحله پنجم: عصر برقراری دولت وی.

مراحل سه گانه نخست را در بخش سوم قسمت دوم، و مرحله چهارم زندگی آن بزرگوار را در قسمت سوم، با بخش های چهارگانه اش مورد بحث و بررسی قرار داده و قسمت چهارم را به بیان مرحله پنجم زندگی آن امام همام اختصاص خواهیم داد.

بخش سوم

مرحله نخست: از ولادت تا امامت

ولادت

علی (علیه السلام) فرمود:

«فَبِئْسَى وُلْدَتْ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهِجْرَةِ»؛^(۶۸)

من بر فطرت توحید متولد شدم و در ایمان و هجرت بر دیگران پیشی گرفتم.

امام علی (علیه السلام) ۲۳ سال قبل از هجرت، در روز جمعه ۱۳ رجب سال ۳۰ عام

الفیل در مکه مکرمه در مسجد الحرام درون خانه خدا دیده به جهان گشود، پیش از او

۶۸. نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۵۷ ص ۹۲. امالی طوسی ص ۳۶۴ شماره ۷۶۵، مناقب آل ابی طالب ۲ / ۱۰۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴ / ۱۱۴، بحار الانوار ۴۱ / ۲۱۷.

هیچ کس در خانه خدا تولد نیافته بود و خدای تبارک و تعالی وی را به جهت شکوه و جلال و مقام و رتبه و برای ارج و احترامش، از این فضیلت برخوردار ساخت.^(۶۹)

از یزید بن قَعْنَب نقل شده گفت: من به اتفاق عباس بن عبد المطلب و جمعی از قبيله عبد العزّی کنار خانه خدا نشسته بودیم ناگهان فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان (علیه السلام) که ۹ ماه به وی باردار و درد زایمان بر او عارض شده بود، وارد مسجد شد و عرضه داشت: پروردگار! من به ذات مقدست و پیامبران و کتب آسمانی ات ایمان داشته و به سخن جدّم ابراهیم خلیل (علیه السلام) اعتقاد دارم. هم او بود که خانه ویرانه ات را بنا نهاد. تو را به حق آن کس که این خانه را بنا نهاد و به حق کودکی که بدان بار دارم سوگند! ولادت این فرزند را بر من آسان گردان.

یزید می گوید: دیدم خانه کعبه از ناحیه پشت شکافته شد و فاطمه وارد آن گردید و از دیدگان ما نمان شد و سپس دیوار خانه به هم متصل شد، ما به پاخاسته و تلاش کردیم قفل در را باز کنیم، ولی تلاشمان بی نتیجه ماند و در باز نشد، دانستیم در این ماجرا راز و رمزی الهی نهفته است و آن بانو روز چهارم در حالی که دست امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در دست داشت از خانه کعبه خارج شد.^(۷۰)

فردی به سرعت این خبر را به ابو طالب و خاندان او مژده داد، همگی با چهره های خندان و شتابان از راه رسیدند. پیشاپیش همه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در حرکت بود که علی را در آغوش گرفت و به خانه ابو طالب بُرد - در آن برهه رسول گرامی از زمان ازدواج با حضرت خدیجه در خانه عمویش بسر می بُرد - در ذهن ابوطالب خطور کرد که نوزادش را «علی» بنامد و چنین کرد و به میمنت ولادت این نوزاد مبارک ولیمه ای ترتیب داد و شتران زیادی ذبح کرد.^(۷۱)

کُنیه و لقب

امیر المؤمنین (علیه السلام) دارای القاب و کُنیه ها و صفاتی است که شمارش و آگاهی بر آن ها دشوار است. همه این لقب ها و کُنیه ها در موارد گوناگون و مناسبت های

۶۹. خصائص امیر المؤمنین از سید رضی ۳۹، الغدیر علامه آمینی ۶ / ۲۲، مستدرک حاکم نیشابوری ۳ / ۴۸۳، کفایه حافظ کنجی شافعی خریدة الغیبیة فی شرح قصیة العینیة الّوسی، صاحب تفسیر، مروج الذهب مسعودی، سیره نبوی، موسوعة التاريخ الاسلامی ۳۰۶ - ۳۱۰.

۷۰. علل الشرايع صدوق، ص ۵۶، روضة الواعظین فتال نیشابوری ص ۶۷، بحار الانوار ۳۵ / ۸، كشف الغمه إربلی ۸۲ / ۱.

۷۱. بحار الانوار ۳۵ / ۱۸.

متعددی که امام(علیه السلام) در جهت گسترش اسلام و دفاع از آن و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، همت گمارد، از ناحیه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) صادر شده بود.

از جمله لقب های آن بزرگوار می توان به موارد زیر اشاره نمود:

امیر مؤمنان، پیشوای دین و مسلمانان، نابود کننده شرک و مشرکان، کشنده ناکثین و قاسطین و مارقین، سرور مؤمنان، شبیه هارون، مرتضی، جان پیامبر، برادر رسول خدا، همسر بتول، شمشیر آخته الهی، سالار نیک مردان، هلاک کننده فاجران، تقسیم گر بهشت و دوزخ، پرچمدار، سرور عرب، وصله کننده کفش، برطرف کننده گرفتاری ها، راستگوی بزرگ، نو القرنین، راهنما، جدا کننده حق و باطل، دعوتگر به حق، گواه و شاهد، دروازه شهر دانش، فرمانروا، جانشین، داور دین رسول خدا، وفا کننده وعده های پیامبر، خبر بزرگ، راه راست و مرد پیشانی بلند و فربه.^(۷۲)

کُنیه های حضرت: ابو الحسن، ابو الحسین، ابو السبطين، ابو الريحانین، ابو تراب است.

تحت تربیت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با این که با خدیجه(علیها السلام) ازدواج کرده و در خانه ای جداگانه به سر می برد، ولی به خانه عمویش ابو طالب(علیه السلام) آمد و شد فراوان داشت و علی(علیه السلام) را مشمول عواطف و مورد توجه کامل خویش قرار داده بود. وی را در آغوش می گرفت و به هنگام خواب گاهواره اش را تکان می داد و مظاهر دیگری از توجه و مراقبت نسبت به او انجام می داد.^(۷۳)

یکی از نعمت هایی که خدای عز و جلّ به علی بن ابی طالب(علیه السلام) ارزانی و از آن اراده خیر داشت این بود که قریش به بحران قحطی سختی دچار شدند. در آن دوران با عنایت به عیالمند بودن ابو طالب(علیه السلام)، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به عباس عمومی خود - که از سایر بنی هاشم وضع مالی مناسب تری داشت فرمود: عباس! برادرت ابو طالب فردی عیالمند است و خود ملاحظه می کنی در اثر این قحطی چه بر سر مردم آمده است، اینک بیا با هم نزد او برویم و از تعداد فرزندانش بکاهیم، هر کدام

۷۲. کشف الغمه اربلی ۱ / ۹۳. لقب های متعدد دیگری در منابع روایان و محدثان برای امیرمؤمنان(علیه السلام) ذکر

شده از جمله صحیح ترمذی، خصائص نسایی، مستدرک حاکم نیشابوری، حلیة الاولیاء اصفهانی، أسد الغابه ابن اثیر، تاریخ الاسلام ذهبی و دیگران.

۷۳. بحار الانوار ۳۵ / ۴۳.

یکی از فرزندانش را با خود آورده و سرپرستی آن ها را بر عهده گیریم که این پیشنهاد مورد پذیرش عباس قرار گرفت.

هر دو نزد ابو طالب آمدند و اظهار داشتند: ما قصد داریم تا زمانی که مردم از این بحران خارج می شوند از تعداد فرزندان بکاهیم.

ابو طالب (علیه السلام) به آن دو گفت: در صورتی که عقیل را برایم باقی بگذارید هرگونه خواستید عمل کنید، و بدین ترتیب، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را که تنها شش بهار از عمر شریفش سپری شده بود انتخاب کرده و او را در آغوش کشید و عباس، جعفر را با خود همراه آورد. علی بن ابی طالب (علیه السلام) همواره در کنار رسول خدا (ص) قرار داشت تا آن که خداوند وی را به پیامبری برانگیخت و علی به پیروی از وی پرداخت و به وی ایمان آورد و سخنانش را تصدیق کرد و جعفر نیز هم چنان نزد عباس ماند تا اسلام آورد و از او بی نیاز گشت.^(۷۴)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از انتخاب علی (علیه السلام) فرمود:

«قد اخترت من اختاره الله لي عليكم علياً»؛^(۷۵)

من علی را که خداوند وی را برای من بر شما برگزید، انتخاب نمودم.

بدین گونه برای علی (علیه السلام) فرصتی پیش آمد تا از کودکی تحت مراقبت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به سر ببرد و در سایه اخلاق والای آسمانی اش تربیت شود، و از سرچشمه مهر و محبت او سیراب گردد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) علی را طبق آموخته های خدایی اش تربیت کرد و از آن تاریخ لحظه ای از او جدا نشد.

امام علی (علیه السلام) در خطبه خود معروف به قاصعه به بیان ابعاد تربیتی که از ناحیه مُرَبِّی اش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بهره برده و به بیان چشم انداز و ژرفای تأثیر آن ها، پرداخته، می فرماید:

شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی بسیار نزدیک و مقام و منزلت ویژه نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانید، او مرا در کودکی در دامن خویش قرار می داد و در آغوش می کشید و در بستر خویش جای می داد و بدنش را به بدنم می چسباند و بوی پاکیزه بدنش را استشمام می کردم غذا را می جوید و در دهانم می نهاد، در گفتارم هرگز دروغی نیافت و به اشتباهی در کردارم برنخورد.

۷۴. تاریخ طبری ۲ / ۵۸ چاپ مؤسسه علمی بیروت، شرح نهج البلاغه ۱۳ / ۱۹۸، ینابیع الموده ۲۰۲، کشف الغمه ۱ / ۱۰۴ موسوعة التاريخ الاسلامی ۱ / ۳۵۱ - ۳۵۶.

۷۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۵ به نقل از بلاذری و اصفهانی.

تا این که فرمود:

من سایهوار در پی آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک و پسندیده برایم آشکار می ساخت و به من فرمان می داد از او پیروی نمایم. وی مدتی از سال در غار حرا بسر می برد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی غیر از من او را نمی دید، در آن روز غیر از خانه ای که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و خدیجه و من که نفر سوم را تشکیل می دادم، خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد، وجود نداشت، من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم هنگام فرود آمدن وحی به رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) صدای ناله شیطان را شنیدم، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خود مأیوس گشته است [ای علی!] آن چه را من می شنوم می شنوی و آن چه را می بینم تو نیز می بینی، با این تفاوت که تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی و در مسیر خیر و صلاح قرار داری.^(۷۶)

مرحله دوم: از بعثت تا هجرت

نخستین گرونده به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بر اساس ارزش های بلند و والایی تربیت یافت که قرآن کریم بدان تصریح کرده و فرموده است:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ):^(۷۷)

به راستی تو از فضایل برجسته اخلاقی برخورداری.

آن بزرگوار در اعتقاد و اندیشه و رفتار و اخلاق، الگویی متفاوت با مردم جزیره العرب به شمار می آمد، وی از همان دوران کودکی به موازات ارزش های رسالت پیامبران به ویژه بزرگ پیامبر خدا حضرت ابراهیم خلیل(علیه السلام) حرکت می کرد و این خط آن چنان بود که به آداب و رسوم جامعه جاهلی نمی انجامید از این رو به ایجاد هسته و کانون خانواده ای باایمان پرداخت که از خود و خدیجه و علی تشکیل یافته بود. نبی اکرم تصمیم گرفت مجرای تاریخ را بشکافد و از میان جریان عام راهی گشوده و با مدد کانونی که تشکیل داده بود در برابر فساد موجود، از خود پایداری نشان دهد و دست به ایجاد موجی خروشان بزند تا رفته رفته به طوفانی بنیان گن تبدیل شود و بساط بت پرستی و جاهلیت را از صفحه روزگار براندازد.

۷۶. شرح نهج البلاغه فیض ۸۰۲، خطبه ۲۳۴.

۷۷. قلم/ ۴.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) تربیت یافته دامن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ گاه بر بُتی سجده نکرد و چشم بر هم زدنی به خدا شکر نورزید و آن گاه که وحی بر رسول خدا فرود آمد، در کنار او حضور داشت و و به گواه تمام منابع تاریخی وی نخستین گرونده به رسالت خاتم الانبیاء بود.

از انس بن مالک روایت شده گفت: نبوت روز دوشنبه بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و علی (علیه السلام) روز سه شنبه نماز گزارد^(۷۸)

از سلمان فارسی منقول است گفت: نخستین فرد امت که در کنار حوض کوثر بر پیامبرش وارد می شود علی بن ابی طالب است که قبل از همه به اسلام گروید.^(۷۹)

عباس بن عبد المطلب می گوید: از عمر بن خطاب شنیدم می گوید: از علی جز به نیکی یاد نکنید، زیرا من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم می فرمود: علی از سه ویژگی برخوردار است و من علاقمندم دارای یکی از آن ویژگی ها باشم، هر يك از آن امتیازات نزد من دوست داشتنی تر از اشیاء روی زمین است «عمر می گوید:» ماجرا از این قرار بود که روزی من و ابو بکر و ابو عبیده جراح و جمعی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد آن بزرگوار بودیم، حضرت دست مبارک خود را بر شانه علی بن ابی طالب زد و فرمود: «ای علی! تو از میان مسلمانان نخستین کسی هستی که به اسلام گرویدی و اولین فرد از مؤمنان هستی که به خدا ایمان آوردی و نسبت تو به من همچون نسبت هارون به موسی است، آن کس که ادعای دوستی مرا بکند ولی بغض و کینه تو را در دل داشته باشد، در ادعایش دروغ گوست.»^(۸۰)

بنا بر این، به اتفاق همه تاریخ نگاران امیرمؤمنان (علیه السلام) نخستین اسلام آورنده است،^(۸۱) تنها در میزان سنّ مبارک آن حضرت به هنگام اعلان اسلامش به اختلاف پرداخته اند، اما هر گاه پی بردیم آن بزرگوار تا زمانی که به اسلام گروید و ایمان آورد، لحظه ای به کفر و شرک آلوده نشد، غور و بررسی پیرامون تعیین سنّ امام به هنگام اسلام آوردن سودی ندارد، خود آن حضرت فرمود: من بر فطرت توحید چشم به جهان گشودم.

۷۸. تاریخ دمشق ۱ / ۴۱، کامل ۲ / ۵۸، تاریخ طبری ۲ / ۵۵، سنن ترمذی ۵ / ۶۰۰ / حدیث ۳۷۳۵.

۷۹. استیعاب ابن عبد البر مالکی در حاشیه اصابه ۳ / ۲۹ و در تاریخ طبری ۲ / ۵۵ آمده است علی نخستین اسلام آورنده است و در تاریخ دمشق ابن عساکر ۱ / ۳۲، ۳۶، ۶۵ وارد شده که علی نخستین اسلام آورنده است، تاریخ بغداد ۲ / ۸۱، شماره ۴۵۹.

۸۰. فصول المهمه ابن صباغ مالکی ۱۲۶، تاریخ دمشق ابن عساکر ۱ / ۳۳۱، حدیث ۴۰۱.

۸۱. از جمله منابع روایتی که علی بن ابی طالب را نخستین اسلام آورنده دانسته است می توان به سنن بیهقی ۶ / ۲۰۶، مسند ابو حنیفه، شماره ۳۶۸ ص ۱۷۳، تاریخ طبری ۲ / ۵۵ چاپ مؤسسه علمی، کامل ۲ / ۵۷، أسد الغابه ۴ / ۱۶، تاریخ ابن خلدون ۳ / ۷۱۵، بدء الوحی والسیرة النبویه ۱ / ۲۶۲، سیره حلبی ۱ / ۴۳۲، مروج الذهب ۲ / ۲۸۳، عیون الأثر ۱ / ۹۲، اصابه ۲ / ۵۰۷.

از این رو، محدثان هر گاه از آن حضرت یاد می‌کنند جهت ارج و احترام به این فضیلت به اتفاق، جمله «علی کرم الله وجهه» را به کار می‌برند، بدین ترتیب، با پرورش امام(علیه السلام) در دامن رسالت که به دست نبوت تغذیه معنوی شد و اخلاق بلند و پسندیده نبوی او را پیراسته گرداند، اسلام در ژرفای قلبش جایگزین گشت. استاد عقاد آن گاه که از امام(علیه السلام) سخن می‌گوید اظهار می‌دارد: اگر ما به میلاد عقیده و روح دقت کنیم تحقیقاً در می‌یابیم که آن بزرگوار، مسلمان به دنیا آمده است، زیرا وی دیده بر اسلام گشود و هرگز با پرستش بت‌ها آشنایی نداشت، او در خانه‌ای که خاستگاه رسالت اسلامی بود تربیت یافت و نحوه عبادت را قبل از این که از پدر و مادرش بیاموزد، از نماز نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و همسر پاکدامنش آموخت.^(۸۲)

نخستین نماز گزار

امام علی(علیه السلام) در تمام تغییر و تحولات زندگی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار آن بزرگوار قرار داشت، وی در وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) الگوی تمام عیاری را می‌دید که می‌توانست پاسخگوی آرزوها و خواسته‌های ارزشمند او باشد. به همین دلیل در کارهایش از او پیروی می‌کرد و حرکات و سکنات او را با دقت نظاره‌گر بود و از او متابعت می‌نمود و از تمام دستورات و نواهی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از بعثت شریف نبوی تا واپسین لحظات عمر مبارک آن حضرت، اطاعت و فرمانبرداری کرد و به اتفاق تاریخ‌نگاران، وی در برابر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) حتی يك کلمه اعتراض آمیز بر زبان نیاورد.

امام(علیه السلام) خود به صراحت فرمود که نخستین نماز گزار پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است:

غیر از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) کسی در نماز بر من پیشی نگرفت.^(۸۳)

از حبه عُرَنی نیز نقل شده گفت: روزی علی(علیه السلام) را فوق العاده خندان یافتم به گونه‌ای که هیچ گاه او را چنان خندان ندیده بودم که دندان‌های نواجش پدیدار شود و سپس فرمود:

۸۲. عقیریة الامام علی از عباس محمود عقاد ۴۳، علامه امینی در کتاب الغدیر ۳ / ۲۲۰ بیش از ۶۶ روایت بر پیشی داشتن اسلام امام علی(علیه السلام) بر دیگر صحابه، یاد آور شده است.
۸۳. نهج البلاغه فیض ۳۹۷ خطبه ۱۳۱.

خدایا! سراغ ندارم بنده ای غیر از پیامبر این امت، قبل از من تو را پرستیده باشد.^(۸۴)

در تفسیر این فرموده خدای متعال

(وَارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ);^(۸۵)

با رکوع کنندگان رکوع نمایید.

از ابن عباس روایت شده گفت: این آیه شریف در شأن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل گشته و این دو بزرگوار نخستین نماز گزاران و رکوع کنندگان بودند.^(۸۶)

از انس بن مالک منقول است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

فرشتگان بر من و علی هفت بار درود فرستادند، زیرا از کسی جز من و علی گواهی به لا اله الا الله

و آن محمداً عبده و رسوله به آسمان بالا نرفته بود.^(۸۷)

نخستین نماز جماعت در اسلام

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در آغاز بعثت هر گاه آهنگ نماز گزاردن می کرد نهانی به درّه های مکه می رفت و علی را نیز با خود می بُرد و هر اندازه می خواستند نماز می گزاردند. روزی از نماز که فراغت یافتند به جایگاه خود باز گشتند و درنگی کردند تا دور از چشم ابو طالب و دیگر عموها و بستگان به نماز بپردازند، که ابو طالب بر آنان گذر کرد و از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: آیینی که بدان عقیده مندی، چیست؟

حضرت در پاسخ عمومی خود فرمود:

این دین و آیین خدا و فرشتگان و دین پدرمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) است، خداوند مرا بر این دین، پیامبر قرار داد و به سوی بندگانش فرستاد. عمو جان! اکنون شما سزاوارتر از دیگران هستی که او را پند دهم و به هدایت دعوتش نمایم و سزاوارترین فردی هستی که به دعوتم پاسخ مثبت دهی و مرا در راه پیشبرد آن یاری نمایی.

و علی فرمود:

پدر جان! من به فرستاده خدا ایمان آوردم و از او پیروی نمودم و همراه با او برای خدا نماز گزاردم.

۸۴. تاریخ دمشق ۱ / ۴۹، حدیث ۸۸.

۸۵. بقره / ۴۳.

۸۶. شواهد التنزیل حسکانی ۱ / ۸۵.

۸۷. مناقب ابن مغزلی ۱۴، حدیث ۱۹، نظیر این مطلب را شیخ مفید در ارشاد ۳۰ فصل ۱، باب ۲ آورده و ابن اثیر در آسد الغابه ۴ / ۱۸ مانندش را روایت کرده است.

ابو طالب پاسخ داد: فرزندم! او (پیامبر) تو را به راه خیر و صلاح رهنمون می‌شود، از او جدا مشو.^(۸۸)

ماجرای دیگری را عقیف کندی از عمویش عباس نقل می‌کند و می‌گوید: بازرگانی بودم به قصد تجارت به حج آمدم و نزد عباس بن عبدالمطلب رفتم تا از او مقداری کالا خریداری کنم، به خدا سوگند! در منی نزد عباس بودم که مردی از خیمه نزدیک او بیرون آمد و نگاهی به خورشید کرد آن گاه دید به وسط آسمان رسیده به نماز ایستاد در پی او از همان خیمه زنی خارج شد و پشت سر او قرار گرفت و مشغول نماز شد و بعد از او نوجوانی در سن بلوغ از خیمه بیرون آمد در کنار او به نماز ایستاد، از عباس پرسیدم: این شخص کیست؟

گفت: وی محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب برادر زاده من است.

پرسیدم: این زن کیست؟

گفت: همسرش خدیجه دختر خویلد.

پرسیدم: این جوان کیست؟

گفت: علی بن ابی طالب پسر عموی اوست.

پرسیدم: چه کاری انجام می‌دهند؟

گفت: او نماز می‌خواند و ادعای پیامبری دارد و جز همسر و پسر عموی نوجوانش کسی از دستورات وی پیروی نمی‌کند وی مدعی است که گنج‌های کسری و قیصر رابه روی امت خود خواهد گشود.^(۸۹)

آری، پس از به وجود آمدن هسته مبارک امت اسلامی متشکل از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و علی(علیه السلام) و حضرت خدیجه، خبر دین و آیین جدید الهی میان قریش منتشر گردید و کسانی را که خدا به ایمان هدایت فرموده بود به اسلام گرویدند و بدین سان قدرت و شوکت مسلمانان افزایش یافت و پس از سالیانی اندک به نظامی قدرتمند مبدل شد که توانست به جهت برخورداری از دین و عقیده و آرمان در برابر انبوه دشمن و رو یا رویی و مبارزه جویی با آنان، اعلان موجودیت کند... و خدای سبحان به پیامبر ارجمند خود دستور داد تا آن چه را بدو فرمان داده شده، آشکارا بیان نماید. یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از آن هر گاه قصد نماز خواندن داشتند نهانی به کوه و دره ها می رفتند. روزی برخی از یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در شعب مشغول

۸۸. فصول المهمه ابن صباغ ۳۳، کامل ۵۸ / ۱ طبری نظیر آن را در تاریخ خود ۵۸ / ۲ آورده است.
۸۹. مسند احمد ۱ / ۲۹، خصائص نسایی ۳، تاریخ دمشق ۱ / ۵۸، کفایة الطالب کنجی ۱۳۹، کامل ۵۷ / ۲.

نماز بودند چند تن از مشرکان از جمله ابو سفیان بن حرب و اُخنس بن شریق و جمعی دیگر، با آگاهی از مکان آن ها متوجه آنان شده و نماز گزاران را به باد ناسزا و ریشخند گرفته و با یکدیگر درگیر شدند.^(۹۰)

علی(علیه السلام) و اعلان رسالت

حدیث انذار

این حدیث ویژه، به گردهمایی بستگان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که حضرت آنان را به هدف فرا خوانی به بیعت و حمایت از خود، دعوت کرد ارتباط دارد در آن روز از میان بستگان نزدیک پیامبر، علی بن ابی طالب نخستین فردی بود که به دعوت نبی اکرم پاسخ مثبت داد. مفسران و مورخان از جمله طبری در تاریخ و تفسیر خود آورده اند: هنگامی که آیه شریف (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ); بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردید آن بزرگوار نگران شد، زیرا به خوبی می دانست قریش با او سر دشمنی داشته و به وی حسد می‌ورزند، از این رو، از علی(علیه السلام)خواست تا برای بیم دادن آنان و تبلیغ رسالت، وی را یاری نماید.

امام علی(علیه السلام) می فرماید:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مرا فرا خواند و فرمود: علی! خداوند به من فرمان داده بستگان نزدیکم را از [عذاب الهی] بیم دهم، ولی نگرانم و میدانم اگر بخواهم در این زمینه با آنان سخن بگویم، عکس العمل ناخوشایندی از آن ها خواهم دید، از این رو، از انجام این کار خودداری کردم تا این که جبرئیل بر من نازل شد و فرمود: ای محمد! اگر کاری را که بدان مأمور شده ای انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد.

علی! تو اکنون با گوشت گوسفند مقداری غذا تهیه کن و ظرفی پر از شیر برایمان تدارک ببین و خاندان عبدالمطلب را نزد من گرد آور تا با آنان سخن بگویم و آن چه را بدان فرمان یافته ام بدان ها برسانم.

علی(علیه السلام) دستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را اجرا کرد و آن ها را که در آن روز تعدادشان چهل تن بود، از جمله عموهایش ابو طالب و حمزه و عباس و ابولهب را دعوت کرد و همگی غذا خوردند. علی(علیه السلام) در این باره فرمود:

همه آنان غذا خورده و سیر شدند و من تنها جای دستان آن ها را دیدم و غذا تغییری نکرده بود سوگند به کسی که جان علی در دست اوست! آنان افرادی بودند که هر يك قادر بود تمام غذایی را که من برای آنان تدارك دیده بودم یکجا بخورد.

سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

آشامیدنی برایشان بیاور، و من آن ظرف شیر را برایشان آوردم و از آن نوشیدند تا همگی سیر شدند، به خدا سوگند! هر يك از آنان به تنهایی قادر بر نوشیدن آن ظرف شیر بود.

هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خواست با آنان سخن بگوید: ابو لهب پیشدستی کرد و به آن جمعیت گفت: پیامبرتان شما را جادو کرده است، و بدین ترتیب، مردم با شنیدن سخن ابولهب پراکنده شدند و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نتوانست با آنان سخن بگوید.

روز بعد به علی(علیه السلام) دستور داد همان کار را تکرار کند و پس از آن که غذا خورده و شیر آشامیدند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان فرمود: ای خاندان عبدالمطلب! به خدا سوگند! جوانی از عرب را سراغ ندارم برتر از آنچه که من برای شما به ارمغان آورده ام، برای بستگان خویش آورده باشد، من خیر و سعادت دنیا و آخرت را برایتان به ارمغان آورده ام. خداوند به من فرمان داده شما را به سوی او فرا خوانم، اکنون کدام يك از شما در انجام این رسالت با من حاضر به همکاری است تا برادر و وصی و جانشین من میان شما تلقی شود. هیچ يك از حاضران به جز علی(علیه السلام) پاسخ نداد. وی با احساسات فریاد زد: ای پیامبر خدا من در این امر تو را یاری خواهم کرد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دست بر گردن مبارك علی نهاد و فرمود:

«هذا أخي ووصيي وخليفتي فيكم، فاسمعوا له واطيعوا»;

این شخص، برادر و وصی و جانشین من میان شماست، به سخنش گوش فرا دهید و از او اطاعت نمایید.

حاضران به پا خاستند و با خنده و تمسخر به ابو طالب می گفتند: [برادر زاده ات] به تو فرمان داده به سخن پسرت گوش فرا دهی و از او اطاعت کنی.^(۹۱) بدین ترتیب، روز [گردهمایی خانه پیامبر] روز اعلان صریح آغاز مرحله جدیدی در زندگی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و رسالت اسلامی و نشانه مبارزه جویی رو در رو و رویا رویی آشکار اسلام و شرك، به شمار می آمد.

۹۱. تاریخ طبری ۲ / ۶۳ چاپ مؤسسه علمی، کامل ۲ / ۶۲، مانند این روایت در ارشاد مفید ۴۲، باب ۲ فصل ۷ و نیز در تفسیر مجمع البیان ۷ / ۲۰۶ و تاریخ دمشق ۱ / ۸۶ آمده است.

کسی که سیره و روش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را مورد بررسی قرار دهد و بر تمام امور و جزئیات آن در آغاز تشکیل حکومت اسلامی و تشریح دستورات و سامان دادن امور و راهکارهای آن طبق دستورات الهی، کاملاً آگاهی یابد ملاحظه خواهد کرد که علی(علیه السلام) در کلیه صحنه ها با حضرت همکاری داشت و در برابر دشمنانش از وی حمایت نموده و در عرصه های جنگ و نبرد و سازندگی بازوی پُر توان رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تلقی می شد و تا پایان عمر شریفش سرپرستی امور مربوط به او را عهده دار بود و [روز گردهمایی و بیم دادن] آغازین روز حرکتی بود که در سخن گفتن و درك و احساس و مبارزه و جانفشانی، کسی یار و یآوری نظیر علی بن ابی طالب(علیه السلام) برای پیامبر اکرم سراغ نداشت.

علی(علیه السلام) از آغاز رسالت تا هجرت

قریش از متوقف ساختن روند گسترش اسلام و جلوگیری از تبلیغ و ارشاد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) عاجز و ناتوان گشت، و توطئه ها و دسیسه هایش به یأس مبدل گشت و تهمت ها و تهدیداتش به شکست انجامید. زیرا ابو طالب برای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) چونان دژی استوار به شمار می رفت که همواره از سلطه و آزار و اذیت قریش در مورد پیامبر جلوگیری می کرد. از این رو، قریش به شیوه ای ناجوانمردانه که حاکی از حقد و کینه و ضعف آنان بود، متوسل شد. کودکان و اطفال را وادار به اهانت و پرتاب سنگ به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نمود. در چنین موقعیتی برای ابو طالب - که پیری سالخورده و بزرگ بنی هاشم - به شمار می آمد امکان تعقیب کودکان فراهم نبود و در این جا نقش برجسته علی بن ابی طالب(علیه السلام) به خوبی مشخص می شد زیرا آن بزرگوار به مقتضای سین خود، کودکانی را که قصد اهانت به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) داشتند، تعقیب و از وجود مقدس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دور می ساخت. (۹۲)

در شیب ابو طالب

با سرعت گرفتن گسترش و انتشار اسلام در مکه این آیین الهی به نظامی تبدیل شد که خواب را از چشم مشرکان ربود و به عنوان خطری بزرگ، منافع آن ها را مورد

تهدید قرار داد. مشرکان در جهت خاموش ساختن صدای رسالت اسلام، به حيله و زور متوسل شده و شمشیر ستم از نیام کشیدند، ولی ابوطالب (علیه السلام) در تحکیم پوشش امنیتی وجود رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) کوتاهی نکرد و به خاطر قدرت و جاه و منزلتی که میان سران قریش برخوردار بود، مشرکان جرأت تعرض به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را نداشتند، چرا که این کار معنایش رو در روی آشکاربا ابوطالب و همه بنی هاشم تلقی می شد و قریش هیچ گاه حاضر نبود دست به چنین حرکت پُر هزینه ای بزند. از این رو، متوجه بردگان و مسلمانان فقیر و مستضعف شده و در مورد آن ها از انواع شکنجه و رنج و محنت ها فرونگذارند تا آنان را از دین و آیین خود و پیروی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) باز دارند، ولی جز پایداری و استقامت در راه اسلام و پایبندی آنان به دستورات این رسالت، چیزی نصیب قریش نشد. بدین ترتیب، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بهترین راه حل را برای رهایی مسلمانان مستضعف، خارج شدن از مکه و رفتن به حبشه دانست.^(۹۳)

وقتی غیر از سران و شخصیت های مسلمانان کسی در مکه باقی نماند احتمال رویارویی خونین [بین قریش و آنان] بسیار اندک شد و تمام شیوه هایی که قریش برای سرکوب مسلمانان تدارک دیده بود به سقوط گرایید و در برابر آن ها راهی جز توسل به کاری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به ضعف کشانده و خود آن ها را درگیر جنگ نسازد، باقی نمانده بود. به همین دلیل، تصمیم گرفتند بنی هاشم و هواداران آن ها را به سبب حمایت از رسول خدا در برابر حملات قریش، در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار دهند و بدین سان مبارزه منفی قریش با بنی هاشم آغاز گردید.

مسلمانان و بنی هاشم در جهت حمایت بیشتر از رسول خدا (ص)، در شعب ابوطالب گرد آمده تا در این خصوص راهکارهایی را تدارک ببینند، زیرا در آن جا برای رویارویی با هر گونه حرکت تهاجمی قریش، امکان ایجاد خطوط دفاعی وجود داشت^(۹۴) ابوطالب (علیه السلام) جهت احتیاط هرچه بیشتر و علاقمندی به حفظ جان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، از فرزندش علی درخواست می کرد برای حفاظت از وجود مقدس پیامبر اکرم از ترور و یا شلیخون از ناحیه دشمنان بیرون شعب^(۹۵)، شب ها در بستر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بخوابد و علی (علیه السلام) به سرعت فرمان پدر را

۹۳. سیره ابن هشام ۱ / ۳۲۱.

۹۴. سیره ابن هشام ۱ / ۳۵۰، اعلام الوری ۱ / ۱۲۵.

۹۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۵۶.

جامه عمل پوشاند و جان خود را برای حفاظت از رسالت و پیامبر بر طبق اخلاص نهاد و در بستر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوابید.

علی (علیه السلام) در به خطر انداختن جان خویش بدین مقدار اکتفا نکرد، بلکه جهت تهیه غذا برای محاصره شدگان، مخفیانه از شعب به مکه می رفت. چون افراد موجود در شعب گاهی از فرط گرسنگی مجبور به خوردن گیاهان زمین می شدند.

در آن شرایط دشوار جز فردی بیبیاک و نترس و بی پروا که مفهوم رسالت را درک کرده و تا پای جان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عشق و محبت می ورزید، کسی قادر بر چنین کاری نبود و چنان شخصی می توانست تنها علی بن ابی طالب باشد که بخشی از عنفوان جوانی خویش را در شعب سپری کرد به گونه ای که هفده ساله وارد شعب و در بیست سالگی از آن خارج شد و این خود تجربه جدیدی بود که او را به ناچیز شمردن خطرات، عادت داد و برای برخورد با حوادث ناگهانی و مسئولیت های بزرگ، شایستگی بخشید و بیشتر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک ساخت چنان که بر صبر و شکیبایی و فرمانبرداری و فانی شدن در ذات مقدس باری تعالی و عشق و محبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، عادت داد.

امام (علیه السلام) در هجرت به طائف

پس از وفات ابوطالب، در مکه شخصی نبود که قریش از او حساب ببرد و حرمتی نگاه دارد، در نتیجه برستیزه جویی و آزار و اذیت قریش افزوده شد و انبوه حوادث به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رو آورد تا آن جا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

تا ابو طالب زنده بود قریش جرأت هیچ گونه تعرضی به من نداشت. (۹۶)

از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ناگزیر می بایست با تغییر مکان خود، به جایی رهسپار گردد که از امنیت بیشتری برخوردار باشد تا بتواند از آن جا حرکت خویش را در راستای رسالت اسلامی به کلیه نقاط جزیره العرب و سراسر گیتی، گسترش دهد؛ به همین دلیل، خود نزد قبایل می رفت. آن حضرت کار خود را از طائف شروع کرد، پس از ده روز اقامت در آن جا، نه تنها قبیله ثقیف به او پاسخ مثبت نداد،

بلکه کودکان و خدمتکاران و بردگان خویش را به انیت و آزار رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) وادار کرده، وجود مقدس او را آماج سنگ قرار دادند.

علی(علیه السلام) به اتفاق زید بن حارثه با تحمل ضربات سنگ، کودکان را از ادامه تعرض به نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) باز می داشتند به گونه ای که در این حادثه هر دو زخمی شدند، با این همه وجود نازنین رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مورد اصابت سنگ ها قرار گرفته و خون از ساق پاهای مبارکش جاری گشت.^(۹۷)

روایت شده پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) چند هجرت دیگر داشته که طی آن ها با حضور میان قبایل در جهت انتشار رسالت اسلام و پا بر جا ساختن آن، به فعالیت پرداخته و در این خصوص جز علی بن ابی طالب(علیه السلام) کسی با او همکاری نمی کرد. وقتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد قبیله عامر بن صعصعه و ربیعہ و بنی شیبان رهسپار گردید^(۹۸)، علی(علیه السلام) گام به گام او را همراهی می کرد.

علی(علیه السلام) در بیعت عقبه دوم

زمانی که بر دیدار تاریخی نخستین مسلمانان مدینه با رهبرشان رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به طور نهانی در خانه عبدالمطلب توافق حاصل شد، حمزه عموی پیامبر و علی و عباس در کنار رسول خدا قرار داشتند^(۹۹) و بیعت، به بهترین شکل ممکن انجام پذیرفت.

با وجود تمام تدابیری که برای نهان داشتن این دیدار و عملی شدن آن اتخاذ شده بود و حتی خود مسلمانان از تشکیل آن بی اطلاع بودند، خبر آن به مشرکان رسید، آنان مسلحانه به طرف محل اجتماع حرکت کردند ولی حضرت حمزه به اتفاق علی(علیهم السلام) با شمشیر راه را بر آن ها بستند، دشمنان ماجرای اجتماع را از حمزه جویا شدند، وی آن را انکار کرد و مشرکان مأیوسانه باز گشتند.

حضور علی(علیه السلام) در این رخداد مهم و گردهمایی تاریخی، حاکی از نقش علی(علیه السلام) در مهم ترین لحظات دعوت و تاریخ رسالت است. زیرا امام(علیه السلام) با حضور خود توانست چهره مناسبی از پیامبر اسلام و حمایت و پشتیبانی بنی هاشم از آن

۹۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۲۷.

۹۸. همان ۴ / ۱۲۵.

۹۹. سیره حلبی ۲ / ۱۷۴.

بزرگوار، برای انصار ترسیم نماید که در پی آن اعتماد و اطمینان آنان به دعوت و رسالت اسلام، افزایش یافت.

یاری خواستن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از شجاع ترین مردان بنی هاشم چون حمزه و علی(علیهما السلام) که به دلاوری و بیباکی معروف بودند در راستای فراهم آوردن حمایت کافی از رسول خدا و رسالت نوعی برنامه ریزی موفقیت آمیز و تدبیری خلل ناپذیر تلقی می شد.

علی در شب هجرت

فضای باز و گسترده اسلامی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آن را در پی قرار داد صلحی که با اوس و خزرج در بیعت عقبه دوم، ایجاد نمود^(۱۰۰) نقطه آغازین راه یابی رسالت اسلام به جهانی وسیع تر و گامی بلند در جهت ساختار جامعه دینی باایمان، به شمار می آمد. به دنبال گسترش اسلام در مدینه با تلاش مبلغان برگزیده مخلصی که برای خدا و نشر تعالیم اسلام از خود فدا کاری نشان دادند، آن سامان به سرزمینی امن برای مسلمانان تبدیل گشت که در جهت تبلور امور فرهنگی و تربیتی و رسالت الهی در جامعه جزیره العرب پایگاهی مرکزی و مهم تلقی می شد.

آن گاه که قریش بر آزار و اذیت و تحت فشار قرار دادن مسلمانان و مجبور ساختن آنان بر دست برداشتن از آیین اسلام و دلسرد کردن آن ها از یاری پیامبر و گستاخی و ظلم و ستم خود ادامه داد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به یاران خود فرمان هجرت به مدینه داد و فرمود:

خداوند برای شما سر زمین امن و برادرانی که در کنار ایشان زندگی کنید قرار داده است.

بدین ترتیب، یاران حضرت در چند مرحله به صورت دسته های کوچک و پنهانی و دور از چشم قریش رهسپار مدینه گردیدند.^(۱۰۱)

با همه دشواری ها و فشار و تکذیب و تهدیدی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از دور و نزدیک با آن روبرو شد و فرمود:

«ما أُوذِي أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُؤَذِي فِي اللَّهِ»

هیچ کس مانند من در راه خدا آزار و اذیت ندید»^(۱۰۲).

۱۰۰. سیره ابن هشام ۱ / ۴۴۰، موسوعة التاريخ الاسلامي ۱ / ۷۰۰.

۱۰۱. سیره ابن هشام ۱ / ۴۸۰، مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۱۸۲، موسوعة التاريخ الاسلامي ۱ / ۷۱۷.

۱۰۲. کنز العمال ۳ / ۱۳۰، ح ۵۸۱۸، حلیة الاولیاء ۶ / ۳۳۳.

ولی امید وی به پیروزی بر دشمنان و موفقیت در راه تبلیغ رسالت اسلام، هیچ گاه به ضعف نگرایید و اعتماد کامل وی به ذات باری تعالی قوی تر از قریش و توطئه های آنان بود و قریش، این واقعیت را در وجود پیامبر سراغ داشت و خطراتی که سال های بعد از آن ها پرده می داشت، برایش تجسم می یافت زیرا تصور می کرد اگر پیامبر امکان یابد به یاران خود ملحق شود و از مدینه به عنوان مرکز و خاستگاهی در جهت گسترش رسالت خود استفاده کند، قطعاً موجودیت آن ها به خطر خواهد افتاد. به همین دلیل به تدارک نیرو پرداخته و قبل از آن که فرصت از دست رود برای نابودی وی، به برنامه ریزی نشستند، مشروط به این که مسؤلیت کشتن آن حضرت را يك شخص یا قبیله به تنهایی بر عهده نگیرد، تا بنی هاشم در جهت خونخواهی پیامبرشان نتواند باهمه قبایل از در جنگ و ستیز وارد شود بلکه با گرفتن خونبها از آنان، راضی گردد.

پس از گردهمایی دار الندوه که آراء و نظرات فراوانی میان قریش رد و بدل شد، تصمیم گرفته شد از هر قبیله جوانی شجاع و دلیر مأمور شود تا با شمشیری برنده رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را در خانه اش به محاصره در آورده و یکباره بر او هجوم ببرند و وی را به شهادت برسانند و در تعیین زمان اجرای این نقشه، بایکدیگر به توافق رسیدند. جبرئیل بر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نازل و حضرت را از ماجرا آگاه ساخت و به او دستود داد آن شب را در بستر خویش خوابد و بدو اجازه هجرت داد در اینجا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) علی را در جریان توطئه دشمن قرار داد و به او فرمان داد تا در استراحت گاه وی در بسترش بخوابد و به وی سفارش کرد پس از هجرت وی، بدهی هایش را بپردازد و امانت های مردم را به صاحبان آن ها باز گرداند و نیز به او فرمود:

هر گاه اموری را که به تو محول کردم سر و سامان بخشیدی، مهبای هجرت به سوی خدا و رسول

باش، و به مجرد رسیدن نامه ام به تو، بسمت ما حرکت نما. (۱۰۳)

در این جا صفحه زرین دیگری از صفحات عظمت علی(علیه السلام) در تاریخ می درخشد زیرا او فرمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را با روحی سرشار از ایمان و صبر و بردباری و اطمینان، پذیرا شد و بدین سان کامل ترین نوع اطاعت و فرمانبرداری بی چون و چرا در اجرای وظیفه و مسؤلیت را برای ما ترسیم نموده، وی

آگاهانه تسلیم رهبر بود و در راه عقیده و آرمان و مکتب جانفشانی بزرگی انجام داد و تنها در پاسخ رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) عرضه داشت:

ای رسول خدا! اگر جانم را فدایت کنم شما زنده می مانی؟

فرمود:

آری! پروردگارم آن را به من وعده داده است.

علی(علیه السلام) از این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از سلامتی خود وی را آگاه ساخت لبخندی زد و سجده شکر به جا آورد^(۱۰۴) و سپس پیامبر او را در آغوش کشید و اشك شوق ریخت و علی(علیه السلام) نیز از فراق و جدایی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به گریه افتاد^(۱۰۵).

بافرارسیدن شب، علی(علیه السلام) عبای ویژه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را که حضرت همواره آن را می پوشید، به تن کرد و با نفسی مطمئن و خاطری آرام و بی پروا و مسرور از وظیفه ای که بدو محول شده و شادمان از سلامتی وجود رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در بستر آن بزرگوار آرمید، جوانان قریش که سراسر وجودشان را شرارت فرا گرفته بود باشمشیرهای برهنه از راه رسیده و خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به محاصره در آوردند و از روزنه در به محلی که معمولاً پیامبر می خوابید نگریستند، شخصی را در بستر خفته دیدند، با دیدن وی به وجود پیامبر در منزل یقین حاصل کردند و از موفقیت طرح و نقشه خود اطمینان یافتند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که در گوشه ای از خانه پنهان شده بود، ثلث آخر شب از خانه بیرون و رهسپار غار «ثور» گردید و در آن مخفی شد تا از آن به بعد هجرت مبارک خویش را استمرار بخشد.

دشمنان که پیشاپیش آنان خالد بن ولید در حرکت بود، با فرارسیدن لحظه اجرای نقشه خود به خانه پیامبر اکرم یورش بردند، ناگهان علی(علیه السلام) از جای خویش برجست و شمشیر خالد را برگرفت و بر آن ها حملهور شد. جمعیت از مقابل حضرت گریخته و به بیرون خانه فرار کردند و حال پیامبر را از او جویا شدند علی(علیه السلام) فرمود: «نمی دانم به کجا رفته است». و این گونه، خداوند سلامتی وجود مقدس پیامبر اکرم و گسترش رسالتش را مقرر فرموده بود.

۱۰۴. ماجرای خوابیدن علی(علیه السلام) را در بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بسیاری از دانشمندان و تاریخ نگاران مانند طبری ۲ / ۹۹، احمد حنبل در مسند ۱ / ۳۳۱ أسد الغابه ۴ / ۴۵، ابن عساکر ۱ / ۱۳۷، حاکم در مستدرک ۳ / ۴، بحار الانوار ۱۹ / ۶۰ یاد آور شده اند.

۱۰۵. اعیان الشیعه ۱ / ۲۷۵.

علی(علیه السلام) با عملکرد شگفت انگیز خود و اقدام شجاعانه و روش بی نظیری که اتخاذ کرد، سنت جانفشانی و فداکاری را در مسیر تغییر ساختار و اصلاح جامعه و رهروان طریق عقیده و جهاد، بنا نهاد و در این راستا هدفی جز رضای خدا و سلامتی وجود نازنین پیامبر اکرم و گسترش رسالت مبارک آن حضرت نداشت و این آیه مبارکه در شأن او نازل گشت:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ)^(۱۰۶);

برخی از مردم برای کسب رضایت الهی، جان خویش را سودا می کنند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.

علی(علیه السلام) افتخار فرشتگان

خوابیدن علی(علیه السلام) در بستر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برای قریش تجاوز گر، ذلتی آشکار به شمار می رفت چرا که آمال و آرزوهای آنان در کشتن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به یأس مبدل گشت و طرح و برنامه های آن هابه شکست انجامید، بینی شیطان به خاک مالیده شد و مقام و منزلت ایمان فزونی یافت زیرا ثواب و ارزش هیچ عملی به پایه خوابیدن در بستر پیامبر نمی رسید، چرا چنین نباشد در صورتی که خداوند با این عمل، بر فرشتگان خویش فخر و مباهات نمود، روایت شده:

«شبی که علی بن ابی طالب(علیه السلام) در بستر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خوابید، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود: من میان شما دو تن، پیمان برادری ایجاد کرده و عمر یکی از شما را طولانی تر از دیگری قرار داده ام، کدام یک حاضرید پذیرای مرگ شوید و زندگی را به دیگری واگذارید؟ هر دو فرشته زندگی را بر گزیده و به آن ابراز علاقه کردند، خداوند به آنها وحی فرمود: آیا نخواستید بسان علی بن ابی طالب باشید آن گاه که میان او و محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) پیمان برادری ایجاد کردم، علی در بستر او خوابید تا جان خویش را فدای وی سازد، و زندگی را به پیامبر وا گذاشت؟ اکنون به زمین فرود آید و علی را از شر دشمن حفاظت کنید، جبرئیل فرود آمد و بالای سر و میکائیل پایین پای حضرت نشست جبرئیل می گفت: آفرین بر تو ای فرزند ابو

۱۰۶ . بقره آیه ۲۰۷، در بیان شأن نزول این آیه به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳/ ۲۶۲ احیاء العلوم غزالی ۲۳۸/۳، کفایه کنجی ۱۱۴ تذکره سبط ابن جوزی ۴۱ نور الابصار شبلنجی ۸۶، طبقات ابن سعد ۱/ ۲۱۲، تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۹، سیره ابن هشام ۲/ ۲۹۱، عقد الفرید ابن عبد ربه ۳/ ۲۹۰، تفسیر رازی ۵/ ۲۲۳ شواهد التنزیل ۱/ ۹۶ مراجعه شود.

طالب، چه کسی نظیر توست؟ خداوند به وجود تو بر فرشتگان خویش بالای هفت آسمان فخر و مباحات می کند. (۱۰۷)

مأموریت های پس از لیلة المبیت

با نزدیک شدن سپیده دم نخستین روز هجرت مبارک، که سایه آرامش و امنیت الهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را در هر گامی که به سمت مدینه مقرر و پایگاه جدید رسالت اسلامی بر می داشت، در میان گرفته بود، بر سرور و شادی علی افزوده می شد. آن شب هراس انگیز با احتمالات فراوان و دشواری های زیادش به پایان رسید بی آن که خطر و یا حادثه ناگواری متوجه امام (علیه السلام) شود و آن بزرگوار توانست مأموریت خویش را به شکلی کامل به انجام رساند که در مقام اجرا و پیاده کردن آن در سطح بسیار بالایی از دقت و آگاهی قرار داشت.

در برابر امام (علیه السلام) مسئولیت های دیگری نیز وجود داشت که از عهده کسی جز او ساخته نبود از جمله: بر گرداندن امانت هایی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود صاحبان آن ها - که بیشتر آن ها مشرک بودند - به دلیل امانتداری و اخلاص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن بزرگوار اعتماد داشتند. زیرا پیامبر میان قریش به راست گویی و امانتداری معروف بود هم چنین عرب هایی که در موسم حج به آن دیار می آمدند زر و زیور و دارایی خویش را نزد آن حضرت به امانت سپرده بودند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ گاه بر خلاف تعهدات خود عمل نمی کرد و در امانت های خویش خیانت نمی ورزید هر چند شرایط موجود دشواری نمود و در آن لحظات زود گذری که انسان عاقل را مات و مبهوت می ساخت و خطرات، وجود مقدس پیامبر را تهدید می کرد حضرت فراموش نکرد آن مأموریت را به فردی بسپارد که به بهترین شکل ممکن آن را به انجام رساند و چنان شخصی جز علی (علیه السلام) نبود چرا که آن حضرت به امور مربوط به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و امانت سپردگان و دارایی آن ها، آشناتر از همه و از قدرت و توان فوق العاده ای بر خوردار بود.

بدین ترتیب، علی (علیه السلام) امانت ها را به صاحبان آن ها رساند و سپس در مسجد الحرام با صدای بلند اعلام کرد: «مردم! آیا کسی هست که امانتش به وی باز گردانده نشده باشد؟ آیا کسی هست که سفارشی داشته باشد؟ آیا کسی هست که از پیامبر طلبی داشته باشد؟» و چون کسی حاضر نشد، رهسپار مدینه شد و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پیوست. علی بن ابی

طالب(صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از (هجرت) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)تنها سه روز در مکه درنگ کرد.(۱۰۸)

هجرت امام علی(علیه السلام)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با آرامش و امنیت به منطقه «قبا» رسید و مورد استقبال انبوه جمعیت انصار قرار گرفت و از آنجا توسط ابو واقد لیثی نامه ای به علی(علیه السلام)نوشت و در آن به او فرمان داد به سوی وی حرکت نموده و شتابان به آن حضرت بپیوندد. وقتی نامه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به علی(علیه السلام) رسید حضرت برای تدارك مقدمات حرکت تعدادی شتر خریداری کرد و مهیای خروج از مکه شد و به مسلمانان مستمندی که با او در شهر باقی مانده بودند دستور داد از تاریکی شب استفاده کنند و خود را با بار و بنه ای اندک به ذی طوی (محلّی در نزدیکی مکه) برسانند و بدین سان، سومین مسئولیت دشوار علی(علیه السلام)که حرکت به سمت مکه به همراه زنان بود، آغاز گردید. حضرت به همراه فواطم (یعنی) فاطمه دخت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و فاطمه بنت أسد مادر خود و فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب و فاطمه دختر حمزه از مکه خارج گردید و ایمن غلام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)و ابو واقد لیثی نیز در پی آنان حرکت کردند.(۱۰۹)

ابو واقد که شتران را می راند از شدت ترس و بیم، شتران را به سرعت می راند تا دشمنان به آن ها دست نیابند، بر علی(علیه السلام)دشوار آمد که زنان بنی هاشم را در اثر سرعت شتران با آن رنج و ناراحتی ببیند از این رو، به ابو واقد فرمود: «ابو واقد! زنان بدنی ضعیف دارند با آن ها مدارا کن» و حضرت خود شخصاً شتران را به آرامی راند و برای ایجاد آرامش در دل همراهمان خویش این شعر را زمزمه می کرد:

ولیس الا الله فأرفع ظنکاً * یکفیک ربّ الناس ما أهمّکا**

قدرتی برتر از خدا وجود ندارد، گمانی غیر از این نداشته باش، حمایت او تو را کافی است، بنا براین چه دغدغه داری.

علی(علیه السلام) هم چنان کاروان را به آرامی رهبری می کرد تا در مسیر راه به بالای منطقه «ضجنان» رسید، در این منطقه مأمورانی که قریش برای دستگیری امام و همراهمان و باز گرداندن آن ها به مکه گسیل داشته بودند، به کاروان رسیدند. این

۱۰۸ . مناقب ابن شهر آشوب ۲ / ۵۸، مروج الذهب مسعودی ۲ / ۲۸۵.

۱۰۹ . امالی طوسی ۲ / ۸۴، بحار الانوار ۱۹ / ۶۴ به نقل از امالی

جمعیت که هفت سوار جنگاور و نقاب زده را تشکیل می دادند «جناح» غلام حرب بن امیه نیز آنان را همراهی می کرد. علی(علیه السلام) به ایمن و ابو واقد دستور داد: «شترها را بخوابانید و زانوهای آن هارا ببندید» و امام(علیه السلام) خود جلو آمد و زنان را پیاده کرد و سپس باشمشیر در برابر سواران دشمن قرار گرفت، آنان به حضرت گفتند: ای خیانتکار! تصور کردی می توانی این زنان را نجات دهی، پدرت به عزایت بنشیند، برگرد.

امام علی(علیه السلام) فرمود: «اگر برنگردم چه؟...» از این سخن امام خشم و نفرت آنان فزونی گرفت و به او گفتند: باید بر گردی در غیر این صورت گردنت را می زنیم. برخی از آنان به شتران نزدیک شده تا آن هارا رم دهند و بدین وسیله در دل زنان ایجاد رعب و وحشت کنند که علی(علیه السلام) آنان را از آن کار بازداشت. «جناح» به سرعت به سمت امام آمد و ضربتی بر حضرت وارد آورد که امام(علیه السلام) جاخالی داد و با چالاکی ضربه ای بر کتف او فرود آورد که او را به دو نیم ساخت و شمشیر به کتف اسب او رسید^(۱۱۰) و آن گاه پیاده بر سایر سواران حمله برد و آن ها با بیم و هراس از مقابل حضرت گریختند و به او گفتند: ای پسر ابو طالب از ما درگذر و متعرض ما مشو.

امام(علیه السلام) به آنان فرمود: «من اینک به سوی برادر و پسر عموی خود رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) روانه ام هرکس دوست دارد بدنش را قطعه قطعه سازم و خونش را بریزم به من نزدیک شود»، سواران باهراس و وحشت پایه فرار گذاشتند. سپس امام(علیه السلام) رو به ایمن و ابو واقد کرد و به آنان فرمود: «زنانوان شتران خود را بازکنید» و بدین سان کاروان به حرکت خویش ادامه داد، تا به «ضجنان» رسیدند در آن جا يك شبانه روز اتراق کردند تا برخی از مسلمانان مستضعف به آنان پیوندند و شب را در آن جا بسر برد و فواطم تا سپیده دم خدا را در همه حال یاد می کردند سپس علی(علیه السلام) نماز صبح را با آنان به جا آورد و به راه خویش ادامه داد، منزلی را پس از منزل دیگر پشت سر را گذاشت و لحظه ای از یاد خدا غفلت نورزید تا وارد مدینه شدند.

قبل از ورود آنان به مدینه در بیان مقام و منزلت پاداشی که خداوند برای آنان مهیا کرده بود وحی الهی نازل شد که:

(الذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ... فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبَّهُمْ... فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا... وَلَادَخَلْتُمُ جَنَاتٍ... وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ) (۱۱۱)

آنان که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند... خداوند درخواست آن ها را پذیرفت... آنان که در راه خدا هجرت کردند و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار و اذیت دیدند... آن ها را به باغ های بهشتی وارد می کنم و بهترین پاداش ها نزد پروردگار است.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در منطقه «قبا» بر عمرو بن عوف وارد شد و بیش از ده روز نزد آنان اقامت فرمود و نمازهای پنجگانه را شکسته به جا آورد، مردم به حضرت عرضه می داشتند: آیا نزد ما اقامت می فرمایی تا برایتان منزل و مسجدی تدارک ببینیم؟ در پاسخ می فرمود: «من در انتظار علی بن ابی طالب هستم و به او فرمان داده ام به من بپیوندد و تا علی نزد من نیاید اقامتگاهی انتخاب نمی کنم و این شاء الله به زودی از راه خواهد رسید!» (۱۱۲)!

زمانی که علی(علیه السلام) بدان جا رسید، پاهای مبارکش در اثر پیاده روی و شدت گرما آماس کرده بود، وقتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را با آن وضعیت مشاهده کرد اشک از دیدگانش جاری گشت و آن گاه دستان مبارکش را بر پاهای علی کشید و امام بعد از آن احساس درد و ناراحتی نکرد. (۱۱۳)

آن گاه که علی(علیه السلام) خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسید حضرت به اتفاق علی(علیه السلام) از قبا رهسپار منطقه بنی سالم بن عوف گردید و برای آنان نقشه مسجدی طراحی و قبله آن را تعیین فرمود و در آن، دو رکعت نماز گزارد و دو خطبه خواند و همان روز سوار بر شتری که با آن از مکه آمده بود، راهی مدینه شد و علی(علیه السلام) گام به گام پیامبر در حال حرکت بود و لحظه ای از آن بزرگوار جدا نمی شد. سرانجام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق علی(علیه السلام) بر ابو ایوب انصاری وارد شد و به بنای مسجد خویش پرداخت و پس از آماده شدن خانه خود و علی، به منازل خویش منتقل شدند (۱۱۴)

۱۱۱. آل عمران/ ۱۹۱ - ۱۹۵، بحار الانوار ۱۹ / ۶۶ - ۶۷.

۱۱۲. روضه کافی ۳۳۹.

۱۱۳. بحار الانوار ۱۹ / ۶۴، مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۱۸۲، کامل ابن اثیر ۲ / ۱۰۶.

۱۱۴. روضه کافی ۳۳۹ - ۳۴۰.

راز خوابیدن امام در بستر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. خوابیدن امام (علیه السلام) شب هجرت در بستر پیامبر به منزله اعلان پختگی شخصیت الهی امام علی (علیه السلام) و شایستگی وی در عهده داری جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در هر امر دشوار و رخداد پراهمیت و دعوت مهم، به شمار می آمد.

۲. امام (علیه السلام) با پوشیدن ردای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و خوابیدن در بستر آن بزرگوار و این عمل، خویشاوندی را به ارتباط در دین و عقیده مرتبط می ساخت و تأکید بر این اصل بود که جان علی (علیه السلام) همان جان رسول خداست (صلی الله علیه وآله وسلم) به ویژه آن گاه که امام (علیه السلام) در سایر مسئولیت های مربوط به امور مالی و اجتماعی مخصوص رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل نمود.

۳. سه روز درنگ امام (علیه السلام) در مکه و اعلان موضع گیری اصولی خود که بی پروا و با اطمینان اظهار داشت بر همان شیوه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت قدم است و دستورات حضرت را اجرا و مسئولیت هایی را که به وی سپرده در کمال آرامش و دقت انجام خواهد داد و آن گاه که در برابر دیدگان قریش آشکارا هجرت خویش را آغاز کرد، دلیل بر شجاعت و دلاوری آن بزرگ مرد است.

۴. در ماجرای خوابیدن امام (علیه السلام) به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برخی از زوایای شخصیت آن حضرت مثل شجاعت و دلاوری امام و قدرت نفسانی و جسمی و پختگی ذهنی و آگاهی دینی آن بزرگوار و ظرفیت پذیری نسبت به دستورات الهی نمودار گشت.

مرحله سوم: امام علی از هجرت تا وفات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. علی (علیه السلام) و پیمان برادری

زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هسته جامعه اسلامی را تشکیل داد و تصمیم گرفت ارتباط و همبستگی بین افراد آن جامعه را بیشتر کند، در يك موضع گیری صریح و روشن میان مسلمانان پیمان برادری ایجاد کرد تا بدین وسیله یکی از ارکان اساسی احکام اسلام راستین را که رسالت اسلامی در مراحل نهانی و آشکار خود آن را می طلبد تحکیم ببخشد، بدین ترتیب، نخستین مرحله ایجاد پیمان برادری در اسلام قبل از هجرت

در مکه صورت پذیرفت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) میان مهاجران و انصار عقد برادری ایجاد نمود، با بررسی موضوع پیمان برادری ملاحظه می کنیم که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در این ماجرا میان هر يك از افراد با نظیر خودش پیمان برادری برقرار کرده است.^(۱۱۵)

چراکه مسأله پیمان برادری عملی استراتژیک و گسترده تلقی می شد و در روند حرکت رسالت اسلامی، از نشانه های حرکت آفرینی بر خوردار بود و از طریق پل ارتباط برادری همان گونه که اندیشه ها بارور می شود، خلاقیت نیز به وجود آمده و روابط میان مسلمانان نیز بایکدیگر نزدیک تر می گردد.

روایت شده هنگامی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) میان یاران خود پیمان برادری ایجاد کرد میان ابو بکر و عثمان و عبد الرحمان بن عوف، این پیمان را برقرار ساخت ولی میان علی بن ابی طالب و کسی عقد برادری ایجاد نکرد.^(۱۱۶)

علی(علیه السلام) به آن حضرت عرضه داشت:

ای رسول خدا! وقتی دیدم شما میان یارانت غیر از من پیمان برادری برقرار کردی (از ناراحتی) روح از بدنم رفت و پشتم شکست، اگر این کار را به خاطر نگرانی و خشم از من انجام دادی، صاحب اختیارید، هرگونه شما خواستید عمل کنید.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، مَا أَخْرَتَكَ أَلَا لِنَفْسِي وَ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لِأَنْبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارثِي»؛

سوگند به آن کس که مرا به حق و هدایت برآنگیخته، تو را به خاطر ایجاد پیمان برادری باخودم در آخر قرار دادم، نسبت تو به من بمنزله نسبت هارون به موسی است با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد، و برادر و وارث من هستی.

عرض کرد: چه چیز از تو به ارث می برم؟

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

آن چه را پیامبران پیش از من به میراث نهادند، به ارث می بری و میراث آن ها کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان بود و تو در بهشت کنار من در قصرم جای داری.^(۱۱۷)

۱۱۵. کفایت الطالب حافظ کنجی ۱۹۴.

۱۱۶. فصول المهمه ابن صباغ مالکی ۳۸، الغدير علامه امینی ۳ / ۱۱۲.

۱۱۷. احمد بن حنبل آن را در مناقب علی(علیه السلام) روایت کرده است. تاریخ دمشق ابن عساکر ۶ / ۲۰۱، کنز العمال متقی هندی ۵ / ۳۲۶.

و دومین پیمان برادری در مدینه، چندماه پس از هجرت ایجاد شد^(۱۱۸).

۲. ازدواج علی(علیه السلام) با زهرا(علیها السلام)

پس از استقرار و آرامش مسلمانان و جایگزین شدن احکام و دستورات اسلام در دل آنان و پدیدار گشتن قدرت و شوکت آن ها در دفاع از رسالت و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، ارتباط میانشان در قالب جامعه ای متمدن و انقلاب فرهنگی اجتماعی فراگیری به رهبری رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که خداوند او را در فهم و دریافت و ابلاغ و تربیت و اجراء، از خطا مصون داشته بود، شکوفا گردید و اینک این علی(علیه السلام) بود که بیش از بیست بهار از عمر شریف او سپری شده و در عرصه جهاد و دفاع از عقیده و آرمان و رسالت اسلامی، به مبارزه و نبرد می پرداخت و در کلیه امور مربوط به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار آن حضرت قرار داشت و در دل پیامبر از جایگاه بسیار برجسته ای برخوردار بود، با او زندگی می کرد و از همه مسلمانان به وی نزدیک تر بود.

با گذشت دو سال از هجرت و در خانه نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دخترش زهرا(علیها السلام) به سن کمال رسید و جمع زیادی از جمله ابوبکر و عمر^(۱۱۹) برای خواستگاری وی از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر یکدیگر پیشی می گرفتند و حضرت با بیانی پسندیده، دست رد بر سینه آن ها می نهاد و می فرمود: «در ارتباط با ازدواج زهرا در انتظار فرمان خدا هستم» علی(علیه السلام) نیز از جمله علاقه مندان به ازدواج بآن مخدره بود، ولی شرم و حیا و تنگ دستی، مانع مطرح کردن این موضوع با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می گشت زیرا علی(علیه السلام) از دارایی و ثروتی بر خوردار نبود ولی با تشویق برخی از یاران پیامبر، وی نیز به خواستگاری حضرت زهرا(علیها السلام) رفت، وقتی به قصد این امر نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رفت، از شرم و حیا سر به زیر افکنده بود. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به هدف وی پی برد از

۱۱۸. کفایة الطالب کنجی ۸۲، ۱۸۵، تذکره الخواص ۱۴، فصول المهمه ۳۸. احادیث مربوط به برقراری پیمان برادری میان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و علی(علیه السلام) به اشکال گوناگون و منابع متعدد از جمله تاریخ ابن کثیر ۷ / ۲۳۵۷، فصول المهمه ۲۲، مسند احمد ۱ / ۲۳، تاریخ ابن هشام ۲ / ۱۳۲، تاریخ دمشق ۶ / ۲۰۱، فرائد السمطین ۱ / ۲۲۶، الغدیر ۳ / ۱۱۵ آمده است.

۱۱۹. کشف الغمه ۱ / ۳۵۳.

این رو، باچهره ای گشاده با او رو برو شد و به آرامی خواسته او را جویا شد. علی(علیه السلام) با صدایی ضعیف پاسخ داد: «ای رسول خدا! آیا حاضری فاطمه را به ازدواج من در آوری؟»

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ضمن خوشامد گویی به علی، نزد پاره تنش زهرا رفت تا علاقمندی علی(علیه السلام) را برای ازدواج با او، به وی ابلاغ کند، لذا به دخترش فرمود: «من از پروردگار خود خواستم تو را به ازدواج بهترین و محبوبترین آفریدگان خود در آورد تو به فضائل و ویژگی های علی آگاهی داری و اینک امروز به خواستگاری ات آمده، نظرت چیست؟»

زهرا(علیها السلام) سخنی نگفت و سکوت کرد، پیامبر در حالی که می فرمود: «سکوت زهرا، رضایت و اقرار اوست». از نزد دخت گرامی اش خارج شد، سپس مسلمانان را گرد آورد و با آنان سخن گفت و فرمود: «خدا به من فرمان داده فاطمه را به ازدواج علی در آورم...» و آن گاه روبه علی(علیه السلام) کرد و فرمود: «خداوند به من دستور داده فاطمه را به ازدواج تو در آورم... آیا به این ازدواج راضی هستی؟»

عرضه داشت: «آری، راضی هستم» و سپس سجده شکر به جا آورد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خداوند این ازدواج را بر شما مبارك گرداند و از نسل شما فرزندان بسیار و نیک سرشت عنایت فرماید.

علی(علیه السلام) مبلغ پولی را که از فروش زره خویش برای هزینه مهریه تهیه کرده بود مقابل رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) قرار داد و پیامبر به ابو بکر و بلال و عمار و جمعی از صحابه و ام ایمن دستور داد جهیزیه مربوط به ازدواج را خریداری نمایند. وقتی خریداری کردند و آن ها را بر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) عرضه کردند، حضرت آن وسائل را بادست مبارك خود زیر و رو می کرد و می فرمود: «خداوند، این ازدواج را بر خانواده ای که بیشتر ظروف آن هاسفالین است، مبارك گرداند.»

به آسانی و در کمال سادگی و بدون زحمت، مسأله خواستگاری و ازدواج آن دو بزرگوار عملی شد و جهیزیه عروس از ساده ترین جهیزیه های دختران مدینه به شمار می آمد و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم این ازدواج مبارك را جشن گرفتند. (۱۲۰)

روایت شده رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در ارتباط با ازدواج زهرا(علیها السلام) و علی(علیه السلام) مورد نکوهش قرار گرفت. در پاسخ فرمود: «اگر خداوند علی بن ابی طالب را نیافریده بود، همتایی برای فاطمه وجود نداشت.»
در خبر دیگری آمده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به علی(علیه السلام) فرمود: «اگر تو نبودی روی زمین همتایی برای فاطمه وجود نداشت.»^(۱۲۱)

با پیامبر در میداین جنگ

الف - در جنگ بدر

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با هجرت خود به مدینه در تاریخ بشریت به طور عام و در تاریخ رسالت به شکل خاص، دوران جدیدی گشود. ارکان دولت او، پدیدار و جلوه های توان و قدرت مسلمانان آشکار گشت. از سویی قریش و همدستان مشرک آن ها و یهود مدینه که از سر نفاق و سرپوش نهادن بر واقعیت ها، به ظاهر از در صلح و آشتی در آمده بودند، برای نابودی اسلام و مسلمانان، از طرح و برنامه ریزی های نهانی لحظه ای آرام ننشسته بودند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با حکمت و دور اندیشی، به سر و سامان دادن امور می پرداخت و طبیعی بود که در مقابل توطئه های دشمنان اسلام و تحریکات آنان، موضعی ضعیف و انفعالی نشان ندهد، از این رو، دسته هایی از سپاهیان خویش را برای تهدید و بعضاً تعقیب دشمن به سوی آنان اعزام می داشت.

از آن جا که مدینه به دلیل راه های بازرگانی و ارتباطی جزیره العرب از موقعیتی استراتژیک برخوردار بود، مسلمانان با افزایش جمعیت خود، به نیروی فشاری تبدیل شده بودند که می بایست روی آن ها حساب کرد. به مجرد ورود علی(علیه السلام) به مدینه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، آن حضرت در تمام زوایای زندگی و اموری که رسالت اسلامی می طلبید و در ساختار دولت و گسترش آیین الهی، با نیروی فوق العاده و قدرت و اراده ای که خدا به او ارزانی داشته و قدرت جمع زیادی با آن قابل مقایسه نبود، دوشادوش نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دست به فعالیت زد. او به بازوی پرتوان پیامبر می ماند که به وسیله آن دشمن را سرکوب می ساخت و این واقعیت را در کلیه نبرد هایی که علی(علیه السلام) در آن شرکت داشته به روشنی می توان دید. طبیعی است که

نبردها معمولاً در نخستین درگیری متوقف نمی شود، هر گروه در این بخش به موفقیت دست یابد، برنده جنگ است چنان که جنگ بدر^(۱۲۲) سر فصل آغازین نابودی قوای نظامی جزیره العرب به ویژه قریش و نقطه شروع و خاستگاه پیروزی ها و فتوحات مسلمانان، به شمار می آمد.

منقول است که: [در جنگ بدر] عتبه و شیبه پسران ربیعہ و ولید پسر عتبه از صف لشکر بیرون آمده و مبارز طلبیدند در آغاز، عوف و معوذ پسران عفرآء و عبد الله بن رواحه که همگی از انصار بودند، برای مبارزه با آنان به میدان شتافتند، مشرکان فریاد زدند شما کیستید؟ گفتند: از انصار.

در پاسخ گفتند: شما هموردانی گرامی هستید، ولی ما را به شما نیازی نیست، باید افراد هم شأنی از قبیله خودمان به جنگ ما بیرون آیند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به عمویش حضرت حمزه و عبیده بن حارث و علی(علیه السلام) فرمان داد به مصاف آنان بیرون روند، هر يك از آنان به يك تن از طرف مقابل نزدیک شدند به این ترتیب که عبیده بن حارث با عتبه، حمزه باشیبه، و علی(علیه السلام) با ولید در گیر شدند حضرت حمزه شیبه را لحظه ای مهلت نداد و به هلاکت رساند و علی(علیه السلام) ولید را کشت و میان عبیده و عتبه دو ضربت رد و بدل شد و هر يك دیگری را مجروح ساخت که حمزه و علی بر عتبه یورش برده و او را به هلاکت رساندند.^(۱۲۳) آن گاه آتش نبرد بین طرفین از جنبه نظامی به صورت جنگی نا برابر، شعله ور گردید، جبهه مسلمانان با تعداد ۳۱۳ تن که با ایمان و اعتقاد می جنگیدند و از حق دفاع کرده و مردم را به حق فرا می خواندند و جبهه قریش متشکل از ۹۵۰ تن بود که براساس غرور و تعصب جاهلی مبارزه می کردند، در این جا عناصر جدیدی از جمله دعای رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و پایداری و دلاوری مردمی حضرت حمزه و توانمندی امیرمؤمنان(علیه السلام) در جنگ دخالت داشتند.

علی و حمزه(علیهما السلام) و دلیر مردان لشکر اسلام به قلب سپاه قریش تاختند و خود و تعداد زیاد دشمنانشان را فراموش کرده بودند به گونه ای جنگ در گرفت که سرها از بدن ها جدا و به آسمان پرتاب می شد و خداوند، مسلمانان را باتوان و عزم و اراده و

۱۲۲. به آن جنگ بدر بزرگ گفته می شود و در هفده رمضان سال دوم هجری و به گفته ای نوزدهم آن ماه اتفاق افتاده است.

۱۲۳. کامل ۲/ ۱۳۴ و ۱۳۵ چاپ مؤسسه علمی و تاریخ طبری ۳/ ۳۵.

پایداری، مورد حمایت قرار داد، بدین ترتیب مسلمانان تمام دشمنانی را که از فرار باز ماندند به اسارت گرفتند تا آن جا که تعداد اسیران دشمن به ۷۰۲ و تعداد کشته های آنان به هفتاد تن رسید.

روایات به صراحت بیان می دارد که بیشترین تعداد کشته ها به دست باکفایت علی(علیه السلام) به هلاکت رسیدند، بدین سان، حد اقل ۲۴ تن توسط امیرالمؤمنین(علیه السلام) کشته شدند و آن حضرت در کشتن ۲۸ تن دیگر نیز شرکت داشت و به نظر می رسد همه کسانی که به دست علی(علیه السلام) کشته شدند پهلوانان نامی و دلاوران قریش به شمار می آمدند. (۱۲۴)

در این نبرد مهم، علی(علیه السلام) افزون بر نقش برجسته اش در پیروزی جنگ، پرچمداری رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را نیز بر عهده داشت. (۱۲۵)
نقل شده مردی از بنی کنانه بر معاویه بن ابی سفیان وارد شد، معاویه به او گفت:
آیا در بدر شرکت داشتی؟

گفت: آری! گفت: بگو ببینم در آن عرصه چه دیدی؟
گفت: ما گرچه در آن صحنه بودیم ولی چیزی ندیدیم و فتح و ظفری نزدیک تر از آن مشاهده نکرده بودیم.

معاویه گفت: آن چه را دیدی برایم توصیف کن؟
گفت: علی ابن ابی طالب را دیدم در سن جوانی چون شیری دلاور قهرمانانه، صفوف نیروهای دشمن را پاره پاره می کرد و هر کس در برابرش پایداری می کرد وی را به هلاکت می رساند و ضربتش بر هر چه فرود می آمد آن را نابود می ساخت، هیچ يك از مردم را از خود گذشته تر از او ندیدم، بر دشمن یورش می برد و سپس چون روباهی زیرك باین سو آن سو می نگریست گویی دو چشم نیز از پشت سر داشت و در جست و خیز به شیر درنده می ماند. (۱۲۶)

ب - در جنگ احد

قریش، شکست فاحش و به هلاکت رسیدن سران و بسیاری از قهرمانان خود را در جنگ بدر فراموش نکرده بود. از این رو، برای بازگرداندن اعتبار از دست رفته خود،

۱۲۴ . ارشاد المفید ۴۶، فصل ۱۹ باب ۲، کشف الغمه ۱/۱۸۲.

۱۲۵ . استیعاب ابن عبد البرمالکی در حاشیه اصابه ۳ / ۳۳، تاریخ دمشق ابن عساکر ۱ / ۱۴۲

۱۲۶ . حلیة الاولیاء ابو نعیم ۹ / ۱۴۵

در پی انتقام از مسلمانان بر آمد و مدت يك سال به تدارك نپرو پرداخت. مشركان و يهوديان هم پيمان با آن و هر كس كه به نوعی از دين اسلام ناراضی و بدان عناد می ورزید به آن ها پیوست و بدین ترتیب، قوای كفر و باطل برای رویارویی باحق با یکدیگر همدست شدند، سپاهیان كفر باتعدادی بالغ بر ۳/۰۰۰ تن در اوایل شوال سال سوم هجری از مکه خارج شدند.

به مجرد رسیدن این خبر به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را گرد آورد و در مورد اتخاذ موضعی مناسب، با آنان به مشورت پرداخت و سخن گفت و آن ها را به نبرد و صبر و استقامت تشویق و به پیروزی و اجر و پاداش وعده داد و به اتفاق بیش از يك هزار تن از سپاهیان خویش آماده حرکت شد و پرچم خود را به علی ابن ابی طالب(علیه السلام) داد و سایر پرچم ها را میان مهاجران و انصار توزیع کرد. در این جا جبهه نفاق در جهت به ضعف کشاندن مسلمانان به ایفای نقش پرداخت و عبد الله ابن ابی سعید تن از هواداران خود در جمع سپاه رسول خدا را از بین راه باز گردند.^(۱۲۷)

پیامبر هم چنان به راه خود ادامه داد تا به احد رسید و یاران خویش را مهیای کارزار نمود و برای نبرد به برنامه ریزی مناسب و دقیقی پرداخت تا پیروزی آنان را تضمین نماید، بدین گونه که پنجاه تیر انداز را پشت سر مسلمانان در سمت کوه گمارد و بدان ها تأکید فرمود که حتی اگر همه مسلمانان کشته شدند، در جای خود بمانند و آن محل را ترك نکنند.^(۱۲۸)

سپاه قریش نیز به «أحد» رسید و خود را آماده جنگ ساخت. سپاهیان نقش و مسئولیت ها را تقسیم بندی کردند و پرچم خود را به قبیله عبد الدار سپردند و طلحة بن ابی طلحة نخستین فردی بود که پرچم را از آنان گرفت، تا وارد کارزار شود پیامبر با اطلاع از این ماجرا، پرچم را از علی ستاند و به مُصعب بن عُمیر که از قبیله عبد الدار بود سپرد و این پرچم تا زمانی که مُصعب به شهادت رسید با او بود و سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آن را به علی(علیه السلام) باز گرداند^(۱۲۹) و این جنگ در ماه شوال سال سوم هجری اتفاق افتاد.

لحظه ای که صفوف آراسته شد و طلحة بن ابی طلحة پهلوان نامی مشركان از صفوف لشکر خارج شد، جنگ در گرفت. وی به سمت مسلمانان پیش تاخت و با صدای

۱۲۷. کامل ۲ / ۱۵۰، سیره ابن هشام ۳ / ۶۳.

۱۲۸. مغازی و اقدی ۱ / ۲۲۴، کامل ۲ / ۱۵۲، سیره ابن هشام ۳ / ۶۶.

۱۲۹. تاریخ طبری ۲ / ۱۹۹ چاپ مؤسسه اعلمی.

بلند مبارز طلبید و با سخنانی تحقیرآمیز آن ها را مخاطب ساخت و گفت: ای یاران محمد ! شما مدعی هستید که خداوند ما مشرکان را به وسیله شمشیرهایتان شتابان وارد دوزخ و شما را به وسیله شمشیرهای ما روانه بهشت می کند. آیا هم اکنون میان شما کسی هست که شمشیر من او را شتابان وارد بهشت و یا شمشیر او مرا با شتاب راهی دوزخ سازد؟.

علی(علیه السلام) از صف لشکر بیرون آمد و به سمت او رفت^(۱۳۰) و میان صفوف دو سپاه بایکدیگر درگیر شدند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در جایگاهی که برای اشراف بر میدان جنگ و نظارت بر آن برایش فراهم شده بود قرار داشت. علی(علیه السلام) ضربتی بر طلحه وارد ساخت و پایش را قطع کرد و او نقش بر زمین شد و پرچمش به زمین افتاد، حضرت به سمت او رفت تا سر از بدنش جدا کند. وی عورت خود آشکار ساخت و امام(علیه السلام) را به خدا و حرمت خویشاوندی سوگند داد تا از کشتن او صرف نظر کند، حضرت دست از او برداشت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان با شادی از نتیجه این جنگ، ندای تکبیر سر دادند.

پس از او برادرش عثمان بن ابی طلحه به میدان شتافت و پرچم را به دست گرفت، حمزه بن عبد المطلب بر او حمله ور شد و او را با ضربتی به هلاکت رساند، سپس برادرش سعید، پرچم را به دست گرفت، علی(علیه السلام) بر او یورش برد و او را به قتل رساند و آن گاه ارطاة بن شَرَحْبِيل پرچم را گرفت و علی(علیه السلام) او را کشت و بدین ترتیب ۹ تن از قبیله عبد الدار یکی پس از دیگری پرچم را به دست گرفتند و همه آنان با شمشیر علی(علیه السلام) و یا حمزه به هلاکت رسیدند.^(۱۳۱)

برده ای از قبیله عبد الدار به نام «صواب» آخرین فردی بود که پرچم را به دست گرفت و علی(علیه السلام) بر او حمله برد و او را به قتل رساند و پس از او پرچم وسط میدان افتاد و کسی جرأت برداشتن آن را نداشت.

بدین سان رعب و وحشت در دل مشرکان راه یافت و روحیه آنان در هم ریخت و با شکست پا به فرار گذاشته و به پشت سر خود نمی نگریدند و مسلمانان، زنان آن هارا به محاصره در آوردند و گویی این جنگ با پیروزی مسلمانان پایان یافته بود.

در این جا فاجعه ای بس بزرگ بر مسلمانان وارد شد، بدین سان که تیراندازان، مکان خود را در فراز کوه ترك کرده و پایین آمدند تا بادیگر مسلمانان در جمع آوری غنایم جنگی شرکت جویند و جز ۱۰ تن از آنان کسی در آن جا باقی نماند.

خالد بن ولید فرمانده سواره نظام مشرکان با مشاهده خلوتی بالای کوه و تعداد اندک تیر اندازان، بر سواران تحت فرماندهی خود فریاد زد و بر جمع تیراندازان حمله ور شد. عکرمه نیز در پی او هجوم خود را آغاز کرد و تیراندازان را از دم تیغ گذراندند و بدین ترتیب موازنه قدرت تغییر یافت و جنگ به سود مشرکان تمام شد و توانستند با نفوذ به داخل صفوف مسلمانان آن ها را پراکنده سازند (۱۳۲).

بدین سان فاجعه ای به وقوع پیوست که مسلمانان نظیر آن را سراغ نداشتند و آنها دچار آشفتگی شده و خود را فراموش کردند و شکستی پس از پیروزی نصیب آن ها گردید. پس از شهادت حضرت حمزه عموی پیامبر و مُصعب بن عمیر همه نیروها از اطراف رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پراکنده شده و آن بزرگوار را تسلیم دشمن نمودند و جز علی (علیه السلام) و اندکی از مهاجران و انصار کسی در کنارش باقی نماند.

تاریخ در این لحظات سرنوشت ساز و دشوار، موارد استقامت و پایداری و جانفشانی علی (علیه السلام) را در مورد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در صفحاتی زرین ثبت کرده است. آن حضرت با تمام توان و دلاوری از وجود مقدس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع نمود و پرچم به يك دست و شمشیر در دست دیگر، مانع پیروزی قوای دشمن می شد و حملاتی را که به پیامبر صورت می گرفت، از آن بزرگوار دفع می کرد و تمام توجه وی سلامتی وجود مقدس پیامبر و رسالت وی بود و گویی او به تنهایی به لشکری می ماند که با همه ساز و برگش به میدان آمده است، هر گاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می دید دشمن بر او حمله ور می شود به علی می فرمود: «علی! بر آن ها حمله کن» و علی (علیه السلام) بر آنان یورش می برد و آن ها را متفرق می ساخت و هم چنان مبارزه کرد تا از ناحیه صورت و سر و سینه و شکم و دستان مبارکش زخم های کاری برداشت. (۱۳۳)

جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و در خصوص فداکاری حضرت علی (علیه السلام) عرضه داشت: این رسم جانبازی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

۱۳۲. تاریخ طبری ۲ / ۱۹۴ چاپ مؤسسه اعلمی.

۱۳۳. کامل ۲ / ۱۵۴، اعیان الشیعة ۱ / ۲۸۸، بحار الانوار ۲۰ / ۵۴

«او از من است و من از او.»

جبرئیل عرض کرد: من نیز از شمایم و صدایی از آسمان شنیدند که اعلان داشت رادمردی جز علی(علیه السلام) و شمشیری جز ذو الفقار وجود ندارد^(۱۳۴).
بدین ترتیب، امیر مؤمنان(علیه السلام) توانست از وجود مقدس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مراقبت و نتیجه جنگ را بی آنکه یکی از دو طرف به پیروزی دست یافته باشند به حالتی از توازن برساند.

پس از جنگ «احد»

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را خواست و بدو فرمود: در پی دشمن رهسپار شو و مراقب آنان باش، اگر بر شتران خود سوار شده و اسب هارا یدک کشیدند، آهنگ مکه کرده اند و اگر بر اسب ها سوار و شتر هارا پیش راندند، قصد مدینه دارند.
علی(علیه السلام) فرمود: در پی آن ها رفتم دیدم بر شتران سوار گشته و اسب هارا یدک می کشند و آهنگ مکه دارند.^(۱۳۵)

وقتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد خانواده اش در مدینه بازگشت، شمشیر خود را به دخترش فاطمه سپرد و به او فرمود: «دخترم! خون های این شمشیر را شست و شوی.»
علی(علیه السلام) نیز شمشیر خود را به وی داد. خون از مچ دست تا کتف آن بزرگوار را فراگرفته بود. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه فرمود: «فاطمه جان شمشیر علی را بگیر به راستی شوهرت حق شمشیرش را ادا کرد و خداوند به وسیله شمشیر او، قهرمانان قریش را به هلاکت رساند.^(۱۳۶)»

نتیجه جنگ احد، ناگوار، بیرحمانه و فوق العاده زیانبار بود، ولی با این همه ناگواری پرتوی درخشنده از فداکاری های علی(علیه السلام) را در آن مشاهده می کنیم. آن حضرت از امتیازاتی برخوردار است که هیچ کس در آن ها با وی شریک نیست:
۱. وی پرچمدار رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) بود که با وجود فرار بیشتر مسلمانان، آن پرچم بر زمین نیفتاد.

۱۳۴. کامل ۲ / ۱۵۴ فرائد السمطین حموی ۱ / ۲۵۷ حدیث ۱۹۸، ۱۹۹، تاریخ دمشق ۱۰ / ۱۴۸، روضه کافی حدیث ۹۰.

۱۳۵. اعیان الشیعه ۱ / ۳۸۹، سیره ابن هشام ۳ / ۹۴.

۱۳۶. اعیان الشیعه ۱ / ۳۹۰.

۲. او پرچمداران مشرکان را یکی پس از دیگری به قتل رساند و با این کار تدبیر نظامی و شجاعت بی نظیر خود را به نمایش گذاشت و بدین وسیله پراکندگی و شکافی در صفوف مشرکان ایجاد کرد که در همان آغاز جنگ سبب شکست آنان گشت.

۳. وی در کنار رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت قدم ماند و با وجود فرار مردم از اطراف پیامبر، هم چنان استوار ایستاد و این عمل، دلیل بر ایمان کامل او به این نبرد و حاکی از ژرفای اعتقاد و ایمانی بود که در عمق جاننش ریشه داشت.

۴. امام علی (علیه السلام) حامی و پشتیبان رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) بود و دشمنانی را که قصد کشتن پیامبر را داشتند از او دفع و چونان زره ای ستبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را از هرگونه آسیبی محافظت می کرد و این کار بیانگر علاقه شدید او به رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و تلاش و فداکاری اش در حفظ سلامتی آن حضرت بود.

۵. بیشتر کشته های مشرکان در آن روز به دست با کفایت امیرمؤمنان به هلاکت رسیدند^(۱۳۷) و این خود دلیل بر توان رزمی فوق العاده و قدرت و شجاعت آن بزرگ مرد به شمار می آید.

۶. حضرت سجایای اخلاقی و ارزش های انسانی والایی را در آن نبرد از خود نشان داد و آن گاه که طلحة بن ابی طلحه در عرصه کار زار عورت خود را آشکار ساخت، امام (علیه السلام) به جهت شرم و حیا و بزرگواری، از کشتن او صرف نظر کرد.

۷. امام علی (علیه السلام) در این جنگ همواره در کنار پیامبر قرار داشت و به گونه ای به او نزدیک بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را متوجه می ساخت تامهاجمان را از او دور کند و نیز هنگام سقوط پیامبر اکرم در یکی از چاله هایی که توسط ابو عامر راهب در میدان جنگ برای سقوط مسلمانان حفر شده بود^(۱۳۸)، علی(علیه السلام) دست مبارک آن حضرت را گرفت و وی را از آن خارج ساخت.

نیز تنها علی (علیه السلام) بود که با سپر خود برای پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آب آورد تا خاك و خون را از سر و صورت مبارکش شستشو دهد.

۸. بالین که علی(علیه السلام) در این جنگ جراحات زیادی برداشت و به تلاش فراوانی دست زد رسول اکرم(علیه السلام) پس از آن که سپاه قریش میدان جنگ را ترك کرد، وی را برای کسب اطلاع از وضعیت آنان در پی دشمن اعزام کرد. این عمل دلالت بر اعتماد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به قدرت و توان علی(علیه السلام) و دقت

۱۳۷. ارشاد ۸۲ فصل ۳۳ باب ۲۰.

۱۳۸. سیره ابن هشام ۳ / ۸۰.

حضرت در صحت اطلاعات و تدبیر وی در سروسامان حوادث ناگهانی داشت، در صورتی که هنوز جنگ کاملاً پایان نیافته بود.^(۱۳۹)

ج - در جنگ خندق

شکست و ناکامی قریش در جهت نابود ساختن مسلمانان کاملاً روشن بود، ولی جاهلیت و سرکشی و پافشاری بر کفر، آن‌ها را بر این داشت تا یک بار دیگر برای وارد ساختن ضربه ای کاری بر مسلمانان تدارک جنگی ببینند. این بار مشرکان با دیگر قبایل جاهلی و نیز یهودیان هم پیمان گشته و تعدادشان به ۱۰ هزار تن رسید و فرماندهی آن‌ها را ابوسفیان بر عهده گرفت^(۱۴۰)، وقتی مشرکان باشیوه دفاعی و تاکتیک جنگی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با مشورت یارانش اتخاذ نموده و سلمان فارسی به حفر خندق اشاره کرده بود، روبرو شدند، خشم و کینه آن‌ها فزونی یافت، ولی بی پروایی و هیجان و غرور ساز و برگ و تعداد نیرو، بر احزابی که برای جنگ با مسلمانان و نابودی کامل اسلام گرد آمده بودند، سخت حکمفرما بود.

برخی از جنگ آوران سواره نظام دشمن با عبور از ناحیه کم عرض خندق توانستند با مسلمانان در یک ردیف قرار گیرند که این خود، بر بیم و هراس مسلمانان افزود. در این لحظه علی بن ابی طالب(علیه السلام) به اتفاق تنی چند از مسلمانان به حرکت در آمد و گذرگاهی را که دشمن قادر بر عبور دادن اسبان خود از آن شده بودند بر آنان بستند.

عمر بن عبدود، مسلمانان را به مبارزه طلبید و مسلمانان ها در برابر عربده های او مهر سکوت بر لب زده، گویی پرنده بر سرشان نشستند بود. هر یک در اندیشه خود بودند و رویارویی با این جنگجو را فوق العاده دشوار تلقی می کردند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود «آیا هموردی برایش وجود دارد؟» علی(علیه السلام) حضور وی رسید و عرضه داشت: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هموردش منم. پیامبر به او دستور نشستن داد، عمرو بار دوم و سوم مبارز طلبید و جز علی کسی به او پاسخ مثبت نداد و در هر بار رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به نشستن وی دستور داد^(۱۴۱). ولی سرانجام به وی اجازه میدان داد و عمامه خود را بر سرش نهاد و

۱۳۹. علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه ۱ / ۳۹۰ به بیان امتیازات علی(علیه السلام) در جنگ احد پرداخته بدان جا مراجعه شود.

۱۴۰. سیره حلبی ۲ / ۶۳.

۱۴۱. سیره بن هشام ۳ / ۲۲۴، تاریخ طبری ۳ / ۱۷۳، کامل ۲ / ۱۸۰، سیره حلبی ۲ / ۳۱۸.

شمشیرش را حمایل وی ساخت و زره خویش را بر اندام حضرت پوشاند و سپس دستان خود را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

« اللهم إنك اخذت عبدة يوم بدر، و حمزه يوم احد و هذا عليّ أخي، و ابن عمي فلا تذرني فرداً و انت خير الوارثين»؛^(۱۴۲)

پروردگارا! عبیده را در روز بدر و حمزه را در احد از من گرفتی، اکنون این علی برادر و پسر عمومی من است، تو که بهترین وارثان هستی، مرا تنهاگذار.

علی(علیه السلام) به میدان شتافت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در حق او فرمود:

« برز الإيمان كله، إلى الشرك كله»^(۱۴۳)

اکنون تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.

علی(علیه السلام) با دلی سرشار از اطمینان به یاری و حمایت الهی به سمت عمرو روانه شد. عمرو، از رویا رویی ناگهانی با علی(علیه السلام) در نبرد با خود به تردید افتاد. امام علی(علیه السلام) به عمرو فرمود: «تو در دوران جاهلیت می گفتی هرکس سه خواسته از من بخواهد آن ها را برآورده خواهم ساخت.

گفت: آری؛

امام(علیه السلام) فرمود: «نخست تو را دعوت می کنم به یگانگی خدا و رسالت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) گواهی دهی و تسلیم پروردگار جهانیان گردی.» عمرو گفت: از این خواسته بگذر.

حضرت فرمود: «اگر این خواسته را بپذیری به خیر و صلاح توسست، ولی عمرو پذیرا نشد.

امام علی (علیه السلام) در بیان دومین خواسته فرمود: از همین راهی که آمدی بازگرد. عمرو گفت: دوست ندارم زنان قریش این ماجرا را همواره برای یکدیگر باز گو کنند.

امام(علیه السلام) در پیشنهاد سوم فرمود: «از اسب پایین آبی تا باهم نبرد کنیم.

عمرو از این سخن برآشفست و از اسب به زیر آمد و آن را پی کرد و سپس به علی(علیه السلام) رو آورد و با یکدیگر درگیر شدند. عمرو باشمشیر ضربتی بر حضرت

۱۴۲ - موسوعة التاريخ الاسلامی : ۲ / ۴۹۱ و ۴۹۲ به نقل از شرح نهج البلاغه : ۱۹ / ۶۱، به مناقب خوارزمی :

۱۴۴ سیره حلبی : ۲ / ۳۱۸، مراجعه شود.

۱۴۳ . شرح نهج البلاغه ۱۹ / ۶۱، ینابیع الموده باب ۲۳ به نقل از ابن مسعود. میلانی آن را در کتاب قادتنا ۲ / ۱۰۸ به

نقل از دمیری در حياه الحيوان ۱ / ۳۴۸ و از فضل بن روز بهان روایت کرده که این روایت صحیح است و جز انسان بد اندیش و سست ایمان آن را منکر نمی شود ولی نمی تواند دلیل بر امامت باشد

وارد ساخت که امام(علیه السلام) با سپر خود آن را دفع کرد ولی شمشیر سپر را شکافت و به سر مبارك حضرت اصابت کرد و آن گاه علی(علیه السلام) چنان ضربتی بر کتف او نواخت که نقش بر زمین شد و در خون خود غلطید و حضرت تکبیر گفت و مسلمانان نیز در پی او ندای تکبیر سر دادند. با فرو نشستن گرد و غبار میدان، جنازه عمرو پدیدار شد و هوادارانش از بیم صحنه ای که مشاهده کردند پا به فرار گذاشته و علی(علیه السلام) به تعقیب آنان پرداخت با فرار دشمن نوفل بن عبد الله در خندق سقوط کرد و حضرت پایین رفت و او را به قتل رساند.^(۱۴۴)

ضربه کاری که احزاب در این جنگ دریافت نمودند برایشان فوق العاده شگفت آور و حیرت انگیز بود؛ زیرا تصور نمی کردند کسی جرأت برابری با عمرو بن عبدود را داشته باشد. از این رو، ترس و وحشت آن ها را فراگرفت و هیچ يك جرأت تکرار چنین حرکتی را به خود ندادند، ولی هم چنان مدینه را مدتی در محاصره قرار دادند تا سرانجام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برای نبرد با آنان به شیوه دیگری متوسل شد و خداوند آن ها را به شکست واداشت.

علی(علیه السلام) از تمام کسانی که در جنگ خندق حضور یافته بودند، امتیازاتی برتر داشت از جمله:

۱. اقدام به حفظ و مراقبت از گذرگاهی که عمرو و یارانش از آن عبور کرده بودند توسط امام(علیه السلام) عملی شد که این خود، دلیل بر عزم و اراده و بی پروایی حضرت در رویارویی با حوادث ناگهانی در میدان کارزار تلقی می شد.
۲. هماوردی با عمرو و کشتن وی که مسلمانان در برابری با او دچار تردید شده و هیچ کس جرأت هموردی با وی را به خود نداد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) باتأکید بر اهمیت عملکرد علی(علیه السلام) فرمود:

رو یارویی علی بن ابی طالب در روز خندق با عمرو بن عبدود از عبادت امتم تا قیامت، برتر بود.^(۱۴۵)

۳. شجاعت و قدرت فوق العاده ای که طی این نبرد از آن بزرگوار به ظهور رسید زمانی بود که حضرت سواران شکست خورده ای را که با عمرو از خندق عبور کرده بودند، پیاده تعقیب نمود.

۱۴۴. تاریخ دمشق ۱ / ۱۵۰ و نیز به موسوعة التاريخ الاسلامی ۲ / ۴۹۵ مراجعه شود.

۱۴۵. مستدرک حاکم ۳ / ۳۲ به نقل از حاشیه تاریخ دمشق ۱ / ۱۵۵، فرائد السمطين ۱ / ۲۵۵ حدیث ۱۹۷

۴ . امام (علیه السلام) به فضائل بلند اخلاقی آراسته بود که در عرصه های گوناگون نمودار و در آن ها عظمت رسالت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به نمایش گذاشت، از جمله از بر داشتن زره عمرو که از مرغوب ترین نوع زره عرب به شمار می آمد، خود داری کرد.

۵ . امام (علیه السلام) با کشتن عمرو و نوفل و تعقیب نیروهای شکست خورده دشمن، موجب باز گشت اعتماد به نفس مسلمانان شد زیرا مسلمانان با مشاهده جمعیت انبوه قریش و هم پیمانان آن ها اعتماد به نفس خویش را از دست داده بودند از سویی این حرکت امام (علیه السلام) در کنار باد شدید و سرمای که

نصیب مشرکان گشت، سبب شکست آن ها گردید و ترس و بیمی در آنان ایجاد کرد که دیگر بار هوس جنگ را در سر نپرورانند .

۶- از جایگاه بلند و با عظمتی که در پی گواهی دادن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باجمله «برز الایمان کله الی الشریک کله»^(۱۴۶) نصیب علی(علیه السلام) شد، می توان یاد کرد.

د - در صلح حدیبیه^(۱۴۷)

پس از رخدادهای گوناگون و دردناک و نبردهای خونینی که میان پیامبر و مسلمانان با قریش و یهود صورت پذیرفت، رسالت اسلامی توانست در مسیر پیشرفت خود گام های بلندی بردارد و مسلمانان طی آن به کیانی مشخص و نظامی مستقل و قدرتی که در عرصه های گوناگون روی آن حساب می شد، دست یابند.

مسلمانان به زیارت کعبه اشتیاق فراوان نشان می دادند و هر گاه در نمازهای خود رو به کعبه می ایستادند از آن یاد می کردند. در برهه ای از عمر رسالت اسلامی، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به دستور خدا فرمان یافت به انجام یکی از احکام واجب اسلام بپردازد. از این رو، تصمیم به حج گرفت و به اتخاذ اقدامات و تدابیر لازم برای چنین امری همت گمارد و اعلان داشت وی بر ضدّ قریش یا دیگران، تصمیم جنگ ندارد.

۱۴۶ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۹ / ۶۱

۱۴۷ . خارج شدن پیامبر از مدینه برای انجام عمره در اوایل ذی قعدة سال ششم هجرت مبارک وی انجام پذیرفت.

قریش با آگاه شدن از ماجرا جملگی تصمیم گرفتند هر چند با زحمتو زیان، از ورود حضرت به مکه جلوگیری به عمل آورند. از این رو، خالد بن ولید را در رأس گروهی جنگجو به مسیر حرکت حضرت اعزام کردند تا راه را بر آن بزرگوار ببندد.

با فرود آمدن پیامبر و مسلمانان در منطقه «جحفه»، آب آشامیدنی که در اختیار داشتند تمام شد و به آب دسترسی نیافتند، سقاها را در پی آب فرستادند ولی به جهت دلی و تردید و بیم از قریش، امکان دست یابی به آب برایشان میسر نگشت. در چنین موقعیتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را خواست و او را همراه با سقاها برای تهیه آب اعزام نمود سقاها تردیدی نداشتند که علی (علیه السلام) نیز مانند افراد قبلی بدون دست یابی به آب باز خواهد گشت، به هر ترتیب رهسپار این مأموریت شدند، علی (علیه السلام) به حرکت خود ادامه داد تا به منطقه «حرار» رسید و آب بر گرفت و مرکب های حامل آب را با سر و صدا و آشکارا نزد پیامبر اکرم آورد زمانی وی بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شد پیامبر تکبیر گفت و در حق آن بزرگوار دعای خیر فرمود. (۱۴۸)

قریش، پیامبر اسلام را ناگزیر ساخت تا از راهی که به مکه منتهی می شد، تغییر مسیر دهد و مردی از قبیله «أسلم» مسیر حضرت را به راهی ناهموار تغییر داد و از آن جا به ثنیة المراد و سپس در حدیبیة فرود آمدند. قریش بارها تلاش کرد بر مسلمانان حمله ور شده و به فرماندهی خالد بن ولید با آنان به نبرد بپردازد، ولی علی (علیه السلام) و جمعی از دلاور مردان سپاه اسلام از آن حملات جلوگیری و در تمام تلاش های خصمانه قریش فرصت را از آنان سلب کردند (۱۴۹). قریش با مشاهده عزم و اراده و پافشاری رسول اکرم و مسلمانان برای ورود به مکه، ناگزیر با پیامبر اسلام از در گفت و گو در آمد. نمایندگانی برای مذاکره اعزام کرد که آخرین شان سهیل بن عمرو و حویطب، از قبیله عبد العزی بودند. ظاهراً آن گفت و گوها محدود به قضیه ورود به مکه در آن سال نمی شد (۱۵۰)، بلکه امور دیگری را به سود دوطرف نیز در بر داشت. روایت شده: علی (علیه السلام) فرمود: روز حدیبیة جمعی از مشرکان به سمت ما آمده و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند: ای محمد! برخی از فرزندان و برادران و بردگان ما که به سوی تو آمده اند آشنایی به دین ندارند بلکه به جهت گریز از مسئولیت مراقبت از اموال

۱۴۸. ارشاد ۱۰۸. فصل ۳۰ باب ۲، در کشف الغمّه ۱ / ۲۸۰ باب مناقب نظیر آن نقل شده است
۱۴۹. سیرة الائمة الاثنی عشر، از حسنی ۱ / ۲۱۷ به نقل از ابن اسحق
۱۵۰. کنز العمال ۱۰ / ۴۷۳ غزوه حدیبیة.

و مزارع ما بدان دیار آمده اند، بنابراین، آن ها را به سوی ما باز گردان. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر آن گونه که شما مدعی هستید، آنان به دین آشنایی ندارند، ما آن ها را با دین آشنا خواهیم ساخت و افزود: ای جماعت قریش از کارهای خود دست بردارید، در غیر این صورت خداوند کسی را که دلش را با ایمان، آزموده است. بر شما مسلط می گرداند که با شمشیر گردن شما را می زند.

ابوبکر و عمر و مشرکان از رسول خدا پرسیدند: آن فرد کیست؟
حضرت فرمود: وی همان وصله کننده کفش است و آن لحظه ای بود که پیامبر کفش خود را برای وصله زدن به علی(علیه السلام) سپرده بود.^(۱۵۱)

پس از توافق دوطرف در مورد مواد پیمان نامه، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) علی بن ابی طالب(علیه السلام) را خواست و به او فرمود: علی جان! بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل گفت: به خدا سوگند! من معنای رحمان را نمی دانم، بنویس باسمك اللهم. مسلمانان گفتند: به خدا سوگند! جز «بسم الله الرحمن الرحيم» جمله دیگری نباید بنویسیم.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به علی(علیه السلام) فرمود: بنویس «باسمك اللهم هذما قاضی علیه محمد رسول الله؛ این پیمان نامه ای است که محمد رسول خدا با قریش می بندد.» سهیل گفت: اگر شما را فرستاده خدا می دانستیم، از زیارت خانه خدا بازتان نمی داشتیم و با تو نمی جنگیدیم، بنویس: محمد بن عبدالله، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر چند به تکذیب من بپردازید، من فرستاده خدا هستم و سپس به علی فرمود: کلمه رسول الله را محو کن عرض کرد: ای رسول خدا! دستم یارای محو نبوت را از نام مبارك تو ندارد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آن نوشته را گرفت و خود به محو آن پرداخت و سپس به علی فرمود: تو نیز به چنین وضعی مبتلا خواهی شد و به ناچار به آن تن در خواهی داد.^(۱۵۲)

هـ - در غزوه خیبر^(۱۵۳)

باعملی شدن قرار داد صلح حدیبیه، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از ناحیه قریش و سایر گروه های مشرک جزیره العرب نسبت به سرنوشت رسالت اسلامی اطمینان حاصل کرد زیرا مواد آن پیمان نامه به سود مسلمانان تمام شده بود افزون بر این که

۱۵۱. ینابیع المودة ۵۹، کنز العمال ۱۳ / ۱۷۳، فضائل الخمسه فیروز آبادی ۲ / ۲۳۷.

۱۵۲. تاریخ طبری ۲ / ۲۸۲ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ۲ / ۴۰۴.

۱۵۳. شهری بزرگ دارای برج و بارو و مزرعه و نخلستان های بزرگ است که در فاصله قریب به ۹۰ میلی مدینه قرار دارد و جنگ خیبر در اوّل محرم سال هفتم هجری رخ داد.

قدرت و توان مسلمانان از حیث ساز و برگ نظامی و نیروی انسانی رو به رشد بود و تعداد زیادی از مردم به اسلام پیوستند و عرب‌ها دریافتند که قدرت قریش با همه سرکشی و طغیان و توانش، در هم شکسته و نقشه‌های آن برای از میان برداشتن اسلام از طریق زور، به شکست انجامیده است. از این رو، به نظر می‌رسید امضای قرار داد صلح به نوعی تسلیم شدن قریش بود.

یهودیان خارج مدینه تنها قدرت باقیمانده‌ای بودند که به فتنه‌انگیزی و نفاق و خیانت مشغول بودند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از بیم این که مبادا اینان با همکاری قوای دیگری از خارج، دست به کاری خصمانه بزنند، آن‌ها را زیر نظر داشت به ویژه که تاریخ یهود سرشار از خیانت و پیمان شکنی بود، به همین دلیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت به «خیبر» آشیانه و دژ استوار یهود حمله ور شود، وی به سپاهیانش دستور داد خود را به سرعت مهیای جنگ سازند، با عملی شدن این کار حضرت از مدینه خارج گردید و پرچم را به علی (علیه السلام) سپرد و به سرعت راهی خیبر شد.

شبانگاه بدون اطلاع ساکنان آن جا بدان سامان رسید، صبحگاهان که یهودیان از دژهای خود خارج شدند، با دیدن پیامبر و سپاهیان وی، به دژهای خود باز گشته و در آن‌ها پناه گرفتند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنان را به محاصره در آورده و در تنگنا قرار داد. بدین ترتیب در اطراف دژها میان دوطرف جنگ و گریزهایی به وقوع پیوست و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) توانست برخی از دژهای آن‌ها را بگشاید و محاصره و جنگ بیش از بیست روز، هم چنان ادامه داشت و بعضی از دژهای محکم، سالم ماند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پرچم خود را به ابو بکر سپرد، وی بدون آن که کار مثبتی انجام دهد، از صحنه نبرد باز گشت.

روز دوم پرچم را به دست عمر داد، او نیز مانند رفیق خود مأیوسانه بازگشت و خود و یارانش هر کدام یکدیگر را از جنگ می‌ترساندند. این حادثه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دشوار آمد که با دست خود پرچمی بیچند ولی ناکام باز گردد و یا آن را به دیگری بسپارد و او نیز شکست خورده باز آید. از این رو، سخنی جاودانه و برخوردار از مفاهیم ژرف و معانی ارزشمند عنوان کرد و با صدای بلند به گونه‌ای که بیشتر مسلمانان آن را می‌شنیدند فرمود:

«لَأَعْطِينَ الرّايَةَ غداً رجلاً يحبُّ اللهَ ورسوله و يحبُّه اللهُ ورسوله، كَراراً غير فرار،
يفتح اللهُ عليه، جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن شماله»؛ (١٥٤)

فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز
دوستار اویند، هیچ گاه پشت به دشمن نمی کند و خداوند پیروزی را به دست با کفایت او عنایت می
کند، جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ وی قرار دارد.

پس از سخنان رسول خدا گردن ها کشیده شد تا ببینند وی کیست، هرکس آرزو
می کرد همان فرد باشد تا آن جا که عمر بن خطاب گفت: تا آن روز علاقه ای به ریاست
و فرماندهی نداشتم ولی آرزو کردم کاش پرچم به دست من سپرده می شد. (١٥٥)

سپیده دم آن روز رسول اکرم (علیه السلام) بپاخواست و پرچم را طلبید صفوف سپاهیان
خود را آراستند. آن گاه علی را خواست. به حضرت عرض شد: علی مبتلای به چشم
درد است. فرمود: کسی را بفرستید او را نزدم آورد، سلمة بن اکوع نزد حضرت رفت و
دست او را گرفت و خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آورد. امام چشمانش را با
دستمالی بسته بود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سر علی را به دامان گرفت و اندکی
از آب دهان خویش را به چشمان آن حضرت کشید، چشمان وی بهبودی یافت به نحوی
که گویی ناراحتی نداشته است و سپس در حق علی (علیه السلام) دعا فرمود و عرضه
داشت: خدایا! او را از سرما و گرما (کلیه گزندها) محافظت فرما. (١٥٦)

آن گاه زره خویش «حدید» و «ذو الفقار» شمشیر خود را بر او حمایل و پرچم را به
او سپرد و به سمت دژ اعزام نمود و فرمود:

به آرامی پیش رو تا بر آن ها وارد شوی، سپس آنان را به اسلام دعوت کن و از حقوق الهی که در
صورت پذیرش اسلام باید از آن برخوردار باشنده، آگاهشان ساز، سوگند به کسی که جانم در دست
اوست اگر خداوند با رهنمودهایت يك تن را هدایت نماید، ارزش آن از شتران سُرخ مو برایت افزون
تر است.

سلمه می گوید: به خدا سوگند! علی (علیه السلام) هروله کنان حمله خود را آغاز کرد و
ما در پی او به حرکت در آمدیم. حضرت پیش رفت و پرچم خود را در لابلای یکی از
صخرهای سمت پایین دژ نصب کرد، یکی از یهودیان با مشاهده حضرت از فراز دژ
پرسید: کیستی؟ امام (علیه السلام) فرمود: من علی بن ابی طالبم.

١٥٤ . تاریخ طبری ٢ / ٣٠٠ چاپ مؤسسه اعلمی، تاریخ دمشق ١ / ١٦٦ در حالات امام علی، تذکرة الخواص ابن
جوزی حنفی ٣٢ سیره حلبی از حاشیه سیره نبوی ٣ / ٣٧.

١٥٥ . تذکرة الخواص ٣٢.

١٥٦ . تاریخ طبری ٢ / ٣٠١ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ٢ / ٢٢٠، فرائد السمطين ١ / ٢٦٤ حدیث ٢٠٣

راوی می گوید: مرد یهودی به هم کیشان خود گفت: سوگند به توراتی که بر موسی نازل شده شکست تان قطعی است. (۱۵۷)

آن گاه ساکنان دژ، با حضرت رویارو شدند، نخست حارث برادر «مرحب» که به شجاعت معروف بود به جنگ حضرت آمد. مسلمانان از بیم، اندکی عقب نشستند و علی(علیه السلام) از جا بر جست و با یکدیگر درگیر شدند. حضرت او را به هلاکت رساند، یهودیان با پذیرش شکست به دژ پناه بردند، سپس برادرش مرحب که دو زره پوشیده و دو شمشیر حمایل داشت و دو عمامه بر سر نهاده و نیزه ای سه شاخه در دست داشت، از دژ خارج و با علی(علیه السلام) در آویخت، دو ضربت میان آنان رد و بدل شد. امام(علیه السلام) با شمشیر چنان ضربتی بر او نواخت که کلاهخود سنگی او را با زره زیرین شکافت و سرش را دو نیمه ساخت و شمشیر به دندان هایش رسید. وقتی یهودیان سرنوشت مرحب، قهرمان خود را مشاهده کردند به داخل دژ گریخته و در آن را بستند.

علی(علیه السلام) خود را به در قلعه رساند و آن را گشود، بیشتر سپاهیان که آن سوی خندق اطراف دژ قرار داشتند، نتوانسته بودند همراه با حضرت از خندق عبور کنند. از این رو، امام(علیه السلام) در قلعه را از جا بر کند و روی خندق پل قرار داد تا سپاهیان از خندق عبور کردند و دژ را فتح نموده و به غنایم دست یافتند. (۱۵۸)

روایت شده چندین تن برای حرکت دادن آن در، گرد آمدند ولی از عهده آن بر نیامدند.

از ابن عمرو نقل شده گفت: ما از این که خداوند خیبر را به دست توانای علی(علیه السلام) گشود، در شگفت نیستیم، از این شگفت زده ایم که حضرت پس از آن که در را از جا بر کند، آن را ۴۰ ذراع (۲۰) متر پشت سر خود پرتاب کرد و چهل مرد قادر بر جا به جا کردن آن نبودند و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در این خصوص فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست! چهل فرشته علی را در کندن دژ قلعه خیبر یاری کردند.»

روایت شده: امیر المؤمنین(علیه السلام) در نامه خود به سهل بن حنیف فرمود:

به خدا سوگند! من با قدرت بدنی و نیرویی برخاسته از انرژی غذا، در قلعه خیبر را از جا بر نکردم و آن را چهل ذراع پشت سرم پرتاب نمودم، بلکه از قدرتی آسمانی و روحی که بانور خدایی پرتو

افشان بود این عمل را انجام دادم، نسبت من به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) همانند نسبت روشنایی، به روشنایی است.^(۱۵۹)

و - در فتح مکه^(۱۶۰)

صلح و آرامش بر فضای پیرامون قریش و مسلمانان حاکم گشت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به تمام مواد پیمان نامه پایبند ماند، ولی قریش در اندیشه نقض پیمان بودند و تصور کردند قدرت مسلمانان پس از شکست و عقب نشینی در جنگ «موته» به ضعف گراییده است از این رو، تحقیر مسلمانان به جایی رسید که بر ضد قبیله خزاعه هم پیمان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، دست به توطئه زده و برخی هم پیمانان خود را از قبیله بکر بر این کار تحریک کردند و بدین ترتیب، میان آنان درگیری به وجود آمد و قبیله بکر با پشتیبانی و حمایت قریش بر خزاعه پیروز شد و با این کار پیمان قریش نقض و بر ضد مسلمانان اعلان جنگ نمودند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم به سرکوبی قریش گرفت، و سخن معروف خویش را بیان کرد که: اگر خزاعه را یاری نکنم پیروز نگشته ام. و بدین سان، مهیای نبرد با آنان شد. حضرت کوشید خبر این موضوع به گوش دشمن نرسد، ولی حاطب بن ابی بلتعنه، پنهانی این خبر را فاش ساخت، بدین ترتیب که نامه ای را توسط زنی برای قریش فرستاد تا آنان را از تصمیم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آگاه سازد. پیش از این که آن زن از حومه مدینه دور شود، وحی بر پیامبر نازل شد و او را در جریان امر قرار داد. حضرت بی درنگ علی(علیه السلام) و زبیر را در پی آن زن فرستاد و بدان ها دستور داد قبل از این که آن زن از دسترس آن ها خارج شود، به سرعت خود را به او برسانند و نامه را از او بستانند، آنان در فاصله چند میلی مدینه به آن زن رسیدند. زبیر به سرعت نزد او رفت و ماجرای نامه را از او جویا شد، ولی زن آن را انکار کرد و به گریه افتاد، زبیر با دلسوزی به حال او از نزد زن بازگشت تا علی را در جریان بی گناهی وی قرار دهد و به حضرت گفت: بر گرد و این موضوع را به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اطلاع بده، علی(علیه السلام) در پاسخ زبیر فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به ما خبر داده که این زن حامل نامه است و تو می گویی چیزی با خود ندارد! آن

۱۵۹. امالی صدوق: مجلس ۷۷، حدیث ۱۰

۱۶۰. فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم هجرت نبوی اتفاق افتاد

گاه علی(علیه السلام) شمشیر از نیام کشید و به سمت آن زن رفت و نامه را از او ستاند و نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باز گشت و آن را تقدیم حضرت نمود(۱۶۱).

وقتی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) امکانات و تدارکات لازم را برای حرکت به مکه تکمیل کرد پرچم خویش را به علی(علیه السلام) سپرد و سایر پرچم ها را میان سران قبایل تقسیم کرد و رهسپار مکه گردید.

قریش که توان برابری با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان را در خود ندید، تسلیم شد و برای اطاعت از امانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان اعلان فرموده بود برای حفظ جان خود چاره ای جز رفتن به خانه خود، نداشتند.(۱۶۲)

روایت شده سعد بن عباده که از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پرچم انصار را در دست داشت از نزدیکی ابو سفیان که در تنگه دره ای (در مسیر مکه) ایستاده بود، گذشت، ابو سفیان پرسید: این گروه کیانند؟ گفته شد: انصارند و پرچم آنان در دست سعد بن عباده است وقتی سعد مقابل ابوسفیان رسید اظهار داشت: ای ابو سفیان! امروز روز جنگ و کشتار است و امروز جان و مال شما حلال شمرده می شود، خداوند قریش را به خاک مذلت کشاند. هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در مسیر حرکت خود از کنار ابو سفیان عبور کرد و برابر وی قرار گرفت؛ ابو سفیان صدا زد ای رسول خدا! شما به کشتن قبیله ات فرمان داده ای، زیرا سعد و همراهانش گفتند: امروز، روز جنگ و کشتار است... شما را سوگند می دهم متعرض قبیله خود نشوی زیرا شما نکوکارترین و بخشنده ترین فرد و در مورد خویشاوندان از همه مردم مهربان ترید.

حضرت فرمود:

«کذب سعد، الیوم یوم المرحمة، الیوم اعزّ الله فیهِ قریشاً، الیوم یُعظّمُ الله فیهِ الکعبة، الیوم تُکسی فیهِ الکعبة»؛

سعد دروغ گفته است، امروز روز لطف و مرحمت و روز عزّت و سر بلندی قریش است، روزی است که خداوند کعبه را در آن ارج می نهد، امروز بر کعبه پرده پوشانده خواهد شد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را نزد سعد بن عباده فرستاد تا پرچم را از او بستاند و با آن وارد مکه گردد.(۱۶۳) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با سپاه انبوهی که مکه نظیر آن را در تاریخ طولانی خود سراغ نداشت در حالی که پرچم وی در

۱۶۱. تاریخ طبری ۲ / ۳۲۸ چاپ علمی، سیره حلبی در حاشیه سیره نبوی ۳ / ۷۵.

۱۶۲. تاریخ طبری ۲ / ۳۳، کامل ابن اثیر ۲ / ۲۴۳.

۱۶۳. تاریخ طبری ۲ / ۳۳۴ چاپ مؤسسه علمی، ارشاد مفید ۱۲۱، فصل ۳۴ باب ۲.

دست علی(علیه السلام) بود وارد مکه شد و هنوز در دروازه های مکه قرار داشت که اعلان عفو عمومی داد.

بت شکنی علی(علیه السلام)

از علی(علیه السلام) روایت شده که فرمود:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای شکستن بت ها مرا با خود به (مسجد الحرام) برد و به من فرمود: بنشین، من کنار کعبه نشستم و حضرت بر شانه ام بالا رفت و فرمود: بپاخیز، او را بلند کردم حضرت ضعف مرا زیر پای خویش احساس کرد و دستور داد: بنشین، من نشستم و حضرت پایین آمد و فرمود: علی! تو بر شانه من بالا برو، من نیز بالا رفتم وقتی حضرت مرا از جا بلند کرد تصور کردم به آسمان رسیده ام، بدین سان، بر بام کعبه قرار گرفتم در آنجا بت بزرگی از مس با طناب های آهنین محکم بسته شده بود، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بکوش تا آن را جدا کنی و من نیز تلاش می کردم و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: باز هم تلاش کن، تا سرانجام آن را از جا برکنم، حضرت فرمود: بر آن ضربه وارد کن و آن را بشکن من نیز با ضرباتی آن را شکستم و پایین آمدم.^(۱۶۴)

ز - در غزوه حنین^(۱۶۵)

پس از آن که خداوند با ورود پیامبرش به مکه، فتح و پیروزی را نصیب وی ساخت و قریش در برابر او سر تسلیم فرود آورده و به فرمانش گردن نهاد، قبیله «هوازن» و «ثقیف» با همدستی، قبل از این که پیامبر متعرض آنان شود، در نبرد با آن حضرت پیشدستی کردند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از اطلاع از این ماجرا، به تدارک سپاه پرداخت و مسلمانان را با تعدادی بالغ بر دوازده هزار تن، بسیج و به قصد نبرد با آنان از مکه خارج نمود.

وقتی سپاهیان اسلام به مواضع دشمن نزدیک شدند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را به صف کرد و پرچم ها و بیرق ها را به فرماندهان سپاه و سران قبایل و پرچم مهاجران را به علی (علیه السلام) سپرد^(۱۶۶)، ولی هوازن باطراحی نقشه ای با

۱۶۴ . المستدرک علی الصحیحین ۲ / ۳۶۷ و ۳ / ۵، ابن جوزی در تذکرة الخواص نظیر آن را آورده است، ینابیع الموده قندوزی ۲۵۴

۱۶۵ . این غزوه در شوال سال ۸ هجرت نبوی اتفاق افتاد

۱۶۶ . سیره حلبی ۳ / ۱۰۶ .

استفاده از اصل غافلگیری، با مسلمانان از در حيله و نيرنگ در آمدند و در گوشه و کنار یکی از دره های تهامه به گونه ای موضع گرفتند که راهی برای عبور سپاه اسلام وجود نداشت.

هنگامی که مسلمانان وارد دره «حنین» شدند دسته هایی از قوای هوازن از هر سو غافلگیرانه بر آن ها حمله کردند و قبیله سلیم که پیشاپیش مسلمانان در حرکت بود و نیز نیروهای پشت سر آن ها با شکست مواجه شدند و خداوند مسلمانان و دشمنانشان را به خود و انهدا زیر مسلمانان با مشاهده کثرت جمعیت خود، دچار غرور و خود پسندی شده و در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) جز اندکی از بنی هاشم و ایمن پسر عبید کسی باقی نماند. (۱۶۷)

علی (علیه السلام) در این نبرد دلاورانه مقاومت می کرد و از چپ و راست شمشیر می زد و هر یک از دشمن به پیامبر نزدیک می شد او را طعمه شمشیر می ساخت. پایداری نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و دفاع علی (علیه السلام) و همراهان وی سبب بازگشت اعتماد به نفس دیگران گشت و برهوازن یورش بردند، «ابوجرول» یکی از پهلوانان نامی هوازن که پرچم این قبیله را به دست داشت، به میدان تاخت و مردم از دیدن او بیمناک شده و در برابرش پایداری از خود نشان ندادند. علی (علیه السلام) با او رویارو و وی را به قتل رساند و در پی آن به همان اندازه که در دل مسلمانان انگیزه به وجود آمد، ترس و بیم به دل مشرکان راه یافت. مسلمانان به سپاه هوازن و هم پیمانان آنان هجوم آورده و به کشتار آن ها پرداخته و آنان را به اسارت گرفتند و علی (علیه السلام) در این نبرد پیشاپیش سپاه در حرکت بود و به تنهایی ۴۰ چهل تن از دشمن را به هلاکت رساند و بدین ترتیب، مسلمانان به پیروزی دست یافتند. (۱۶۸)

ح - در غزوه تبوک (۱۶۹)

پس از اطلاع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از تصمیم رومیان به حمله، مهیای رویارویی با آنان گردید از این رو، استراتژی حساب شده ای از نیروی انسانی و تجهیزاتی را که در اختیار داشت، آماده ساخت و به جهت اهمیت موضوع و نبرد - تصمیم داشت فرماندهی سپاهی را که راهی روم بود، به علی (علیه السلام) واگذارد ولی شرایط سیاسی و نظامی اجازه نمی داد از هجوم منافقان و شایعه پراکنان در مدینه و یا

۱۶۷. تاریخ طبری ۲ / ۳۴۷، اعیان الشیعه آمین ۱ / ۲۷۹.

۱۶۸. روضه کافی ص ۳۰۸ / حدیث ۵۶۶ مغازی و اقدی ۲ / ۸۹۵، کشف الغمه ۱ / ۲۲۶.

۱۶۹. این غزوه در ماه رجب سال نهم هجرت نبوی رخ داد.

دست زدن آنان به دیگر اعمال خرابکارانه اطمینان کامل حاصل شود و یا احتمال آن از بین برود، به همین دلیل، باید شخصیتی برخوردار از ویژگی‌ها و صلاحیت‌های والا و حکمتی برین و آشنابه تمام جزئیات امور در مدینه بماند تا از توان برابری با رخدادهای ناگهانی برخوردار باشد. از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای انجام این مسئولیت مهم و حساس، علی (علیه السلام) را انتخاب کرد تا در نبود وی جانشینی وی را بر عهده گیرد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود: «یا علی! إن المدینة لا تصلح الا بی او بك»؛ ای علی! امور مدینه جز با حضور من یاتو، سر و سامان نمی یابد.

زمان حرکت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به سمت «تبوک» و ماندن علی (علیه السلام) در رأس قدرت محلی در مرکز دولت اسلامی، بر نفاق انگیزان گران آمد و مهم تلقی شد و پی بردند که با حضور علی در مدینه تحت مراقبت فردی امین قرار دارند و فرصتی برای طمع در قدرت نخواهند یافت و چنین موضوعی برایشان ناخوشایند بود. به همین دلیل، در مجالس و محافل و گردهمایی‌های خود دست به شایعه زدند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به جهت رنجیده خاطر شدن از علی، نسبت به وی بی اعتنا شده و او را با خود همراه نبرده است. دشمن با دامن زدن به این شایعه بر علی (علیه السلام) بهتان و افترا بست، همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را با نسبت دادن جنون و جادوگری به باد ناسزا گرفتند.

وقتی امام (علیه السلام) از خبر شایعه سازی منافقان درباره خود اطلاع حاصل نمود تصمیم گرفت به تکذیب آن پرداخته و دشمن را رسوا سازد از این رو، شمشیر و سلاح خویش را برگرفت و خود را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رساند و عرضه داشت ای رسول خدا! منافقان مدعی شده اند که شما از من رنجیده خاطر و نسبت به من بی اعتنا شده‌ای، به همین دلیل مرا با خود همراه نبرده‌ای، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود:

«به مکان خویش باز گرد، زیرا امور مدینه جز با حضور من یا تو سر و سامان نخواهد یافت، تو در خاندان من و سرزمین هجرتم (مدینه) و هوادارانم جانشین من هستی. ای علی! آیا خرسند نیستی نسبت تو به من بسان نسبت هارون به موسی باشد با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد.» در پی این سخنان علی (علیه السلام) به مدینه باز گشت و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سفر خویش را ادامه داد (۱۷۰)

۱۷۰. تاریخ طبری ۲ / ۳۶۸ چاپ مؤسسه علمی، ارشاد ۱۳۸ فصل ۴۳، سیره حلبی در حاشیه سیره نبوی ۳ / ۱۳۲، صحیح بخاری باب غزوه تبوک ۶ / ۳، صحیح سلم کتاب فضائل صحابه ۵ / ۲۳ حدیث ۲۴۰۴، ترمذی ۲ / ۳۰۰، مسند احمد ۱ / ۱۸۵ و ۲۸۴، تاریخ بغداد ۱ / ۴۳۲ شماره ۶۳۲۳.

تبلیغ سوره برانت

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به تبلیغ رسالت مبارک خویش و گسترش آیین اسلام در تمام نقاط جزیره العرب استمرار بخشید و هم زمان، با نیروی نظامی خود، بقایای قوای شرک را تحت تعقیب قرارداد تا سال نهم هجری در آستانه پایان قرار گرفت و اسلام، از نظامی سیاسی و مستقل و امتی برخوردار گردید که از روابطی قوی و سرزمینی پهناور و مرزهایی استحکام یافته، بهره مند شد و قوای شرک از قدرت چندانی برخوردار نبودند و ناگزیر می بایست آنان را از سر راه برداشت.

بانازل شدن سوره «برانت» بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، احکام و قوانینی که موضع آن حضرت را در مورد مشرکان و عهد و پیمان هایی که با آن ها برقرار کرده بود، تعیین نمود و مناسب ترین مکان برای اعلان این منشور و قرائت بیانیه رسمی الهی، مسجد الحرام و بهترین فرصت، روز دهم ذی حجه تلقی می شد که کلیه مشرکان جزیره العرب در آن گرد هم می آمدند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ابو بکر را به این مأموریت اعزام نمود تا با مردم حج انجام دهد و سوره «برانت» را ابلاغ کند وقتی به «ذوالحلیفه» که امروزه به مسجد شجره معروف است، رسید وحی بر پیامبر نازل شد و به او دستور داد علی بن ابی طالب را به جای وی اعزام کند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را در پی او اعزام و به وی فرمان داد آیات آن سوره را از ابو بکر بستاند و خود به ابلاغ آن ها بپردازد. بدین ترتیب، علی(علیه السلام) سوار بر شتر مخصوص پیامبر به سمت مکه حرکت کرد تا بین راه به ابو بکر رسید، وقتی ابو بکر صدای شتر پیامبر را شنید آن را شناخت و تصور کرد رسول خداست. ولی ناگهان با علی(علیه السلام) روبرو شد. آن حضرت آیات را از او ستاند و ابو بکر بیمناک از این که مبدا آیه ای در مذمت او نازل شده و پیامبر خدا را به خشم آورده باشد، به مدینه باز گشت و خدمت رسول خدا رسید و عرضه داشت: ای پیامبر خدا: آیا در باره ام آیه ای نازل شده؟ حضرت فرمود: خیر، ولی دستور یافتم آن آیات را خود و یا کسی که از خودم به شمار می آید، ابلاغ کند.^(۱۷۱)

علی(علیه السلام) به مسیر خود ادامه داد تا به مکه رسید و زمانی که مردم برای انجام مناسک خود در آن سامان گرد آمده بودند آیات نخست سوره برانت را بر آنان تلاوت کرد و اعلان داشت:

از امسال به بعد هیچ مشرکی نباید وارد مکه شود.
هیچ کس حق ندارد ببدن برهنه طواف انجام دهد.
هر کس با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) عهد و پیمانی دارد تا پایان مدتش هم چنان
دارای اعتبار است.(۱۷۲)

حضور در مباحله

سران و اندیشمندان مسیحیان نجران با گردهمایی خود، نامه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را که آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود، مورد بررسی قرار داده ولی به نتیجه ای نهایی دست نیافتند آنان تعالیم و دستوراتی در اختیار داشتند که بر ظهور پیامبری پس از حضرت عیسی(علیه السلام) تأکید می کرد و کارهایی که از محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) سر زده بود به پیامبری وی اشاره داشت. از این رو، تصمیم گرفتند هیئتی را حضور پیامبر اعزام کرده تا با شخص رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دیدار و گفت و گو کنند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با آن هیئت بلند پایه دیدار کرد ولی پوشیدن لباس های دیبا و ابریشم و به گردن آویختن صلیب که رنگ بُت پرستی داشت، برای حضرت ناخوشایند جلوه کرد. فردای آن روز با تغییر ظواهر خود بار دیگر حضور پیامبر رسیدند، این بار رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان خوش آمد گفت و ارج و احترام نهاد و به آن ها فرصت داد تا دیدگاه خود را پیرامون مراسم عبادی خویش ابراز کنند.(۱۷۳)

سپس اسلام را بر آنان عرضه کرد و آیاتی از قرآن برایشان تلاوت فرمود، ولی آن ها از پذیرش اسلام سر باز زدند و بحث و مناقشات فراوانی میان آنان صورت گرفت، سر انجام به این نتیجه رسیدند که نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان خدای عزوجل با آنان به مباحله بپردازد و روز بعد را برای انجام مباحله تعیین کردند.

در آن روز رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که حسین را در آغوش و دست حسن را در دست داشت و پشت سر او دخت گرامی اش فاطمه و پسر عمویش علی بن ابی طالب علیهم السلام در حرکت بودند، برای امتثال فرمان خدای متعال در مکان تعیین شده حضور یافتند که قرآن حکیم به این ماجرا اشاره کرده و فرموده است:

۱۷۲ . البداية والنهاية ۵ / ۴۵

۱۷۳ . . سیره حلبی ۳ / ۲۱۱ ، سیره نبوی ۱ / ۵۷۴ .

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَانَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ); (۱۷۴)

هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به ستیز بر خیزند، به آن ها بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خویش را فرا بخواهیم و آن گاه مباحله انجام دهیم و لعنت خدارا نثار دروغگویان سازیم.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) غیر از افراد یاد شده هیچ یک از مسلمانان را با خود همراه نبرد تا بدین وسیله پیامبری و رسالت راستین خویش را برای همگان ثابت کند. در این جا کشیش نجران به همکیشان خود گفت: من امروز چهره هایی را می بینم که اگر از خدا در خواست کنند کوهی را از جا برکنند، خداوند دعایشان را مستجاب و آن کار را عملی خواهد ساخت، اگر شما با آنان مباحله انجام دهید به هلاکت می رسید و یک تن مسیحی روی زمین باقی نخواهد ماند.

وقتی مسیحیان از مباحله با پیامبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین امتناع ورزیدند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان فرمود:

اگر از مباحله منصرف شده اید، اسلام بیاورید و از امتیازاتی که مسلمانان برخوردارند بهره مند شوید و حقوقی را که مسلمانان باید رعایت کنند شما نیز رعایت کنید.

ولی آنان این پیشنهاد را نپذیرفتند.

حضرت فرمود: «بنابراین، باشما خواهم جنگید». در پاسخ عرضه داشتند: ما در برابر عرب توان جنگی نداریم ولی باشما پیمان صلح می بندیم مشروط به این که به ما حمله نکنید و ما را از دین و آیین خودمان بر نگردانید در عوض سالیانه دو هزار تخته لباس گرانبها، نیمی را در ماه صفر و نیمی در رجب و تعداد سی زره معمولی آهنین به شما تحویل خواهیم داد، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) این پیشنهاد را پذیرفت و با آنان پیمان صلح برقرار نمود و فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست! هلاکت نجرانیان نزدیک شده بود و اگر مباحله انجام داده بودند به صورت بوزینه و خوک در می آمدند و سرزمین شان بر آن ها آتشی بر می افروخت که مردم نجران و حتی پرندگان را بر درختان، طعمه خویش می ساخت و هنوز سال به پایان نرسیده بود همه نصارا به هلاکت می رسیدند و بدین سان، بی آن که نجرانیان اسلام آورند به دیار خود باز گشتند. (۱۷۵)

نقل شده دو تن از سران مسیحیان به نام های عاتب و سیّد پس از حرکت، دیری نپایید نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باز گشتند و در حضور وی اسلام آوردند. (۱۷۶)

علی(علیه السلام) در یمن

در جهت ادامه و استمرار گسترش اسلام، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) خالد بن ولید و جمعی از صحابه را به یمن اعزام نمود تا قبیله «همدان» را به اسلام فرا خوانند، خالد بی آن که موفقیتی به دست آورد شش ماه در یمن اقامت گزید و نتوانست قبیله همدان را به پذیرش اسلام وادارد. از این رو، شخصی را نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاد و به وی اطلاع داد که مردم پذیرای اسلام نشده و از اطراف او پراکنده شده اند. در این هنگام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) علی بن ابی طالب را بدان سامان اعزام و از او خواست خالد را به مدینه باز گرداند و مسئولیت وی را به جای او بر عهده گیرد و در صورت تمایل می تواند هر یک از افراد مجموعه ای را که با خالد بدان جا فرستاده شده با خود نگاهدارد.

از براء بن عازب یکی از همراهان خالد که در گروه اعزامی علی(علیه السلام) باقی ماند روایت شده گفت: من از جمله کسانی بودم که با خالد (به یمن) اعزام شدم و شش ماه در آن سامان ماندیم و مردم آن دیار را به اسلام دعوت کردیم ولی پاسخ مثبت ندادند، سپس رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را به آن سرزمین اعزام فرمود و به او دستور داد خالد را برگرداند و خود به جای او در آن جا حضور داشته باشد، وقتی به مردم نزدیک شدیم، آنان به سمت ما آمده و علی(علیه السلام) با ما نماز به جا آورد سپس جمعیت ما را به صف کرد و در برابرمان قرار گرفت و نامه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را در راستای دعوت مردم یمن به اسلام برای آن ها قرائت کرد و در پی آن همه افراد قبیله همدان اسلام آوردند و علی(علیه السلام) طی نامه ای این خبر مسرت انگیز را به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اطلاع داد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به سجده افتاده، سپس سر مبارکش را بالا گرفت و فرمود: درود بر همدانیان. (۱۷۷)

روایت شده که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را به فرماندهی ۳۰۰ جنگجو برای انجام مأموریت دیگری به یمن اعزام نمود تا قبیله «مذحج» را به اسلام دعوت کند و پرچم را برای علی(علیه السلام) پیچید و با دست خود عمامه بر سرش نهاد و

۱۷۶ . طبقات کبری ۱ / ۳۵۷ .

۱۷۷ . اعیان الشیعه ۱ / ۴۱۰ ، کامل ابن اثیر ۲ / ۳۰۰ ، سیره نبوی ابن کثیر ۴ / ۲۰۱ .

به او سفارش فرمود تا زمانی که با او نجنگیده اند، با آنان نبرد نکند. وقتی امام وارد منطقه مذحجیان شد آنان را به اسلام فرا خواند، ولی از پذیرش آن سر بر تافتند و حضرت را آماج تیر و سنگ قرار دادند. علی(علیه السلام) یارانش را مهیای نبرد ساخت و بر آن هایورش برد ۲۰ تن از آنها را به هلاکت رساند بقیه پراکنده شده و شکست خوردند. حضرت درنگی کرد و برای بار دوم آنان را به اسلام دعوت کرد این بار پاسخ مثبت دادند و عده ای از سران آن ها با حضرت بیعت کرده و عرضه داشتند ما موافقت سایر افراد قبیله خود را تضمین خواهیم کرد؛ اکنون صدقات ما در اختیار شماست، حق خدا را از آن ها بردارید.

هم چنین روایت شده علی(علیه السلام) فرمود:

زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مرا به یمن اعزام نمود، عرض کردم: ای رسول خدا! مرا به سوی این مردم اعزام می کنی ولی من جوانم و به فن قضاوت و داوری آشنانیستم، حضرت دست مبارک خویش را بر سینه ام نهاد و فرمود: خدایا! زبانش را از لغزش مصون دار و قلبش را رهنمون باش و سپس رسول خدا به علی(علیه السلام) سفارش کرد هر گاه دوتن برای شکایت نزدت آمدند تا زمانی که سخنان طرفین را نشنیده ای میان آنان داوری نکن، زیرا اگر به سخنان آنان گوش فرادهی، پی می بری چگونه قضاوت کنی، علی(علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند! از آن پس هیچ گاه در قضاوت میان دوتن تردیدی به خود راه ندادم.^(۱۷۸)

سپس علی(علیه السلام) غنایم را جمع آوری و خمس آن ها را جدا کرد و بقیه را میان یارانش تقسیم نمود. پس از آن اطلاع حاصل کرد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای مناسک حج رهسپار مکه شده، به سرعت راه افتاد تا در مکه به پیامبر بپیوندد. روایت شده: برخی از کسانی که در گردان اعزامی امام علی(علیه السلام) حضور داشتند در زمینه پرداخت سهمیه، از او شکوه داشتند وقتی این خبر به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) رسید فرمود:

مردم! از علی شکوه نکنید به خدا سوگند! او در راه خدا سختگیر تر از آن است که از وی شکایت گردد.^(۱۷۹)

از عمرو بن شاس اسلمی نقل شده که گفت: من از جمله جنگجویانی بودم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ما را همراه با علی(علیه السلام) به یمن اعزام نمود، من در آن سفر

۱۷۸. سیره نبوی ابن کثیر ۴ / ۲۰۷.

۱۷۹. سیره ابن هشام ۴ / ۶۰۳، در سیره نبوی ابن اثیر ۴ / ۲۰۵ نظیر این روایت آمده است

نسبت به علی(علیه السلام) در دل اندکی احساس بدبینی داشتم،^(۱۸۰) وقتی به مدینه آمدم در مجالس و محافل مدینه و به هر کس بر می خوردم از علی شکوه می کردم، روزی به مسجد آمدم و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد نشسته بود، زمانی دید من به چشمانش می نگرم ، او نیز به من نگریمت تا نزدیک او نشستم، فرمود:

ای عمرو! دست از این کار بردار، به راستی تو مرا آزرده ای،

عرض کردم:

انالله وانا اليه راجعون

به خدا و اسلام پناه می برم از این که رسول خدا را آزرده باشم،

فرمود:

«مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي»^(۱۸۱);

کسی که علی را بیازارد مرا آزرده است.

محور کار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که همواره در اندیشه گسترش رسالت اسلام بود برای ایجاد جامعه ای دینی و پابرجا، تمام توان خود را در راه تبلیغ و اندرز، به کار گرفت تا این جامعه بتواند در هر شرایطی پایدار بماند و اسلام در سراسر گیتی حاکمیت یابد و در این راستا اساس کار خود را بر دو محور اصلی قرار داد:

یکی: ارشاد و آگاه ساختن امت، به عنوان توده مردم و در خور فهم و فرهنگ و توانی که در جهت گذراندن زندگی اسلامی، بدان نیاز داشتند و علی(علیه السلام) در این محور نقشی مؤثر ایفا نمود. می توان گفت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در گسترش طولی قلمرو جامعه اسلامی و علی(علیه السلام) بر ژرفا بخشیدن عرضی آن می کوشید. بدین ترتیب مسئولیت علی(علیه السلام) تکمیل کننده مسئولیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تلقی می شد.

محور دوم: آماده سازی و ارشاد نخبگانی که برگزیدگان الهی بودند تا پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به جانشینی حضرت در آمده و رهبری جامعه و رسالت اسلامی را بر عهده و آن را از انحراف و گمراهی حفاظت نمایند و در سطح رهبری کار آزموده بتوانند اداره آن را به دست گیرند. پیامبر اسلام از شرکت دادن علی(علیه السلام) در کلیه

۱۸۰ . المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۳۴

۱۸۱ . سیره نبوی ابن کثیر ۴ / ۲۰۲

عرصه های مهم و پیچیده و دشوار و ضمن ارائه آگاهی های لازم به آن بزرگوار که دیگران از آن بی بهره بودند، وی را برای به دست گرفتن زمام رهبری اسلامی پس از خود مهیا ساخت.^(۱۸۲) از امیرمؤمنان روایت شده فرمود:

«**عَلِمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنَ الْعِلْمِ أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ**»^(۱۸۳).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هزار باب دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.»

علی (علیه السلام) از مشخصه ها و صلاحیت های فوق العاده ای برخوردار بود، این ویژگی ها به وی شایستگی بخشید تا در گفتار و کردار، از اعتماد کامل رسول اکرم برخوردار باشد، به همین دلیل، ملاحظه می کنیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را در کودکی از (پدر بزرگوارش) بازگرفت و تحت سرپرستی و تربیت خویش قرار داد و طی زندگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) لحظه ای از آن بزرگوار جدا نشد. اندک زمانی از دعوت و رسالت اسلامی سپری نشده بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) علی را به عنوان برادر و حامی و پشتیبان خود در امر رسالت برگزید و این سخن را در موارد متعددی تکرار فرمود، بلکه او را برادر خطاب کرد و در همه امور به جز نبوت و پیامبری، مساوی با خود تلقی نمود.

آن گاه که شخصیت علی (علیه السلام) به ظهور رسید نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وی را در کارهای مهمی که جز پیامبر و یا شخصی نظیر او از عهده آن بر نمی آمد، از جمله: خوابیدن در بستر پیامبر در شب هجرت، باز گرداندن امانات مردم به صاحبان آن ها، آوردن فواطم به مدینه، جایگزین خویش ساخت. از جمله مراتب توجهی که پیامبر خدا در این مرحله به علی (علیه السلام) داشت این بود که، وقتی به مدینه هجرت نمود وارد آن شهر نشد و به صراحت بیان داشت تا علی به او نپیوندد اقامتگاه جدیدی انتخاب نخواهد کرد و مأموریت تبلیغ سوره «برائت» که امام علی (علیه السلام) آن را از ابو بکر باز پس گرفت و خود به مردم ابلاغ نمود، مثالی دیگر در این زمینه است.

هرگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ناگزیر به درگیری نظامی می شد، پرچم خویش را تنها به علی می سپرد و وی را به همه صحنه های دشوار جنگ که صلاحیتی

۱۸۲. آمادگی ائمه معصومین (علیهم السلام) برای رهبری و اداره مسلمانان، در گرو کسب تجربیات و آموزش های سیاسی نبود. آموزش های آنان از نوع آموزش های نوری و قلبی بود که حدیث: «الف باب» بیانگر آن است. (مصحح)

۱۸۳. ائمة اهل البيت تنوع و وحدة هدف، از شهید محمد باقر صدر: ۹۵.

فوق العاده می طلبید، اعزام می نمود و آن حضرت به بهترین شکل ممکن آن را عملی می ساخت

در مرحله ای جدید که علی(علیه السلام) با نیتی خالص و ژرفای ایمان و فداکاریش در راه آرمان و مکتب، بر دیگر صحابه امتیاز یافت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به ارزش و اهمیت اهل بیت خود و حضور آنان و علاقه شدید خود نسبت به آن ها اشاره فرمود و علی(علیه السلام) را برتری بخشید و قرآن کریم نیز با این فرموده (قل لا اسئلكم علیه اجرا إلا المودة فی القربی)^(۱۸۴) نظر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را مورد حمایت قرار داد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به پیراستگی علی(علیه السلام) و خاندان او از پلیدی های مادی و معنوی اشاره کرد و به کسی جز علی اجازه نداد در هر حالتی از داخل مسجد عبور نماید.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) همواره پایگاه مردمی خود را به گرد آمدن پیرامون شمع وجود علی(علیه السلام)، جهت داده و به آنان فرمان می داد تا به علی عشق و محبت بورزند و در حل مشکلات و یا رخدادهای دشوار با او در ارتباط باشند و ضرورت درك شخصیت علی(علیه السلام) از جنبه ایمان قوی و کاربرد توان و قدرت او در راه خدا و ژرفای درك آن حضرت از مبانی اعتقادی اسلام و دانش گسترده آن بزرگوار را برایشان تشریح کرد و در احادیثی که از آن حضرت رسیده فرموده است: «علی در قضاوت، در علم و دانش و در دادگری و عدالت از همه شما برتر است.» و حوادث و پیشامدها صحت این معنار را ثابت کرده است.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در انجام آخرین عبادت از عبادات اسلام تنها علی(علیه السلام) را از میان مسلمانان در حج خود شرکت داد و به این موضوع تصریح نمود و هر دو به نحر قربانی پرداختند.

این گونه امور، نوعی آمادگی و زمینه سازی برای اعلان ماجرای غدیر به شمار می رفت آن زمان که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از پایان مراسم حجة الوداع در آن مکان توقف نمود تا به همه مسلمانان اعلان دارد به زودی از دنیا رخت بر خواهد بست و علی را به عنوان رهبر و مرجع امت پس از خود، جانشین می گرداند و اعلان این امر، و نیز نصب علی(علیه السلام)، از ناحیه خدا صادر شده است. بدین ترتیب، مردم

با علی(علیه السلام) به عنوان امیر مؤمنان بیعت کردند و وحی الهی مبنی بر اتمام نعمت و کامل شدن دین، نازل گردید.

در حجة الوداع

مسلمانان با دل هایی سرشار از شور و اشتیاق برای انجام مراسم عبادی سیاسی که تاریخ تا آن زمان نظیر آن را سراغ نداشت، رهسپار مکه گردیدند. کاروان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در اواخر ذی قعدة سال دهم هجری برای انجام مناسك حج به سمت مکه حرکت کرد، این مراسم با انبوه جمعیتی که از گوشه و کنار جزیره العرب گرد آمده بود و يك هدف، آنان را زیر پرچم اسلام جمع کرده و يك شعار الهی: (لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك لبيك) را سر می دادند، انجام پذیرفت.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) طی نامه ای به علی(علیه السلام) در یمن به او دستور داد برای انجام حج همراه با او به وی بپیوندند. در پی این فرمان علی(علیه السلام) همراه با غنایم و پارچه های غنیمتی که بدان ها دست یافته بود به سرعت از یمن خارج و زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آستانه ورود به مکه قرار داشت به دیدار آن حضرت نائل و از دیدن وی شاد و مسرور گشت و او را در جریان اموری که در یمن انجام داده بود قرار داد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از شنیدن آن ها شادمان گشت و به علی(علیه السلام) فرمود: به چه نیتی احرام بستی؟

عرض کرد: ای رسول خدا! شما کیفیت احرام خویش را برایم مرقوم نفرمودی و من نیز از آن آگاه نبودم. از این رو، به نیت شما نیت کردم و عرضه داشتیم: خدایا! احرام می بندم همانند احرام پیامبرت و ۳۴ شتر برای قربانی باخود آورده ام. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

الله اکبر! من نیز ۶۶ شتر برای قربانی آورده ام، بنابر این، تو در انجام حج و مناسك و قربانی، بامن شريك هستی، اکنون بر احرام خود باقی بمان و به سمت سپاهیان برگرد، و آنان را به سرعت به سوی مکه گسیل دار تا در این شهر گردهم آییم، وقتی لشکریان علی(علیه السلام) به نزدیکی مکه رسیدند حضرت فردی از جمع آنان را بر سپاه گمارد و خود برای ورود به مکه بر آن ها پیشی گرفت. (۱۸۵)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) مناسک عمره و حج را به اتفاق علی (علیه السلام) انجام داد و در ارتباط با قربانی فرمود: همه سرزمین منی، قربانگاه به شمار می آید و با دست مبارک خویش ۶۳ و علی (علیه السلام) ۳۷ شتر، جمعاً صد شتر قربانی کردند و سپس مردم گرد هم آمده و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان مشروحاً سخن گفت و مسلمانان را پند و موعظه نمود (۱۸۶)

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) همراه با مسلمانان اعمال خود را در منی به پایان رسانده و به مکه بازگشت و وارد مسجد الحرام شد و طواف وداع انجام داد و سپس راهی مدینه گردید.

در غدیر خم

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در بازگشت خود به مدینه به اتفاق انبوه جمعیت مسلمانان، روز هیجدهم ذیحجه در منطقه جحفه که راه مردم مدینه و عراق و مصر در آن منطقه از یکدیگر جدا می شد به غدیر خم رسید، وحی الهی از ناحیه خدا این آیه را بر او نازل کرد:

(یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک) (۱۸۷)؛

ای فرستاده ما، دستوراتی را که از ناحیه پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان) و به او فرمان داد تا شخصیت علی (علیه السلام) را به همگان معرفی و آیاتی را که درباره ولایت آن حضرت نازل گشته و وجوب فرمانبرداری همه مردم از او را، به آنان ابلاغ کند. در این راستا حفاظت از وجود مقدس پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از گزند کینه توزان و حسد ورزان تضمین شده وحی الهی بود. آنان که پیشاپیش جمعیت در حرکت بودند نزدیک جحفه رسیدند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور داد آن دسته که جلوتر رفته اند برگردانده شوند و آنان که عقب مانده اند بدان محل برسند محلی که قبلاً کسی در آن جا منزل نکرده بود بی گمان اگر وحی الهی نازل نشده بود، رسول خدا نیز در آن جا فرود نمی آمد. پس از تجمع عظیم مردم، حضرت میان جمعیت ایستاد و با صدای بلند به گونه ای که همه می شنیدند فرمود:

مردم! گویی من به پیشگاه خداوند فرا خوانده شده ام و دعوت حق را لیبک می گویم، دو امانت گرانبها میان شما به ودیعه می نهم، کتاب خدا و عترت و اهل بیتم، توجه داشته باشید پس از من

چگونه با آنان رفتاری می کنید آن دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و سپس فرمود: خدا، مولا و سرپرست من و من ولی هر مرد و زن با ایمان هستم. و آن گاه دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ اِدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، اَلَا فَلَیْبَلِّغُ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛

هر کس من مولا و سرپرست اویم، علی مولای اوست، خدایا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن دار، یاری کنندگانش را یاری نما و آنان را که دست از یاری اش بردارند، تنها بگذار، و حق را بر محور وجودش به گردش در آور، آگاه باشید، سخنانم را حاضران به غائبان برسانند. هنوز جمعیت حاجیان پراکنده نشده بود که وحی الهی این آیه را نازل کرد:

(الیوم اكملتُ لكم دینكم و اتممتُ علیكم نعمتی و رضیتُ لكم الاسلامَ دیناً)؛

امروز دین شما را کامل و نعمت خویش را بر شما تمام، و اسلام را به عنوان آیین برای شما پذیرفتم.

با نازل شدن این آیه، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی؛

الله اكبر بر كامل نمودن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من.»

سپس مردم به تهنیت گویی امیرمؤمنان (علیه السلام) پرداختند، ابو بکر از جمله کسانی بود که پیشاپیش صحابه با جمله: بخ بخ لك يا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا كل مؤمنو مؤمنة^(۱۸۸) «مبارك باد بر تو ای پسر ابو طالب که مولا و سرور ما و هر مرد و زن مؤمنی گشتی» بدان حضرت تهنیت گفت.

روایت شده: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور داد خیمه ای برای علی (علیه السلام) بر پا کردند و به مسلمانان فرمان داد دسته دسته خدمت آن حضرت برسند و به عنوان امیرمؤمنان به آن بزرگوار سلام داده و ادای احترام کنند و همه مردم حتی همسران

۱۸۸. سیره حلبی در حاشیه سیره نبوی ۳ / ۲۷۴، مناقب ابن مغزالی شافعی ۱۶، فصول المهمه ابن صباغ مالکی ۴۰، ینابیع الموده قندوزی ۴۰. حدیث غدیر در منابع بسیار زیادی وارد شده که افزون بر آن چه یاد آور شدیم می توان منابعی چون اسباب النزول نیشابوری، مطالب السؤل کمال الدین شافعی، تفسیر مفاتیح الغیب رازی، تفسیر المنار محمد عیده، تفسیر ابن شریح، تذکرة الخواص ابن جوزی، مسند امام احمد، ذخائر العقبی طبری، ریاض النضره محب الدین طبری دیگر کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری را نام برد، در این خصوص به الغدیر علامه امینی مراجعه شود.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و همسران مسلمانان، دستور حضرت را عملی ساختند.^(۱۸۹)

ماجرای حارث بن نعمان

با پخش و انتشار فرموده پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» این خبر در ابطح به حارث بن نعمان فهری رسید، وی سوار بر شتر خویش خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسید، از شتر فرود آمد و زانوی آن را بست و به پیامبر که در جمع یاران خود حضور داشت گفت: ای محمد! در مورد پرستش خدا به ما فرمان دادی که گواهی دهیم معبودی جز خدا وجود ندارد و تو فرستاده او هستی و ما پذیرفتیم و سپس سایر ارکان اسلام را بر شمرد تا این که گفت: به این همه راضی نشدی و بازوی پسر عمویت را گرفتی و بالا بردی و او را بر ما فضیلت و برتری دادی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» آیا این کار را از ناحیه خدا انجام دادی یا از پیش خود؟

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، هُوَ أَمْرُ اللَّهِ؛ سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست! این کار به فرمان خدا بوده است.» حارث که به سمت شتر خویش باز می گشت اظهار داشت: خدایا! اگر این سخن درست است، از پیشگاه خود بر ما سنگ بباران و یا به عذابی دردناک گرفتارمان ساز. وقتی به شتر رسید خداوند سنگی از آسمان بر سرش فرود آورد که از سمت دیگر بدنش خارج شد و خدای سبحان این آیه شریف را نازل فرمود: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)؛^(۱۹۰) تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که به وقوع پیوست.

تلاش پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در پا بر جایی بیعت علی(علیه السلام)

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) کاملاً آگاهی داشت که پس از او وضعیت مسلمانان به کجا خواهد انجامید زیرا آن بزرگوار بیماری ها و امراضی را که جامعه آن روز بدان دچار بود به خوبی زیر نظر داشت و با قطع و یقین می دانست نخستین ضربه، متوجه خط رسالتی خواهد شد که پایه و ارکان آن را خود و علی تحکیم بخشیدند و نیز

۱۸۹ - ارشاد مفید ۱ / ۱۷۶.

۱۹۰ . معارج آیه ۱، تفسیر المنار ۶ / ۴۶۴، تذکرة الخواص ص ۳۱ باختلاف در لفظ، فصول المهمة ابن صباغ ص ۴۲، تفسیر ابو اسحق ثعلبی، دعاء الهداة حاکم حسکانی، تفسیر قرطبی، فرائد السمطين حموی، معارج الوصول ودرر السمطين زرنندی حنفی، جواهر العقودین سهروردی، تفسیر عماری، تفسیر شربینی قاهری شافعی، فیض الغدیر مناوی شافعی، سیره حلبی، جامع الصغیر حنفی شافعی، شرح المواهب اللدنیة زرقانی مالکی، نور الابصار شبلنجی، و دیگران . برای آگاهی بیشتر به جلد اول دائرة المعارف «الغدیر» مراجعه شود .

رهبری و زعامتی را که پیامبر بدان اشاره فرمود تا در خط صحیح رسالت اسلامی جانشین وی گردد، در بر خواهد گرفت؛ زیرا اگر زعامت، در خط رسالت ادامه مسیر داده بود منافع افراد زیادی را که قصد داشتند از نام اسلام بهره برداری کرده و در سایه آن به خواسته ها و هوا و هوس های خویش دست یابند تهدید می کرد. چرا که این افراد بی آنکه در راه اسلام تلاشی کرده و یا سودی به آن رسانده باشند، در پی به دست گرفتن زمام امور نظام بزرگی بودند که بنیانگذارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می آمد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن بیم داشت که آیین اسلام به اموری غیر از آن چه خدا بر او نازل فرموده بود تبدیل شده و تابع هوا و هوس افراد قرار گیرد و در این راستا مصداق بارز *بیمناک* بودن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، ماجرای حارث بن نعمان بود که نزد پیامبر آمد و عملکرد آن بزرگوار را مورد اعتراض قرار داد.

پیامبر اسلام چاره ای جز این ندید که طی مراحل متعددی دیدگاه خود را در قبال خط صحیح رسالت اسلامی اعلان نماید. آن بزرگوار مکرر به یاران خود می فرمود: اگر علی را به زمامداری برگزینید - که تصور نمی کنم این کار را انجام دهید - وی را فردی هدایت یافته خواهید دید و شما را به راه راست رهنمون می گردد.^(۱۹۱)

روایت شده: سعد بن عباده در حضور جمعی از مردم اظهار داشت: به خدا سوگند: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم فرمود:

هرگاه من از دنیا رفتم پس از من، هوا و هوس ها مردم را به انحراف کشانده و به آیین پیشینیان خود باز می گردند و در آن روز حق با علی (علیه السلام) است.

حدیث ثقلین گواه دیگری بر ضرورت پایبندی به اطاعت از علی (علیه السلام) و پیروی از آن حضرت و پوییدن طریق ولایت آن بزرگوار به شمار می آید تا سلامت اعتقادات اسلامی را تضمین و آن ها را از انحراف و کژی مصون دارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با منصوب کردن علی (علیه السلام) به عنوان امیر مؤمنان، در جهت کمال بخشیدن فرمان الهی به تدارک طرحی جدید پرداخت، آن حضرت کوشید سپاهی گران تدارک (علیه السلام) ببیند تا کلیه عناصری که امکان داشت با امام علی (علیه السلام) وارد عرصه کشمکش سیاسی شده و در مورد سرپرستی حکومت اسلامی با آن حضرت به مخالفت برخیزند، در آن شرکت جویند؛ زیرا در غیر این

صورت، روند حرکت رسالت اسلامی از مسیر صحیح خود منحرف و یا حداقل این عناصر برای خود در پی جایگاهی سیاسی یا اداری در دستگاه دولتی بر می آمدند و در قالب موضعی مخالف، ظاهر می شدند در صورتی که امام(علیه السلام) چنین چیزی را پذیرا نبود؛ زیرا این عمل افزون بر آشفتگی اوضاعی که امت در پی از دست دادن وجود مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با آن دست به گریبان بود، بعضاً مشکلات فراوان دیگری را برای آنان به بار می آورد.

بیماری پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و سپاه اسامه

زندگی علی(علیه السلام) در حیات پیامبر اکرم و رسالت اسلامی خلاصه می شد. انجام امور مهم و دشواری که علی(علیه السلام) در بسیاری از نبردها و بحران ها و ناهنجاری ها، بر عهده گرفت و با تمام دلاوری و شجاعت در کنار رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و تا آخرین لحظات عمر شریف آن حضرت مردانه ایستاد، از چشم انداز قرابت و نزدیکی و ارتباط و پیوستگی عمیق رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و علی پرده برمی دارد.

از آیات و روایات و رخدادهای تاریخی به خوبی پی می بریم که علی(علیه السلام) امتداد طبیعی شخصیت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) و شایسته رهبری امت اسلامی پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و کسی جز او از چنین شایستگی برخوردار نبوده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) راز و رمز نبوت و پیامبری و جزئیات رسالت را به علی سپرد و بار مسئولیت و مراقبت و حراست از آن را بردوش وی نهاد تا آن جا که مسئولیت تجهیز و دفن پیکر پاک خویش را تنها به او واگذار کرد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با آگاهی و اطمینان می دانست که علی(علیه السلام) دستورات او را به اجرا در می آورد و ذره ای از آن ها تخطی نکرده و یک چشم بر هم زدن در آن ها تردیدی به خود راه نمی دهد ولی به دیگران چنین اطمینانی نداشت.

نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) افزون بر سخنان صریح و اشاراتی که در مناسبت های گوناگون و موارد مختلف داشت حتی در آخرین لحظات زندگی مبارك خود نیز بر روشن ساختن مسأله خلافت و جانشینی علی(علیه السلام) پس از خود پافشاری داشت.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از باز گشت از حج به «مدینه»، چند روزی در این شهر اقامت فرموده بود که جسم مبارک وی ناخوش و بیماری اش شدت یافت و همواره می فرمود:

«ما ازالُ أجدُ ألمَ الطعامِ الذي أكلتُ بخيبر فهذا أوان انقطاع أبهري من ذلك السمِّ»^(۱۹۲)

همواره درد و رنج غذای مسمومی را که در خیبر تناول کردم احساس می کنم و اکنون در اثر این سم آخرین لحظات زندگی را می گذرانم. مسلمانان با دل هایی پراضطراب و نگران و باذهنیتی پر از حیرت و سرگردانی و پرس و جو از سر نوشت روزهای آینده و رسالت آسمانی، دسته دسته به عیادت آن حضرت می آمدند. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) خود، خبروفاتش را به آنان داده و آن ها را به اموری که ضامن ادامه و استمرار روند رسالت الهی و دست یابی به سعادت و موفقیت آنان می گردید، سفارش کرده بود و فرموده بود:

مردم! در آینده ای نه چندان دور به سرعت روح قبض می شود و به آسمان ها بالا می رود، با شما اتمام حجت می کنم آگاه باشید! کتاب خدای عزّ وجلّ و عترت و اهل بیت را میان شما به ودیعه نهادم.

و سپس دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود:

«هذا عليٌّ مع القرآن و القرآن مع عليٍّ، لا يفترقان حتى يردا عليّ الحوض»

اکنون این علی است که همواره با قرآن است و قرآن با او و از یکدیگر جدایی ندارند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

آن حضرت خواست سعی و تلاش خود را کامل گردانده تا زمینه را برای نصب علی به جانشینی پس از خود مهیا سازد بی آنکه قدرت های رقیب و یا توطئه های غرض ورزان و دسیسه کاری های منحرفان او را تحت تأثیر قرار دهد. تمامی تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند بیشترین توجه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در آخرین لحظات عمر مبارکش تدارک سپاهی بود که انبوه مسلمانان از جمله ابوبکر و شخصیت های مهاجر و انصار در آن گرد آمده باشند و أسامة بن زید را به فرماندهی آنان گمارد و آن را به مرزهای شمالی منطقه جزیره العرب اعزام و علی (علیه السلام) را از آن جمع استثناء کرد.

ولی تعدادی از صحابه فرمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را نپسندیدند و از رفتن به جنگ و حضور در سپاه أسامة خود داری و به عذر و بهانه تراشی های واهی پرداختند و در مورد فرماندهی أسامة با زخم زبان به انتقاد پرداخته و غرض ورزانه آن

را مورد اعتراض قرار دادند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) - باوجود همه درد و ناراحتی ها - از خانه بیرون رفت و با آنان سخن گفت و آن ها را به در آمدن زیر پرچم اُسامه تشویق فرمود و با این که حالت ضعف و سستی بر آن بزرگوار عارض گردیده بود، بر راه انداختن آن سپاه و حرکت به سوی هدفش، پافشاری کرد و فرمود: سپاه اُسامه را اعزام کنید، خداوند کسانی را که از سپاه اُسامه سرپیچی کنند مورد لعن خویش قرار دهد. (۱۹۳)

در این جا به رویکردی شگفت آور بر می خوریم و آن این که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با وجود بیماری و آگاهی از نزدیک شدن زمان رحلت خویش، بر ضرورت حرکت سپاه اُسامه به سمت و سوی که خود آن را تعیین فرموده بود، پافشاری و تأکید داشت. بی گمان اگر حضور یکی از نیروهای تحت امر اُسامه در حال وفات نبی اکرم در کنار حضرت اهمیت داشت، قطعاً پیامبر آن شخص را استثناء می کرد.

شگفت آورتر از آن این است که این افراد در اجرای فرمان رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تأخیر نموده و طفره رفتند، گویی ماجرای پشت پرده شکل می گرفت که درگیرودار آن بودند. (۱۹۴)

به نظر می رسد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از تحرکاتی که صحابه انجام می دادند به خوبی پی برده بود که آنان قصد دارند در مورد اهل بیت غائله ایجاد کنند و برای آنان حوادث ناگواری به وجود آورند و در جهت سلب خلافت از آنان، همدست شده اند از این رو، خواست امت خویش را از انحراف مصون و از فتنه و آشوب ها دور نگاه دارد. به همین دلیل تصمیم گرفت برای پا بر جا ساختن ولایت علی(علیه السلام) و جانشینی وی نسبت به خود، دست به تلاشی جدید بزند لذا فرمود:

«إنتونی بالکتف و الدواة أکتبُ الیکم کتاباً لن تضلوا بعده ابداً»;

استخوان کتف و دواتی برایم بیاورید تا برایتان سفارشی بنگارم که پس از آن هرگز به گمراهی دچار نشوید.

۱۹۳. سیره حلبی ۳ / ۳۴.

۱۹۴. آن چه براین گمان تأکید دارد این است که صحابه ای که از حضور در سپاه اُسامه خودداری کردند، از تکرار ماجرای که در غزوه تبوک رخ داد بیمناک بودند، در آن روز رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را در مدینه جانشین خود قرار داد و در پی آن فرمود «نسبت تو به من بسان نسبت هارون به موسی است با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد» و همین امر در دل آنان نسبت به علی(علیه السلام) تردید و حسد ایجاد کرد. آنان پی بردند که این بار قضیه ابعاد دیگری فراتر از مسأله بیرون رفتن با سپاه اُسامه دارد، به ویژه زمانی که دیدند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر بیرون رفتن آن ها تأکید و پافشاری دارد و علی را استثناء کرده و آثار بیماری حضرت شدت یافته است و وضعیت جسمی آن بزرگوار به وخامت گرایید. و در این مرحله حضرت مکرر می فرماید نزدیک است ندای حق را لبیک گویم.

(حاضران) به نزاع پرداختند - در صورتی که در حضور هیچ پیامبری نزاع و کشمکش سزاوار نبود - سپس گفتند: پیامبر چه می خواهد بگوید؟ آیا هذیان می گوید؟ امتحانش کنید و به تکرار این سخنان پرداختند. حضرت فرمود:

مرا به حال خود وانهد، حالتی را که در آن قرار دارم بهتر از چیزی است که مرا به سوی آن فرا می خوانید و سپس آنان را به سه موضوع سفارش کرد و فرمود:

مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید.

مسافران را مانند دوران خودم جایزه بدهید.

راوی در بیان سومین سفارش عمداً سکوت نموده و یا گفت: آن را فراموش کرده ام. (۱۹۵)

نکته

بیشتر مورخان، این حدیث را به همین عبارت در کتب خود یاد آور شده و تنها به ذکر دو سفارش از سفارشات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پرداخته اند و از بیان سفارش سوم خود داری و یا برای کنار آمدن با حاکمانی که پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ردای خلافت را برتن کردند، خود را به فراموشکاری زدند در صورتی که سابقه ندارد یکی از راویان احادیث پیامبر، مطلبی را فراموش کرده و یا بی آنکه آن را تدوین نماید، فرصت را از دست داده باشد، حتی می توان گفت: راویان، نفس های آن حضرت را شماره کرده اند، چگونه باور کردنی است انبوه حاضرانی که پیامبر اکرم آنان را وداع می گوید، سومین سفارش آن بزرگوار را فراموش کرده باشند؟ با این که آنان در انتظار بودند هر کلمه ای که از آن بزرگوار صادر می شود آنان را تسکین دهد و امید به آینده را در دلشان برانگیزاند؟ اگر سفارش سوم آن حضرت تأکید بر سخنان قبلی آن حضرت مبنی بر جانشینی علی (علیه السلام) نبوده هیچ يك از راویان، آن را فراموش نمی کردند و یا خود را به فراموشی نمی زدند. (۱۹۶)

علی (علیه السلام) و پیامبر در آخرین لحظات

۱۹۵. طبقات ابن سعد ۴ / ۶۰، تاریخ طبری ۲ / ۴۳۶ چاپ مؤسسه علمی، کامل ابن اثیر ۲ / ۳۲۰، ارشاد مفید ۱ /

۱۸۴

۱۹۶. سیره الائمه الاثنی عشر، حسنی ۱ / ۲۵۵.

با شدت یافتن بیماری حضرت از هوش رفت، وقتی به هوش آمد فرمود: برادر و یاورم را فراخوانید. مجدداً ضعف بر وجود مقدسش عارض گشت در این لحظات، عایشه، ابو بکر و حفصه، عمر را در جریان امر قرار دادند، همگی نزد پیامبر گرد آمدند، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «از نزدم بروید اگر به شما نیازی داشتم کسی را نزدتان می فرستادم.»^(۱۹۷)

علی (علیه السلام) نزد حضرت فراخوانده شد، زمانی که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک شد، حضرت به وی اشاره ای فرمود و امام (علیه السلام) اندکی خم شد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رازی طولانی با او در میان گذاشت و آن گاه بیماری حضرت شدت یافت و نشانه های احتضار در او پدیدار و زمان خارج شدن روح از پیکر مقدسش فرا رسید، از این رو، به علی (علیه السلام) فرمود:

(علی جان!) سرم را در دامن خود قرار ده، زیرا فرمان الهی رسیده است، هرگاه روح از بدنم مفارقت کرد آن را بادت خود بگیر و بر صورت خویش بکش و آن گاه مرا رو به قبله نما و تجهیز کن و قبل از همه مردم بر بدنم نماز بگذار و تاپیکرم را در خاک نهدن می سازی، از من جدا مشو، و از خدای متعال یاری بخواه.^(۱۹۸)

پیامبر عظیم الشان اسلام پس از آن که رسالت خویش را به بهترین شکل ممکن انجام داد، در حالی که خشنود و مورد خشنودی بود در جوار پروردگار خویش قرار گرفت و پس از خود، مسیر را برای امت روشن ساخت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در تمام لحظات، سایه وار در پی آن حضرت بود و در تمام دوران رسالت مبارکش، چونان شاگردی از آموزگار خود متابعت و پیروی می کرد.

قسمت سوم

بخش نخست

عصر امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

بخش دوم

امام (علیه السلام) در دوران ابوبکر

بخش سوم

امام (علیه السلام) در دوران عمر

بخش چهارم

امام (علیه السلام) در دوران عثمان

بخش نخست

عصر امام علی(علیه السلام)

در سوگ پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در آخرین لحظات زندگانی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) کسی جز علی(علیه السلام) و بنی هاشم پیرامون آن بزرگوار حضور نداشت، مردم از صدای شیون و زاری زنان، متوجه وفات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شدند و پریشان و وحشت زده در مسجد و بیرون آن گرد آمدند و جز گریه و ناله صدایی نمی شنیدند.

مردم در چنین اوضاعی ناگهان شاهد حرکت شگفت آوری از عمر شدند. وی با خارج شدن از محل استقرار جنازه مطهر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با حرکت دادن شمشیری که در دست داشت فریاد می زد و می گفت: برخی از منافقان ادعا می کنند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفته، به خدا سوگند! پیامبر از دنیا نرفته، بلکه مانند موسی بن عمران به پیشگاه خدای خویش رفته است (۱۹۹) و تا زمان ورود ابو بکر (۲۰۰) به خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) عمر هم چنان در تب و تاب بود ابو بکر که وارد خانه پیامبر شد و پارچه از رخسار مبارك رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) کنار زد به سرعت بیرون آمد و گفت: مردم! کسانی که از پیامبر پیروی می کنند، بدانند که وی دنیا را وداع گفته است و آنان که خدا را پرستش می کنند آگاه باشند که ذات مقدس او هرگز نمی میرد و سپس این آیه را تلاوت کرد: (و ما محمدٌ إلا رسولٌ قد خلت من قبله الرُّسل...); (۲۰۱) محمد فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز وجود داشته اند.

آن گاه عمر و ابو بکر و ابو عبیده جراح از خانه ای که پیکر نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن قرار داشت خارج شدند و آن را به علی و خاندان مصیبت زده اش که از شدت اندوه، خود را فراموش کرده بودند، وانهادند. بدین ترتیب، علی(علیه السلام) و خاندانش به تجهیز و نماز و دفن پیکر مطهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پرداختند.

۱۹۹. کامل ابن اثیر ۲ / ۳۲۳.

۲۰۰. نقل شده زمان رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ابو بکر در منطقه «سنح» محلی که يك ميل يا بیشتر با مدینه فاصله دارد، به سر می برده است.

۲۰۱. آل عمران / ۱۴۴.

همزمان با این ماجرا، انصار در سقیفه بنی ساعده برای چاره اندیشی در مسأله جانشینی، گردهمایی تشکیل داده بودند.

انصار و هواداران قریش در سقیفه

به مجرد اطلاع عمر از گردهمایی انصار در سقیفه به خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که ابو بکر در آن جا بود آمد کسی را نزد وی فرستاد تا به او بگوید کاری به تو دارم از خانه بیرون بیا. ابو بکر پاسخ داد من به امور مربوط به تجهیز پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مشغولم. مجدداً کسی را نزد او فرستاد تا به او بگوید هر چه زودتر بیرون بیا حادثه مهمی رخ داده که حضور تو در آن ضروری است.

ابو بکر از خانه خارج شد و نزد عمر رفت و هر دو به اتفاق ابو عبیده و جمعی دیگر به سرعت راهی سقیفه شدند. وقتی بدان جا رسیدند با حضور انصار در انجمن خود روبرو شدند و هنوز گردهمایی آنان پایان نپذیرفته و مردم پراکنده نشده بودند، با ورود این افراد، رنگ از چهره سعد بن عباده پرید و انصار مات و مبهوت شده و سکوتی همراه باشگفتی بر آنان حکمفرما شد. این سه تن آن چنان عمیقانه در گردهمایی انصار نفوذ کردند که گویی به آن چه در دل افراد می گذشت و از انگیزه ها و خواسته های آنان باخبر بودند و از نقاط ضعفی که طی آن انصار بهت زده شدند، به خوبی اطلاع داشتند.

عمر خواست سخن بگوید، ابو بکر او را از آن کار باز داشت، زیرا وی از پرخاشگری و تند خوئی عمر آگاهی داشت و موقعیت، بسیار مهم و آمیخته از حقد و کینه بود و لازم به نظر می رسید در چنین اجتماعی بامهارتی سیاسی و سخنانی ملایم، نخست موقعیت را به دست گرفت تا نوبت درشتی و تندخویی برسد.

ابوبکر باشیوه ای ماهرانه و مناسب، آغاز سخن کرد و با ملاحظت، انصار را مخاطب ساخت و درسرخنان خود هیچ گونه کلمه احساس برانگیزی به کار نبرد و اظهار داشت: ما مهاجران، نخستین افرادی بودیم که پذیرای اسلام شدیم، خاندان ما با فضیلت تر از همه بودند و نقش محوری داشتند و برترین شخصیت ها در جمع ما حضور داشتند و نزدیک ترین خویشاوندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می آییم. و شما انصار برادران دینی ما و شریک در دین و آیین مان هستید، دین خدا را یاری کردید و از خود فداکاری نشان دادید، خداوند به شما پاداش خیر عنایت کند، ما به منزله امیران و شما در

رتبه وزیران قرار دارید، از مشورت با شما خودداری نخواهیم کرد و بدون حضور شما، به سامان امور نمی پردازیم.

حباب بن منذر گفت: ای جماعت انصار! زمام امور خویش را خود به دست گیرید زیرا مردم در سایه قدرت شما زندگی می کنند و کسی جرأت انجام کاری بر خلاف شما را ندارد و قادر نیستند بدون نظر شما دست به عملی بزنند. شما انسان هایی عزتمند و صاحب قدرت بوده و جمعیت انبوهی را تشکیل می دهید، از دلاوری و شجاعت بر خوردارید و مردم، تنها به عملکرد شما می نگرند. از این رو، به اختلاف نپردازید که بدین وسیله کارهای خود را تباه می سازید. اگر مردم بر سخن خود پافشاری کردند، شما امیری تعیین کنید و ما نیز امیری معرفی خواهیم کرد.

عمر گفت: هرگز چنین چیزی ممکن نیست، دو شمشیر در يك غلاف نمی گنجد. به خدا سوگند! عرب ها که پیامبرشان از غیر شماست به زمامداری شما تن در نخواهند داد ولی در مورد زمامداری کسانی که نبوت میان آنان بوده، مخالفتی ندارند پس چه کسی در زمینه حکومت پیامبر با ما به ستیزه بر می خیزد در صورتی که ما دوستداران و نزدیکان آن حضرت به شمار می آییم؟

پس از سخنان عمر حباب بن منذر اظهار داشت: ای جماعت انصار! مراقب کار خود باشید و به سخن این مرد و هوادارانش گوش فرا ندهید که حق شما را در این خصوص ضایع خواهند ساخت، اگر پذیرای زمامداری شما نشدند آنان را از این شهر بیرون برانید زیرا شما به امر خلافت و جانشینی سزاوارتر از دیگرانید، چه این که مردم در سایه شمشیرهای شما پذیرای دین شدند، من پشتوانه مورد اعتماد و پاسدار مطمئن این امر و بچه شیرینی در بیته شیرانم. به خدا سوگند! اگر مایل باشید يك بار دیگر دست به شمشیر برده و آن را از پایه و اساس برمی گردانیم.

در این جا اوضاع بحرانی شد و بیم آن می رفت قضیه به درگیری میان طرفین بینجامد، که ابو عبیده جراح برای جلوگیری از درگیری و جبران شکست، به آرامی انصار را مخاطب ساخت و گفت: ای جماعت انصار! شما نخستین کسانی بودید که پیامبر را یاری کرده و مسلمانان را پناه دادید. بنابر این، خود از نخستین کسانی نباشید که این سنت را تغییر و تبدیل می دهند، سخنان او به آرامی در دل آنان نشست و لحظاتی سکوت بر همه حکمفرما شد.

این بار، بشیر بن سعد فرصت را به سود مهاجران غنیمت شمرد و با حسدی که از سعد بن عباده در دل داشت گفت: ای جماعت انصار! آگاه باشید که محمد از قبیله قریش

است و اینان به پیامبر سزاوارترند. به خدا سوگند! من در این موضوع با آن ها هیچ گونه نزاعی ندارم. آن سه مهاجر (ابو بکر و عمر و ابو عبیده) با استفاده از شکافی که در صفوف انصار پدید آمد هر يك دیگری را برای این کار پیش می انداختند؛ ولی دریافتند در مورد هیچ يك از آنان نص و دلیل شرعی وجود ندارد و از امتیازی برتر از دیگران در جهت شایستگی خلافت، برخوردار نیستند.

ابوبکر در جمع مردم گفت: اکنون عمر و ابو عبیده این جا حاضرند، با هر يك بخواهید می توانید بیعت کنید^(۲۰۲) و بی درنگ عمر به ابو عبیده گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم زیرا تو مورد اعتماد این امت هستی^(۲۰۳) و ابوبکر خطاب به عمر گفت: دستت را بده با تو بیعت نمایم. عمر در پاسخ ابوبکر گفت: تو از من برتری. ابو بکر گفت: ولی تو از من نیرومندتری. عمر در پاسخ وی گفت: در کنار فضیلتی که تو داری نیروی من در اختیار تو خواهد بود، اکنون دستت را بده با تو بیعت کنم^(۲۰۴). به مجرد این که ابوبکر دستش را گشود که عمر و ابو عبیده با او بیعت کنند، بشیر بن سعد (از انصار) با پیشدستی با ابوبکر بیعت نمود. حباب بن منذر بر او بانگ زد و گفت: بشیر! کار ناخوشایند غیر لازمی را انجام دادی آیا به خلافت عموزاده ات حسادت می کردی؟ وقتی اوسیان دیدند بشیر دست به چنین کاری زد و خزرجیان نیز در پی زمامداری سعد بن عباده اند، برخی به بعضی دیگر که اُسید بن حضیر یکی از نقیبان میان آنان حضور داشت، گفتند: به خدا سوگند! اگر برای يك بار نیز خزرجیان زمام امور را به دست گیرند برای همیشه بر شما برتری خواهند یافت بنابراین، بپاخیزید و با ابو بکر بیعت کنید و بدین ترتیب، سعد و خزرجیان با شکست مواجه شده و هواداران اُسید به بیعت با ابو بکر شتافتند^(۲۰۵) و جمعی از انصار اظهار داشتند ما با کسی غیر از علی بیعت نخواهیم کرد^(۲۰۶).

آن گاه اطرافیان ابوبکر و گروهی که اطرافش را گرفته بودند، وی را چونان دامادی همراهی کرده و به مسجد بردند^(۲۰۷) در صورتی که هنوز پیکر مطهر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به خاک سپرده نشده بود. عمر پیشاپیش ابوبکر هروله کنان در حرکت بود

۲۰۲. الامامة والسياسة ۱ / ۱۵، تاریخ طبری ۲ / ۴۵۸، کامل ابن اثیر ۲ / ۳۲۵.

۲۰۳. طبقات کبری ۳ / ۱۸۱.

۲۰۴. تاریخ الخلفاء سیوطی ۷۰.

۲۰۵. کامل ابن اثیر ۲ / ۳۳.

۲۰۶. تاریخ طبری ۲ / ۴۴۳. مؤسسه علمی.

۲۰۷. شرح نهج البلاغه ۶ / ۸.

و به گونه ای با صدای بلند فریاد می زد که از دهانش کف برآمده و هوادارانش او را در میان گرفته بودند و همگی ردای صنعانی بر تن داشتند و برهرکس می گذشتند او را مورد ضرب و شتم قرار داده و جلو می انداختند و دستش را دراز کرده و راضی یا ناراضی به دست ابوبکر می کشیدند. (۲۰۸)

مستند هواداران قریش در سقیفه بر ضد انصار، دو چیز بود:

۱. مهاجران نخستین گروندگان به اسلام اند.

۲. نزدیک ترین خویشاوندان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می آیند.

این سردمداران، در حقیقت با این سخن، خویشان را محکوم ساختند، زیرا اگر واقعاً - آن گونه که آقایان مدعی شدند - خلافت و جانشینی بستگی به سابقه در اسلام و خویشاوندی نزدیک به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) داشت، پس خلافت فقط اختصاص به علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشت چرا که او نخستین گرونده به اسلام بود، به خدا ایمان آورد و رسالت اسلامی را تصدیق نمود و بر اساس پیمان برادری که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز ایجاد عقد برادری بین مهاجران در مکه و مهاجران انصار و میان خود و علی (علیه السلام) در مدینه برقرار کرد، علی (علیه السلام) برادر دینی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و از نظر خویشاوندی پسر عموی آن حضرت به شمار می آمد و بی تردید نزدیک ترین فرد به پیامبر تلقی می شد و در دل او جای داشت.

تحلیل گردهمایی سقیفه

انصار به سرعت راهی سقیفه بنی ساعده شده و کاملاً مخفیانه برای خود گردهمایی تشکیل دادند و سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج را در حال بیماری در آن گردهمایی حاضر نمودند. سعد به فرزندش فرمان داد: از آن جا که به جهت بیماری قادر نیست صدایش را به همه حاضران برساند، هرگاه سخن می گوید، مطالب او را برای مردم تکرار کند، از این رو، سعد سخن می گفت: و فرزندش (قیس) گوش می داد و سپس با صدای بلند آن مطالب را برای مردم بازگو می کرد. سعد خطاب به حاضران گفت:

شما در پذیرش دین الهی پیشی داشته اید و در اسلام از ارج و فضیلتی برخوردارید که هیچ قبیله ای از عرب از آن برخوردار نیست، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سیزده سال میان قوم خود زندگی کرد و آن ها را به پرستش خدا و ترک بت پرستی فراخواند

ولی تعدادی اندک به آن بزرگوار ایمان آوردند تا این که شما را فضیلت و کرامت بخشید و به دین خود اختصاص داد. شما با کسانی که نافرمانی او کردند به شدت برخورد کردید و بیش از دیگران با دشمنانش مبارزه نمودید و آن گاه خداوند در حالی که از شما خشنود بود، روح او را قبض نمود. در این موضوع بایکدیگر متحد و یکپارچه باشید زیرا شما از همه مردم به خلافت سزاوارتر و شایسته‌ترید.

ولی از دیدگاه کسانی که این رخدادها را مورد بررسی قرار می دهند به دلایلی که در ذیل به بیان آن ها خواهیم پرداخت، گردهمایی انصار در آغاز، در جهت اختصاص دادن میراث پیامبر به خود و غصب خلافت از صاحبان اصلی آن تشکیل نشد:

۱. نخبگان انصار نظیر: ابو ایوب انصاری، حذیفه یمانی، براء بن عازب، عبادة بن صامت که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، در این گرد همایی حضور نداشتند.

۲. انصار، سخنان و رهنمودهای پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از جمله «پیشوایان دین از قریش اند» را به خوبی فهمیده و آن ها را به خاطر سپرده بودند و بر آن چه در مورد عترت پاک پیامبر وارد شده بود، آگاهی داشتند و خود، در روز غدیر شاهد بودند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را به جانشینی خویش منصوب کرد و آنان را به پیروی از علی و اهل بیتش، سفارش فرمود ولی به مجرد این که متوجه شدند علی(علیه السلام) در حکومت نقشی کلیدی ندارد گفتند: ما با کسی غیر از علی بیعت نخواهیم کرد.(۲۰۹)

۳. با عنایت به این که هنوز پیکر مطهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به خاک سپرده نشده بود، آیا با عقل سازگار بود که بزرگان قوم در مراسم دفن پیامبر خدا شرکت نکرده و به گردهمایی انتخاب جانشین، سرگرم باشند؟!

۴. می توان گفت گردهمایی انصار به انگیزه تعیین سرنوشت خویش در حکومت جدید تشکیل شد، زیرا آن ها پس از این که اطلاع یافتند قریش بنا دارد تصمیم خود را مبنی بر «عدم جمع بین نبوت و خلافت میان بنی هاشم» عملی سازد، دست به تشکیل چنین گردهمایی زدند و انگیزه آنان از تشکیل جلسه با انگیزه های سران قریش کاملاً متفاوت بود. از سویی، ترس و بیم انصار پس از فتح مکه سابقه دار بود، زیرا از آن بیم داشتند که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از فتح مکه همراه با آنان به مدینه باز نگردد و طبیعی بود که از انزوای سیاسی و اداری نیز وحشت داشته باشند.

اگر قریش تصمیم گرفته بود خلافت را از علی(علیه السلام) که صاحب قانونی آن به شمار می آمد، دور کند بنابر این، نقش انصار که اکثریت مسلمانان را تشکیل داده و در نشر و گسترش اسلام نقش مؤثری داشتند، چه می شد؟!

گردهمایی انصار برای تصمیم گیری نهایی برگزار نشد بلکه تشکیل آن جهت بررسی احتمالاتی که در مسأله جانشینی پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دور از انتظار نبود، انجام پذیرفت. از طرفی تمام انصار بر يك رای نبودند، بلکه در افق آن گردهمایی، اهداف و مقاصد متفاوتی نهان بود، و افراد، خواسته های ضد و نقیضی داشتند. از این رو، می بینیم برخی از آنان در پاسخ سعد بن عباده می گویند: نظر مناسبی دادی و به نیکی سخن گفتی، ما از آن چه تو بپسندی پا فراتر نمی نهیم و زمام امور را به دست تو می سپاریم. سپس از سخن خود برگشتند و گفتند: اگر مهاجران نپذیرند و بگویند ما دوستانان و نزدیکان پیامبریم چه کنیم؟
دسته دیگری به پا خاسته و گفتند: امیری از ما و امیری از شما، سعد بن عباده در پاسخ به این پیشنهاد گفت: این نخستین گام شکست است.^(۲۱۰)

انصار با این عملکرد خویش در حقیقت فرصت سیاسی گرانبهائی مهیا ساختند ولی جناحی که در انتظار دست یابی به قدرت و در این قضیه نفع می بردند از آن بهره برداری کرده و به دور از ارزش ها و احکام اسلام، دروازه گشاد نزاع و کشمکش را گشودند، زیرا در این قضیه، حساب و مصلحت قبیله بر شرع و بر مصلحت رسالت اسلامی، مقدم شد.

عمر در مورد غافلگیر کردن انصار در سقیفه، این گونه عذر تراشی می کند: به خدا سوگند! ما مسأله ای مهم تر از بیعت ابو بکر، نمی دیدیم، بیم داشتیم اگر مردم پراکنده شوند و بیعتی صورت نگیرد، پس از رفتن ما، انصار دست به بیعتی می زدند که ما ناگزیر می بایست بر خلاف میل باطنی خود از آنان پیروی کنیم و یا با آنها از در مخالفت درآییم که در این صورت فتنه و فساد به وجود می آمد...!^(۲۱۱)

بدین گونه، اوضاع سیاسی، وضعیتی پیچیده تر و بغرنج تر به خود گرفت.

خلافت از دیدگاه قریش

۲۱۰ تاریخ طبری ۲ / ۴۴۴، مؤسسه اعلمی حوادث سال ۱۱.
۲۱۱ صحیح بخاری کتاب المحاربین ۶ حدیث ۶۴۴۲، سیره ابن هشام ۴ / ۳۰۸، تاریخ طبری ۲ / ۴۴۷ چاپ مؤسسه اعلمی.

با پیشرفت رسالت اسلامی در مکه و میان قریش، ظهور پیامبری از بنی هاشم آن هم از میان بهترین بلکه برجسته ترین تیره های آن برای قریش قابل تحمل نبود. به همین سبب برای نبرد و مبارزه با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم همدست و در این راستا تمام ابزار جنگ را به کار گرفتند و با انواع تاکتیک های مبارزاتی در برابر آنان ایستادند و در توطئه برضد آن ها به برنامه ریزی و طرح و نقشه پرداختند.

حرکتی را که قریش انجام دادند به جهت علاقه مندی آنان به پرستش بت ها و یا ناخرسندی از رسالت جدید انجام نمی گرفت زیرا در آیین اسلام، احکامی مخالف فطرت سالم وجود نداشت^(۲۱۲) بلکه قریش در این اندیشه بود که ساختار سیاسی حاکمیت خود را بر اساس تقسیم مناصب عزت و سربلندی، به ویژه در جامعه آن روز جزیره العرب که گرایش های قبیله ای بر آن حکمفرما بود، تغییر دهد.

از همین رهگذر قریش نمی خواست تیره بنی هاشم را بر سایر تیره های خود امتیاز بخشیده و از آن ها برتر بداند بلکه بر این تصور بود که بنی هاشم با در اختیار داشتن نبوت و دفاعی که تا پای جان از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) انجام می دهد در پی امتیاز طلبی و یا انگیزه برتری جویی بر همگان است، به همین دلیل بنی هاشم را در شعب به محاصره گذاشته و برای کشتن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دست به توطئه زدند. ولی محاصره و سایر تلاش های آنان در راستای به قتل رساندن پیامبر به شکست انجامید و چرخ عظیم رسالت اسلامی همه قدرت های مخالف را در نوردید و قریش با بی میلی اسلام آورد و بدین ترتیب، از توان و قدرتی که به تواند در برابر نبوت مقاومت کند، برخوردار نبود.

ولی زمانی که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان خدا زمینه را برای جانشینی علی(علیه السلام) و فرزندان وی پس از خود، که بیش از همه به اصول و احکام اسلامی آشنایی داشتند، مهیا فرمود به این دلیل بود که آنان را برتر از سایر پیروان خود می شمرد و به رهبری امت، شایسته تر می دانست این راهکار، گرایش ها و تعصبات قبیله ای و کینه توزی جاهلی را در دل قریش بر انگیخت. از این رو، تصمیم گرفتند از جمع نبوت و خلافت بنی هاشم جلوگیری به عمل آورند زیرا نبوت و خلافت از دیدگاه قریش پادشاهی و حکومت تلقی می شد چنان که ابو سفیان در روز فتح مکه این مطلب

۲۱۲ . روایت شده بسیاری از سران قریش آشکارا با دین اسلام دشمنی می کردند ولی برای شنیدن قرآن پنهانی در جلسات شرکت می کردند.

را صریحاً به ابن عباس گفت و اظهار داشت: پادشاهی برادر زاده ات بالا گرفته است (۲۱۳).

این طرز تفکر بر فضای داغ سیاسی و افسوس لحظات عمر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) حکمفرما بود و آن گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مکرر از رحلت خویش خبر داده بود قریش به خوبی می دانست که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در اثر این بیماری دنیا را وداع خواهد گفت. از سوئی اگر امور در مسیر طبیعی خود حرکت می کرد قطعاً خلافت به علی می رسید. در این جا دار و دسته ای که با بنی هاشم به طور عام و با علی (علیه السلام) به گونه ای خاص دشمنی و مخالفت داشتند، دست به تلاشی زدند که ماجرای سقیفه را به دنبال داشت.

اندیشه و تفکری را که خواهان عدم جمع نبوت و خلافت میان بنی هاشم بود، می توان در گفت و گویی که در دوران خلافت عمر میان وی و ابن عباس رخ داد، یافت: عمر به ابن عباس گفت: می دانی چرا قریش پس از پیامبر، مانع به قدرت رسیدن شما شدند؟

ابن عباس می گوید: من دوست نداشتم به او پاسخ دهم از این رو، به او گفتم: فرضاً اگر من علت آن را ندانم، امیر المؤمنین قطعاً می دانند.

عمر گفت: دلیل آن این است که قریش از جمع نبوت و خلافت میان شما ناخرسند بودند و عقیده داشتند اگر شما به قدرت برسید، بر آن ها جفا روا می دارید، به همین دلیل، قریش خلافت را برای خود برگزید و در این زمینه به نتیجه رسیده و به موفقیت دست یافت. (۲۱۴)

قضیه دیگری که به موضوع سلب خلافت از علی (علیه السلام) ارتباط دارد این است که آن حضرت قریش را در جنگ ها به زانو در آورده بود و عرب ها خون هر فردی را که پیامبر توسط شمشیر علی (علیه السلام) یاد دیگران به زمین ریخته بود، پس از رحلت رسول خدا تنها به علی (علیه السلام) نسبت دادند زیرا در عرف و آداب و رسوم قریش میان هواداران پیامبر کسی جز علی (علیه السلام) دارای این شایستگی نبود که ریختن آن خون ها را به وی نسبت دهند. (۲۱۵)

۲۱۳. شرح نهج البلاغه ۱۷ / ۲۷۲

۲۱۴. مروج الذهب ۲ / ۲۵۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۸۹، دار احیاء التراث العربی، کامل ابن اثیر، ۳ / ۶۳ و ۶۴.

۲۱۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ / ۲۸۳.

کنار زدن امام علی(علیه السلام) از خلافت

با توجه به دلایل زیر ملاحظه خواهیم کرد که در جناح مخالف علی(علیه السلام) برای ربودن خلافت از کف آن بزرگوار، برنامه ریزی دقیقی انجام پذیرفته بود.

۱. مخالفان امام علی (علیه السلام) به مجرد این که از وخامت حال نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) اطلاع یافتند در مدینه ماندند و تصمیم گرفتند به هیچ قیمتی از شهر خارج نشوند. از سویی خود شاهد بودند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن ایام بر سفارش به علی و ضرورت پیروی از او برای سلامت دین و دولت، تأکید فراوان دارد.

۲. آنان همواره در کنار حضرت قرار داشته و از او جدا نمی شدند و تلاش می کردند از هرگونه بیان رسول خدا به عنوان حمایت از ولایت علی(علیه السلام)، جلوگیری به عمل آورند، به همین دلیل با شعاری که عمر سر داد و گفت «حسبنا کتاب الله؛ همان کتاب خدا برای ما کافی است» مجلسی که پیامبر اکرم در آن حضور داشت به هیاهو و جنجال کشیده شد و سپس آن پیامبر معصوم را به سخن گفتن ناشی از شدت درد، متهم ساخت که این سخن، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را آزرده چرا که حضرت بدانان فرمود: «برایم استخوان شانه و دواتی فراهم کنید.» چنین سخنی امکان نداشت بدون سابقه قبلی که در دل برخی از آنان نهان بود، در همه حاضران ایجاد تنفر و تردید نماید و انگیزه ای نیز برای اعتراض آنان وجود نداشت جز این که می خواستند با هیاهو و بلوا رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را از نگارش سفارش خود، باز دارند.

۳. این افراد در ارتباط با موضوع خلافت به سرعت تصمیم گرفتند و با استفاده از فرصت سر گرم بودن امام علی(علیه السلام) و بنی هاشم به انجام مقدمات دفن و خاک سپاری پیکر مطهر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، بیعت را به پایان رساندند. عمر با اطلاع از گردهمایی سقیفه، شخصی را نزد ابوبکر که داخل خانه پیامبر بود فرستاد و از او خواست به ابوبکر بگوید: بیرون بیا، قضیه ای پیش آمده که حضور تو در آن ضرورت دارد و از بیم این که علی(علیه السلام) و یا فرد دیگری از بنی هاشم از موضوع آگاه شود، آن قضیه را فاش نساخت، در غیر این صورت چه دلیلی برای کتمان آن وجود داشت؟ آیا چنین امر مهمی تنها نیازمند حضور ابوبکر بود و مسلمانان و دیگر، کسانی که از ابو بکر و عمر، به اسلام دلسوزتر بودند، نقشی نداشتند؟ چرا عمر شخصاً وارد خانه پیامبر که مردم در آن گرد آمده بودند نشد تا با آنان در این زمینه گفت و گو کند؟

۴ . تلاش کردند انصار را هم چنان بی طرف نگاه دارند و آن ها را با ادعای این که قبیله پیامبر به شمار نمی آیند، از عرصه رقابت سیاسی دور سازند.

۵ . در رعایت ترتیب بیعت، نخست از انصار بیعت گرفتند. زیرا اگر ابتداء با خلیفه جدید بیعت کرده بودند، بیعت آنان از کمترین ارزش واقعی برخوردار نبود و امام علی(علیه السلام) بعدها می توانست برضد قریش اقامه دلیل نماید. و اگر انصار از امام(علیه السلام) هواداری می کردند هیچ کس توان رقابت با آن حضرت را نداشت.

این واقعیت را می توان از نحوه بیعت گرفتن آنان پس از بیرون آمدن از سقیفه، به خوبی دریافت. وقتی مردم در مسجد گرد آمدند، عمر بر آن ها بانگ زد و گفت: چرا گروه گروه دور هم نشستید؟! بپاخیزید و با ابوبکر بیعت کنید، انصار با او بیعت کرده اند. از این رو، عثمان و امویان همراه وی و سعد و عبد الرحمان و بنی زهره بپاخاستند و با ابوبکر دست بیعت دادند.

۶ . عده ای که از خارج شهر مدینه برای پشتیبانی و حمایت از طرف مخالف بنی هاشم، از قبل مهیا شده بودند وارد شهر شدند و سخن عمر که گفت: به مجرد این که چشمم به قبیله «اسلم» افتاد به پیروزی یقین حاصل نمودم، بیانگر همین معناست.^(۲۱۶)

۷ . کوشیدند تا بر اموری که فریب کارانه انجام پذیرفته بود، سرپوش نهند و هر کس که با آن ها به مخالفت بر خیزد او را به آشوبگری و فتنه انگیزی میان مسلمانان، متهم سازند و این واقعیت، طی رخدادهای پیاپی بعدی روشن شد که اگر کسی از بیعت خود داری کرده و با اصول تعیین شده در سقیفه به مخالفت بر خیزد او را از سر راه بردارند.

۸ . از جمله دلایل برنامه ریزی قبلی آن ها این بود که: عثمان بن عفان هنگام نوشتن وصیت ابو بکر، از عمر به عنوان جانشین پس از ابو بکر در وصیت نامه نام برد، در صورتی که ابو بکر به او چنین فرمانی نداده بود و در بیهوشی بسر می برد. بنابراین، عثمان از کجا و چگونه پی برد که عمر جانشین ابو بکر خواهد بود؟

۹ . از این گذشته عمر، عثمان را در جمعی که يك تن از آن ها به خلافت مسلمانان برسد به گونه ای جا زد که قطعا برنده می شد و هر فرد آگاه به تاریخ و آشنای به روند

۲۱۶ . به طبقات ابن سعد ۳ / ۱۴۵ ق / ۲، انساب الاشراف ۱ / ۵۸۹، عقد الفرید ۴ / ۳۴۷، السقیفه والخلافه از عبد الفتاح عبد المقصود ۱۳، السقیفه انقلاب ابيض ماجرای ترور خالد بن سعید بن عاص، و ابن عساکر در حالات سعد بن عباد وکنز العمال ۳ / ۱۳۴ مراجعه شود.

امور و ترکیب شش نفره کاندیداها، قادر بر تجزیه و تحلیل این مسأله است چنان که امام علی(علیه السلام) خود، اوضاع را به روشنی تحلیل فرمود.^(۲۱۷)

۱۰. باتشکیل حکومت زاینده گرد همایی سقیفه، ابوبکر مقام خلافت و ابو عبیده امور بیت المال و عمر پُست قضاوت و داوری را بر عهده گرفتند^(۲۱۸) و مناصب یاد شده در شیوه حکومت داری و دولت، مهم ترین و حساس ترین منصب ها را تشکیل می دهند. چنین ترکیبی در دستگاه دولت و عناصری که به حاکمیت رسیدند اتفاقی به وجود نیامد و جز با برنامه ریزی قبلی چنین قضیه ای عملی نبود.

۱۱. عمر، هنگام مرگ گفت: اگر ابو عبیده زنده بود او را به جانشینی خود بر می گزیدم^(۲۱۹)، آیا واقعاً شایستگی و لیاقت ابو عبیده، عمر را به گفتن این سخن واداشت، هرگز؛ زیرا عمر به خوبی شایستگی زعامت خلافت را در علی(علیه السلام) می دید، با این همه نمی خواست در زمان حیات او و پس از مرگش، زمام امور به دست امام علی (علیه السلام) بیفتد.

۱۲. معاویه، ابو بکر و عمر را به سلب خلافت از علی(علیه السلام) متهم ساخت و گفت: در این راستا به نقشه و برنامه ریزی پرداخته اند چنان که معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابو بکر به این مطلب تصریح کرده می نویسد: من و پدرت به خوبی به فضیلت فرزند ابو طالب آگاهی داشتیم و حق او را بر خود لازم می شمردیم وقتی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دنیا را وداع گفت، پدرت و فاروق «عمر» نخستین کسانی بودند که حق علی را ربودند و با دستوراتش به مخالفت برخاستند. و در این راستا با یکدیگر تبنانی کرده و همدست شدند و سپس او را به بیعت با خود فرا خواندند و حضرت از بیعت با آنان خود داری و مدتی درنگ کرد، ولی آن دو در صدد قتل وی بر آمده و او را به مرگ تهدید کردند.^(۲۲۰)

۱۳. امیر المؤمنین(علیه السلام) (در مورد خلافت ابو بکر) به عمر فرمود: امروز شیری از سینه خلافت بدوش که نیمی از آن به تو برسد، پایه های حکومت وی (ابو بکر) را تحکیم ببخش تا فردا آن را به تو باز گرداند.^(۲۲۱)

۲۱۷ تاریخ طبری ۶۱۸/۲ چاپ مؤسسه علمی، سیره عمر، از ابن جوزی ۳۷، کامل ابن اثیر ۲/ ۴۲۵.

۲۱۸ انساب الاشراف ۵/ ۱۹.

۲۱۹ کامل ابن اثیر ۲/ ۴۲۰.

۲۲۰ مروج الذهب مسعودی ۳/ ۱۹۹، وقعة صفین از نصر بن مزاحم ۱۱۹.

۲۲۱ الامامه والسیاسة ۲۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶/ ۱۱.

۱۴. زهرای مرضیه(علیها السلام) حاکمان به قدرت رسیده را به حزب گرایی سیاسی متصف ساخت که برای جنگ زدن به قدرت و محروم ساختن بنی هاشم از خلافت، در پی نقشه و توطنه اند، آن جا که فرمود:

«فوسمتم غیر ابلکم و اوردمت غیر شربکم...ابتداراً زعمتم خوف الفتنة»؛^(۲۲۲)

(الا في الفتنة سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ)؛

بر غیر شترتان (خلافت) داغ نهادید، رسیدن به قدرت را مرکب سوارى خود قرار دادید، در صورتی که شتر شما نبود، با دست آویز فتنه و آشوب، غصب خلافت کردید «آگاه باشید! خود را در فتنه انداخته و جهنم بر کافران احاطه دارد.

آثار منفی سقیفه

۱. خود سری در تصمیم گیری: شرکت کنندگان در گرد همایی سقیفه سفارشات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را در مورد اهل بیت پاک وی، نادیده گرفتند و به دستورات صریح آن حضرت مبنی بر لزوم پیروی و تمسک به آنان، اهمیت قائل نشدند - فرضاً - اگر از ناحیه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز سخنی در باره خلافت هیچ يك از خاندان آن بزرگوار صادر نشده بود و این خاندان از جنبه اصالت خانوادگی، خویشاوندی با پیامبر و اخلاق، جهاد، علم، عمل، ایمان و یا اخلاص بر دیگران امتیازی نداشته بلکه مانند سایر صحابه به شمار می آمدند، از نظر عقل و شرع و عرف چه مانعی داشت که انجام بیعت را تا پایان مراسم کفن و دفن پیکر مطهر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به تأخیر اندازند؟!^(۲۲۳).

انجام چنین عمل شتاب زده ای از این افراد برای جبران خلائی که در پی وفات رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به وجود آمد، اگر قرار بود بر چیزی دلالت کند قطعاً دلیل بر این بود که باید روایات و یا زمینه سازی های قانونی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد اهل بیت را نادیده گرفت سپس به سرعت در پی به دست گرفتن زمام امور برآمد تا در صورت جریان امور به روال طبیعی، این سفارشات تأثیری بر جای نهد. به همین دلیل عمر در مورد بیعت ابو بکر گفت: بیعت ابو بکر عملی بی تدبیرانه بود،

۲۲۲. فقراتی از خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) در مسجد پیامبر، بحار الانوار ۲۹ / ۲۲۰.

۲۲۳. النص والاجتهاد، در سید شرف الدین ۲۵ چاپ اسوة.

خداوند مسلمانان را از شر آن مصون داشت، به هوش باشید اگر کسی دیگر بار چنین بیعتی انجام دهد او را بکشید. (۲۲۴)

۲. این بیعت در جمع اهل حل و عقد که در به دست آوردن اجماع و نیز مشروعیت انتخاب، شرطی اساسی به شمار می آمد، انجام نپذیرفت، زیرا در سقیفه با طبقه برجسته صحابه نظیر علی (علیه السلام) و عباس و عمار یاسر و سلمان و خزیمه بن ثابت و ابوذر و ابو ایوب انصاری و زبیر بن عوام و طلحه، و ابی بن کعب و بسیاری دیگر، مشورتی صورت نگرفت

۳. در شیوه بیعت گرفتن از مسلمانان، سختگیری و خشونت به کار گرفته شد و بسیاری از مسلمانان به زور وادار به بیعت شدند و تازیانه عمر در راستای اجرا و عملی شدن این بیعت نقش بزرگی ایفا کرد.

۴. مفاهیم انحراف آمیز سقیفه

الف - برتری جویی بر امت که با شعار «چه کسی در حکومت محمد باما به ستیزه بر خواهد خواست؟!» نسبت به مسلمانان، اهانت روا داشتند.

ب - تبدیل معنای نبوت الهی و جانشینی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، به حاکمیتی فامیلی که قدرت و مشروعیت خود را از انتخاب افراد قبیله به دست می آورد نه از دستورات آیین مقدس اسلام.

ج - فرصت دادن به مسلمانان برای طرح تعدد قدرت و رقابت با کسی که خداوند طبق دستورات حکیمانه اش اطاعت وی را بر مردم لازم شمرده و به تمرد واداشتن مردم در برابر حاکم معصومی که به فرمان خدا منصوب شده بود چنان که (در مسأله جانشینی پیامبر) اظهار داشتند: امیری از ما و امیری از شما.

د - گردهمایی سقیفه زمینه مناسبی ایجاد کرد تا وجود امت و آراء آنان نادیده گرفته شود چنان که يك بار دیگر این مسأله در زمان تعیین جانشینی عمر، و بار سوم هنگام مرگ عمر در شورایی که وی بر مسلمانان تحمیل کرد، تجسم یافت.

سقیفه از دیدگاه امام (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) هیچگونه طمعی به دست یابی و تکیه زدن بر مسند خلافت نداشت. تمام سعی و تلاش وی در جهت تحکیم پایه ها و ارکان اسلام و گسترش آن و

سربلندی دین و دینداران و بیان عظمت و سیره و رفتار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و تشویق مردم در جهت پیمودن راه آن بزرگوار انجام می پذیرفت .

امام(علیه السلام) با اشتغال به انجام مقدمات خاکسپاری و نماز و دفن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در اندیشه اش خطور نمی کرد که روزی خلافت از او سلب شود زیرا وی از ناحیه خدا و رسولش شایسته چنین مقامی بود.

ولی آن چه را مردم در دل نهان داشتند با سفارشاتى که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه احد و حنین، بر آن تأکید کرده بود منافات داشت و آرزو و طمع رسیدن به قدرت، آنان را واداشت تا در پی به دست آوری حاکمیتی غیر حق بر آیند. بدین ترتیب، همان گونه که در شدايد و سختی های زمان حیات پیامبر، آن بزرگوار را تنها گذارده و از اطرافش پراکنده شدند این بار نیز بی آن که جنازه مطهرش را به خاک بسپارند، آن را رها ساخته و در پی کسب قدرت بر آمدند.

خبر گرد همایی سقیفه به خانه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که علی(علیه السلام) و بنی هاشم و یاران مخلص و با وفای حضرت پیرامون جسم شریف رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن گرد آمده بودند رسید. عباس عموی پیامبر به علی(علیه السلام) گفت: برادر زاده! دستت را بده تا با تو بیعت کنم، با این کار مردم خواهند گفت که : عموی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باپسر عموی پیامبر بیعت کرده و بدین گونه حتی دو تن از مردم در بیعت با شما مخالفت نخواهند کرد.

امام(علیه السلام) فرمود: «عمو جان! آیا واقعا غیر از من کسی هست که خود را شایسته خلافت بداند.» عباس گفت: خواهی دانست.

البته توطئه هایی که صورت می پذیرفت بر امام(علیه السلام) پوشیده نبود. از این رو، به صراحت به عمویش پاسخ داد: من نمی خواهم چنین بیعتی با من در پشت درهای بسته انجام پذیرد. (۲۲۰)

موضع گیری ابوسفیان

روایت شده، ابو سفیان به در خانه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که علی و عباس در آن حضور داشتند آمد و گفت: چرا خلافت باید در کوچک ترین طایفه قریش قرار گیرد؟! به خدا سوگند! اگر بخواهم شهر مدینه را بر ضد وی (ابوبکر) از سواره و پیاده

پر خواهم کرد. علی(علیه السلام) فرمود: «ابو سفیان! برگرد، تو مدتی طولانی با اسلام و مسلمانان دشمنی کردی ولی نتوانستی هیچ گونه ضرر و زبانی بر آن وارد سازی.»

هم چنین منقول است: پس از بیعت مردم با ابو بکر، ابو سفیان از راه رسید و گفت به خدا سوگند! دود فتنه ای را می بینم که تنها خون آن را فرومی نشاند، ای خاندان عبد مناف! ابو بکر را با شما چه کار؟ علی و عباس آن دو تنی که به ضعف و زبونی کشیده شده اند کجایند؟ و سپس رو به علی(علیه السلام) کرد و گفت: دستت را پیش آر تا با تو بیعت کنم، حضرت از این کار خودداری و ابو سفیان را مورد نکوهش قرار داد و فرمود: تو از این کار جز فتنه و آشوب منظور دیگر نداری و از دیر باز بد خواه اسلام بوده ای، ما به نصیحت تو نیازی نداریم.^(۲۲۶) زمانی که با ابو بکر بیعت صورت گرفت: ابو سفیان گفت: ما را با ابوفصیل چکار؟ خاندان عبد مناف باید زمام امور را به دست گیرند!

به ابو سفیان گفته شد: ابوبکر به پسر و ولایت داده است گفت: به راستی که خویشاوندی رابه جا آورده است^(۲۲۷).

معنای مخالفت ابو سفیان با ما جرای سقیفه، برحق دانستن علی(علیه السلام) و بنی هاشم نبود، بلکه يك حرکت سیاسی ظاهری تلقی می شد که به وسیله آن قصد داشت نسبت به اسلام مکر و حيله انجام دهد و بدان جفا و ستم روا دارد وگرنه ارتباط ابو بکر و ابو سفیان فوق العاده قوی بود^(۲۲۸).

مخالفان سقیفه

در پی آثار و نتایجی که سقیفه به جای نهاد و برندگان آن از شایستگی و لیاقت کافی برای سرپرستی امت بهره مند نبودند طبیعی به نظر می رسید که تعدادی از جناح ها با آن به مخالفت برخیزند که از آن میان به سه گروه می توان اشاره کرد: نخست: جناح انصار؛ که به ایجاد تشکل اسلامی پرداخته و از موقعیت اجتماعی بزرگی برخوردار بودند و در عرصه نامزدی و انتخاب می بایست روی آن ها حساب کرد. این گروه با

۲۲۶. تاریخ طبری ۲ / ۴۴۹، کامل ابن اثیر ۲ / ۳۲۶ چاپ دار الفکر.

۲۲۷. تاریخ طبری ۲ / ۴۴۹ چاپ دار الاعلمی، کامل ابن اثیر ۳۲۶۲.

۲۲۸. نقل شده روزی ابو سفیان از کنار جمعی از مسلمانان از جمله ابوبکر و سلمان و حبیب و بلال عبور کرد، برخی از آن ها گفتند هنوز شمشیرهای خدا گردن این دشمن خدا را قطع نکرده اند؟ ابوبکر با شنیدن این سخن آن هارا مورد نکوهش قرار داد وگفت چرا به بزرگ و رئیس قریش چنین سخنی می گوید؟ و به سرعت خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آمد وی را در جریان سخنی که آن ها گفته بودند قرار داد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در پاسخ او فرمود ابو بکر! شاید تو آن هارا به خشم آورده ای که چنین سخنی را بر زبان آوردند؟ اگر چنین کرده باشی، در حقیقت خدارا خشمگین ساخته ای. صحیح بخاری ۲ / ۳۶۲.

خلیفه و دو همراه وی در سقیفه بنی ساعده به نزاع پرداختند و میان آن‌ها کشمکش به وجود آمد که قضیه به سود قریش تمام شد.

بدین سان، ابوبکر و هوادارانش در برابر انصار از دو جنبه سود بردند:

۱. ریشه دار بودن اندیشه وراثت دینی در ذهن عرب‌ها که بر همین اساس ابوبکر اظهار داشت: قریش خویشاوندان پیامبر و از همه مسلمانان به او نزدیکتر و به جانشینی و حکومت آن حضرت شایسته‌ترند.

۲. شکافی که در صفوف انصار به وجود آمد و عده‌ای در مقام تأیید ابوبکر برآمدند و جمعی با او مخالفت کردند، نتیجه گرایش‌های قبیله‌ای آنان و یا حسد ورزی بعضی نسبت به برخی دیگر تلقی می‌شد و تمایل داشتند خود را به دربار هیئت حاکمه جدید نزدیک و به پست و مقامی دست یابند، چنان‌که این پدیده به روشنی در سخنان اسید بن حضیر در سقیفه هویدا شد، آن‌جا که گفت:

حتی اگر برای یک بار سعد را به امارت برگزینید، خزر جیان همواره بدین کار بر شما برتری می‌جویند و هرگز سهمی برای شما منظور نخواهند کرد. بنابراین بپا خیزید و با ابوبکر بیعت کنید^(۲۲۹).

در حقیقت گردهمایی سقیفه از دو ناحیه، ابوبکر را به قدرت رساند:

۱. به ضعف کشاندن نقش پایگاه مردمی امام علی(علیه السلام); زیرا انصار با کاری که انجام دادند راهی را برگزیدند که بدان‌ها اجازه نمی‌داد پس از سقیفه به جمع یاران امام علی بپیوندند و در مورد خلافت و سزاواری حضرت به آن، وارد عمل شوند.

۲. ابوبکر در گرد همایی انصار به عنوان تنها مدافع حقوق مهاجران عموماً و حقوق قریش به گونه‌ای خاص مطرح گردید، زیرا شرایط برای این کار کاملاً مهیا و مناسب بود و آن دسته از سران مهاجر که اگر در سقیفه حضور داشتند، نتیجه کار بدین‌جا کشیده نمی‌شد، در آن جمع حاضر نبودند.

دوم: جناح امویان و در رأس آن‌ها ابوسفیان که برای دست‌یابی به جایگاهی برجسته در حکومت، دارای مطامع سیاسی بزرگی بودند تا بدین وسیله بخشی از عظمت سیاسی خویش را در جاهلیت بازگردانند و ابوبکر و دار و دسته‌اش طبق شناختی که از سرشت امویان و خواسته‌ها و تمایلات سیاسی و مادی آنان داشتند، با آن‌ها همگرایی نشان دادند. و در این راستا برای ابوبکر چندان مهم نبود تا در مورد برخی از اصول و

مبانی و حقوق شرعی، کوتاه بیاید. به همین دلیل ابوبکر کلیه اموال مسلمانان و اموالی را که ابوسفیان به فرمان رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بابت زکات گرد آورده بود يك جا به ابوسفیان بخشید. و کسانی که در سقیفه برگ برنده ای به دست آورده بودند به مخالفت امویان و تهدیدی که ابو سفیان انجام داد و سخنان هیجان آمیزش و تمایلی که به تأیید امام و بنی هاشم نشان داد، اعتنایی نکردند بلکه ابو بکر و دار و دسته اموی او در کم رنگ ساختن نقش بنی هاشم در حال و آینده، از این موقعیت استفاده کردند و کار های حکومتی را در تعدادی از مراکز مهم دولتی در اختیار امویان قرار دادند.

سوم: جناح هوا دار بنی هاشم و خواص آنان نظیر عمار و سلمان و ابو ذر و مقداد رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و گروه های زیادی از مردم که حق قانونی خلافت را از آن خاندان بنی هاشم می دانستند و طبق فرموده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز غدیر و بر اساس شیوه های سیاسی که با آن آشنایی داشتند، این خاندان را وارثان طبیعی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می آوردند و دلائل واهی و پوچی که طرف های درگیر در سقیفه مطرح می کردند بر این گروه ها تاثیر گذار نبود، زیرا اینان با مشاهده فعالیت های هواداران سقیفه پی بردند که هدف آن ها دست یابی به خواسته های خود و در اختیار گرفتن حکومت و اختصاص دادن آن به خویشان است و این خود، هشداري تلقی می شد که حکومت اسلامی از مسیر صحیح خود خارج و منحرف شده است.

نتایج سقیفه

ابو بکر و دار و دسته اش در برابر انصار و امویان به پیروزی دست یافتند و موقعیت را به عنوان خلیفه مسلمانان به دست گرفتند ولی این پیروزی وی را به تناقض سیاسی روشنی کشاند زیرا تنها پشتوانه و دلیل او در سقیفه تکیه بر اساس خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و به همین دلیل برای رسیدن به زمام داری دینی، مسلك وراثت را پایه نهاد.

ولی بنی هاشم به عنوان جناح مخالف سقیفه، اوضاع سیاسی را دگرگون ساخت و با همان دلایلی که ابو بکر و هوادارانش بر سایر جناح ها چیره شده بودند با ابو بکر به احتجاج پرداخته و اظهار داشتند: اگر قرار است قریش برای دست یابی به خلافت، خود را از سایر عرب نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سزاور تر ببینند، بنی هاشم از سایر قریش سزاورتر به خلافت اند.

امام علی(علیه السلام) با اعلان این مطلب فرمود:

اگر مهاجران به واسطه خویشاوندی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اقامه دلیل می کنند ما قادریم بر ضد مهاجران اقامه دلیل کنیم و اگر دلیل و برهان آن ها در برابر دلایل ما شکست خورد، تنها ما هستیم که قادر بر چنین ادعایی هستیم، در غیر این صورت انصار بر ادعای خود باقی خواهند بود.

این موضوع را عباس در گفت و گوی خود با ابو بکر به وضوح بیان کرد و اظهار داشت: ابو بکر! تو ادعا می کنی و می گویی: ما شجره رسول خدا هستیم. باید بدانی که شما به منزله همسایگان آن درخت هستید و ما شاخه های آن را تشکیل می دهیم.^(۲۳۰) امام علی(علیه السلام) در دل کسانی که در بازی سقیفه به پیروزی دست یافته بودند، منبع ترس و بیم تلقی می شد و در برابر تمایلات و خواسته ها و جاه طلبی های آنان سدّی استوار به شمار می آمد حضرت به خوبی می توانست از وجود سودجویانی که تعداد آن ها اندک نیز نبود و با وزش هر بادی به سویی متمایل می شدند و با هر صدایی همنا می گشتند و آراء و موقعیت های خود را در بازار های سیاسی، ارزان عرضه می کردند، بهره بگیرد و از خمس و غلات مزارع مدینه و در آمد کلان فدک، شکم آن ها را سیر کند، ولی آن حضرت با کمالات انسانی و شخصیتی خود و جایگاه برجسته ای که از آن بر خوردار بود، دست به چنین کاری نزد، از سویی، وی قادر بود در برابر سران سقیفه با استناد به خویشاوندی نزدیک با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که برگ برنده ای در دست او بود دست به فعالیت بزند و بر ضد آن ها اقامه دلیل و حجت نماید چنان که آن بزرگوار در سخن خود به این مطلب اشاره دارد:

«احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة»

پایه استدلال آن ها درختی بود که میوه هایش را تباہ ساختند.

به همین جهت بود که اکثریت مردم نسبت به اهل بیت پیامبر قداست و احترام قائل بودند و این عمل، هیئت حاکمه را در بحران سیاسی دشواری قرار می داد که راه گریزی از آن نداشت، ولی امیر مؤمنان(علیه السلام) برتر از آن بود که دست به چنین اموری بزند، چرا که او مصلحت بزرگ اسلام را بر مصالح شخصی مقدم می داشت. حکومت وقت برای جلوگیری از احتمال حرکت امام(علیه السلام) در این مسیر، بین انتخاب دو راه مردد شد:

نخست: مسأله خویشاوندی را در امر خلافت به هیچ وجه پذیرا نشود و معنای این کار آن بود لباس مشروعیتی که ابوبکر آن را در سقیفه به تن کرده بود، از وی برکنند.

دوم: خود هیئت حاکمه به تناقض گویی می افتاد زیرا آن ها بر اجرای اصل خویشاوندی که در برابر سایر جناح ها عنوان کرده بودند پافشاری داشتند در صورتی که برای بنی هاشم نزدیک ترین خویشاوندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، هیچ گونه حقی در حکومت در نظر نگرفتند و یا اگر حقی منظور می کردند در شرایطی نبود که مخالفت بنی هاشم در رویارویی با حکومت، تلقی شود. بدین ترتیب قدرت حاکم، راه دوم را برگزید. (۲۳۱)

بخش دوم

امام(علیه السلام) در دوران ابوبکر

رویارویی حکومت، بامخالفان

دست یافتگان به حکومت که برای تسلط بر آن تلاش و برنامه ریزی کرده بودند از قدرت، صرف نظر نکردند و بر اصولی که در سقیفه اعلان کرده بودند پابرجا ماندند و با قطع نظر از مشروعیت و یا صحت این قبیل نظریات، با ابزارها و راه های گوناگونی بر همان مواضع پا فشاری نمودند. به همین دلیل ملاحظه می کنیم این گروه، با به کارگیری برخی شیوه ها و حرکت های سیاسی، کوشیدند خاندان پیامبر را به طور کلی از صحنه حکومت کنار نهند و با زور و قدرت به اندیشه و تفکر حامی بنی هاشم، بلکه هر گونه مخالفت احتمالی آینده پایان دهند که در ذیل بدان ها اشاره می شود.

۱ . هیئت حاکمه جدید به مخالفان وانمود کرد که مخالفت آنان با خلیفه جدید، به فتنه و آشوب کشیده خواهد شد و چنین چیزی در اسلام حرام است، البته شرایط نابسامان دولت اسلامی، آن ها را در محکوم ساختن مخالفان کمک می کرد زیرا افزون بر ارتدادی که پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در درون مرزهای دولت نوپای اسلامی به وجود آمده بود، دشمنان خارجی نیز دولت اسلامی را از خارج مورد تهدید قرار می دادند.

۲ . خلیفه و هوادارانش همان گونه که بر ضد سعد بن عباده در سقیفه از شیوه خشونت و زور استفاده کردند همان روش را بر ضد امام علی(علیه السلام) نیز به کار گرفتند. سر سختی و خشونت آنان به حدی رسید که عمر تهدید کرد خانه امام علی(علیه السلام) را هر چند فاطمه زهرا(علیها السلام) در آن حضور داشته باشد به آتش خواهد کشید^(۲۳۲). معنای این کار این بود که دستگاه حکومتی نسبت به فاطمه زهرا(علیها السلام) و هیچ يك از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حرمتی قائل نیست و همین شیوه را در مورد آنان نیز به کار خواهد گرفت .

۳ . ابوبکر و دار و دسته اش، از بیم این که مبادا بنی هاشم به خلافت دست یابند، هیچ يك از آنان را در امور حکومتی شرکت نداد و حتی يك فرمانروا از بنی هاشم را بر وجبی از سرزمین پهناور اسلامی نگمارد (۲۳۳).

۴ . جناح های مخالف بنی هاشم جهت دست یابی به خلافت و بالاترین مرکز حکومت، دست به ایجاد تشکل بزرگ سیاسی زدند تا با خاندان پیامبر به رقابت و دشمنی بپردازند، از این رو، ملاحظه می کنیم که امویان بلند پروازی های سیاسی روشن و گوناگونی داشته و در دوران ابوبکر و عمر، از پُست های بالای حکومتی برخوردار بودند، افزون بر آن، در شورایی که از ترفندهای خلیفه دوم بود، عثمان بن عفان از دیگر رقبای خود، شانس بیشتری برای خلافت داشت.

از ویژگی های این تشکل بزرگ سیاسی، دوام و گستردگی آن بود زیرا ارتباط به شخص خاصی نداشت بلکه در خاندانی بزرگ تجسم می یافت، در نتیجه هیچ گاه شرایط و اوضاع مناسبی مهیا نمی شد که خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بتوانند حد اقل به آسانی به منصب خلافت دست یابند.

۵ . کلیه عناصری را که تمایل به بنی هاشم داشتند از کار بر کنار نمودند. نقل شده ابوبکر، خالد بن سعید بن عاص را از فرماندهی سپاه بر کنار ساخت، در صورتی که خود، او را به فرماندهی منصوب و برای فتح شام گسیل داشته بود. این کار را بدین جهت انجام داد که عمر، گرایش وی به بنی هاشم و تمایل او را به خاندان پیامبر، به ابوبکر گزارش و موضع گیری مخالفی را که خالد پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با آنان داشت به ابوبکر یاد آور شد (۲۳۴).

۶ . توان اقتصادی امام علی (علیه السلام) را از بیم این که مبادا امام (علیه السلام) جهت تبلیغ در مسیر باز گرداندن حق قانونی خود در خلافت از آن بهره بگیرد، به ضعف کشانند به همین دلیل خلیفه، فدک را از زهرا (علیها السلام) مصادره کرد زیرا می دانست هرگاه امیرمؤمنان مردم را به بیعت خود فرا خواند، آن مخدره نسبت به امام (علیه السلام) پشتیبانی قوی به شمار می آید و این در صورتی است که پی برده باشیم جناح های سیاسی، آراء خود را به حکومت فروخته بودند و اگر در این معامله سود بیشتری

۲۳۳ . تاریخ طبری ۲ / ۶۱۸، مروج الذهب در حاشیه تاریخ ابن اثیر ۵ / ۱۳۵.

۲۳۴ . تاریخ طبری ۲ / ۵۸۶، چاپ مؤسسه علمی

عرضه می‌شد، امکان فسخ و بر هم زدن آن معامله وجود داشت و ابوبکر شخصاً مال و دارایی را به عنوان وسیله‌ای برای فریب مردم و کسب آراء آنان به کار گرفته بود.^(۲۳۵) اگر بر این مطلب بیفزاییم که شخصیت حضرت زهرا(علیها السلام) از دیدگاه پیروان امام علی(علیه السلام) خود، دلیلی بر شایستگی امام(علیه السلام) به خلافت، تلقی می‌شد به روشنی در خواهیم یافت که خلیفه در تلاش‌های سیاسی خود کاملاً موفق شد تا موضع زهرا(علیها السلام) حامی و پشتیبان امیرمؤمنان(علیه السلام) را موضعی خنثی جلوه دهد و این موضوع را با ترفندی ماهرانه و غیر مستقیم به مسلمانان فهماند و اظهار داشت: فاطمه نیز يك زن، مانند سایر زنان است و نباید آراء و دعاوی او، حتی در مسأله ناچیزی مانند فدك، به عنوان سند و دلیل مطرح شود تا چه رسد به مسأله مهمی مانند خلافت، زیرا اگر زهرا(علیها السلام) خواستار مزرعه‌ای که حق او نیست، بشود امکان دارد کلیه دولت اسلامی را برای شوهرش مطالبه کند^(۲۳۶) در صورتی که به ادعای صحابه نامزد جانشینی رسول خدا(ص) که زمام امور را به دست گرفتند امیرالمؤمنین هیچ گونه حقی در دولت نداشت.

نقل شده وقتی خلافت ابوبکر پا برجا شد، شخصی را نزد وکیل حضرت زهرا(علیها السلام) فرستاد و او را از فدك بیرون راند و خود بر فدك استیلاء یافت و به حدیثی استناد کرد که غیر از او کسی آن را نقل نکرده بود ابوبکر گفته بود از پیامبر شنیده که می‌فرمود: «ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌نهمیم، آن چه را به ارث می‌گذاریم صدقه خواهد بود.» بنا به این گفته، پیامبر چیزی به ارث نمی‌گذارد و میراثش هر چه باشد مربوط به مسلمانان فقیر و مستمند است!^(۲۳۷)

اعتراض به خلافت سقیفه

صحابه برگزیده و نیک مردانی که در مطالبه حق قانونی خلافت امام علی(علیه السلام) در کنار آن بزرگوار قرار داشتند با صلابت و اطمینان و بی‌پرده و با براهین روشن و دندان شکن و دلایل صریح شرعی و با شیوه‌ای که حاکی از علاقه به حق‌گرایی و حراست دولت اسلامی از انحراف بود به حکومت وقت، اعتراض نمودند.

۲۳۵ . طبقات ابن سعد ۳ / ۱۸۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۳۳ .
۲۳۶ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: (صلی الله علیه وآله وسلم) ۱ / ۲۸۴ چاپ همراه با تحقیق ابو الفضل ابراهیم در این کتاب پاسخ علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی: در جواب ابن الحدید، به همین معنا بوده است.
۲۳۷ . سنن بیهقی ۶ / ۳۰۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۱۸-۲۲۴، دلائل الصدق مظفر

این جمع برگزیده در مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) حضور یافتند و خزیمه بن ثابت، از جمله اصحاب جلیل القدر پیامبر از آن میان بپاخواست و گفت: مردم! آیا بیاد ندارید که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گواهی مرا به تنهایی پذیرفت و نیازی به گواهی دیگری در کنار من ندید، گفتند: آن چه می گویی صحیح است. وی اظهار داشت: پس من گواهی می دهم که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: «اهل بیتم حق و باطل را از یکدیگر جدا می کنند، آنان پیشوایانی هستند که مردم باید از آنان پیروی کنند»؛ من آن چه را می دانستم گفتم و جز این وظیفه ای ندارم شما خود دانید.

عمار یاسر نیز لب به اعتراض گشود و اظهار داشت: ای قریش و ای مسلمانان! اگر می دانید که چه بهتر! و اگر آگاهی ندارید، بدانید که اهل بیت پیامبران به آن حضرت سزاوارتر و به میراث او شایسته تر و به امور دین و مؤمنان آشنا تر و نسبت به ملت و امتش خیر خواه تر از دیگرانند، بنابر این، از پیشوای خود اطاعت کنید، تا قبل از گرفتاری در بند گمراهی و ضعف و زبونی و تفرقه و پراکندگی و دست به گریبان شدن با فتنه و آشوب، حق را به اهلش برگردانید.

آن گاه سهل بن حنیف بپاخواست و اظهار داشت: ای قریشیان! گواهی می دهم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را در مسجد دیدم دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و می فرمود:

مردم! این شخص، علی است که پس از من پیشوای شماست و در زمان حیات و پس از رحلتم وصی من است، او دیون مرا ادا، و به وعده هایم وفا می کند، وی نخستین کسی است که در کنار حوضم با من دیدار خواهد کرد، خوش به حال کسی که از او پیروی نماید و وای بر آن کس که از فرمان او سر پیچی کند و تنهایش بنهد.

سپس ابو هیثم بن تیهان به پاخواست و گفت: گواهی می دهم آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز غدیر خم (علیه السلام) را به مردم معرفی کرد، انصار گفتند: پیامبر علی را به جانشینی خود معرفی نمود و برخی اظهار داشتند: او را معرفی کرد تا مانند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مولا و سرور مردم باشد. در این زمینه بحث به درازا کشید، فردی را خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرستادیم و راز مطلب را از آن بزرگوار جویا شدیم حضرت فرمود:

او (علی) پس از من ولی و سرپرست مؤمنان و خیر خواه ترین مردم به امت من است.

اکنون من به آن چه یاد دارم گواهی می دهم، هر کس خواست ایمان آورد و گرنه کفر بورزد، روز جدایی، میعاد همگان است.

سپس گروه دیگری از جمله ابونذر و ابو ایوب انصاری و عتبة بن ابی لهب و نعمان بن عجلان و سلمان فارسی به پاخاسته و بر ضد هواداران سقیفه اقامه دلیل کردند^(۲۳۸).

بیعت اجباری

خود داری امام(علیه السلام) از بیعت و اقدام عده ای از صحابه جلیل القدری که آشکارا به اعتراض پرداخته و از هیئت حاکمه خواستار واگذاری قدرت و سپردن آن به صاحب اصلی اش شدند، برای حکومت وقت، خطری جدی به حساب می آمد، چراکه در شوراندن احساسات مسلمانان و بسیج و گرد آوری آنان در جمع یاران امیرمؤمنان(علیه السلام) تأثیر فوق العاده بسزایی داشت افزون بر عشایر با ایمانی نظیر قبایل اسد و فزاره^(۲۳۹) و بنی حنیفه که در حومه مدینه می زیستند و نیز دیگر قبایلی که از بیعت با ابوبکر سر بر تافته و از پرداخت زکات، به حکومت جدید که آن را غیر قانونی می دانستند، خودداری کردند و نماز به پای می داشتند و کلیه شعائر دینی را انجام می دادند و در روز غدیر خم شاهد بودند پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برای علی بن ابی طالب(علیه السلام) به عنوان امیر مؤمنان پس از خود، از مردم بیعت گرفت. از این رو، هیئت حاکم تصمیم گرفت به این خطر پایان دهد و این حرکت را با مجبور ساختن رهبر مخالفان، علی بن ابی طالب، به بیعت با ابو بکر، عملی ساخت.

به گفته برخی تاریخ نگاران عمر نزد ابوبکر آمد و بدو گفت: آیا قصد نداری از علی که با توبیعت نکرده، بیعت بگیری؟ تا علی با تو بیعت نکرده نمی توانی دست به هیچ اقدامی بزنی! کسی را برای گرفتن بیعت نزد او بفرست.

همه به این نتیجه رسیدند که امام علی(علیه السلام) را مجبور به بیعت با ابوبکر نمایند، به همین دلیل با اعزام نیروی نظامی خانه حضرت را به محاصره در آوردند و بازور و قلدری، وارد خانه وی شدند^(۲۴۰) و او را به گونه ای غیر شایسته که در شأن فردی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در باره اش فرموده بود

«أنت مئی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدي»

۲۳۸. تاریخ ابو الفدا ۱ / ۱۵۶، خصال صدوق ۴۳۲، احتجاج طبرسی ۱ / ۱۸۶.

۲۳۹. تاریخ طبری ۲ / ۴۷۶ چاپ مؤسسه علمی

۲۴۰. الامامة والسياسة ۳۰، تاریخ طبری ۲ / ۴۴۳.

نبود از خانه خارج ساخته و نزد ابوبکر آوردند و با صدای بلند بر او بانگ زدند: با ابوبکر بیعت کن، امام(علیه السلام) با سخنانی حاکی از اطمینان، بی پروا و شجاعانه پاسخ داد:

من به خلافت، سزاوار تر از شما هستم و با شما بیعت نخواهم کرد، سزاوار تر است شما بامن بیعت کنید چرا که شما با استناد به خویشاوندی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، خلافت را از انصار باز گرفتید و اکنون آن را از ما غصب می کنید! آیا شما در برابر انصار مدعی نشدید که چون پیامبر از شماست بنابراین، به خلافت سزاوار ترید، و بر همین اساس آن ها زمام امور را به دست شما سپردند و خلافت را تسلیم شما نمودند؟ اکنون من با استناد به همان دلیلی که شما با انصار به احتجاج پرداختید، با شما احتجاج می کنم. ما، در زندگی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و پس از رحلتش به آن بزرگوار سزاوار تر از دیگرانیم، اگر به خدا ایمان دارید با ما منصفانه رفتار کنید، در غیر این صورت آگاهانه بر ما جفا روا داشته اید.^(۲۴۱)

امام(علیه السلام) با این موضع گیری صریح از ماهیت سیاسی مستند آنان پرده برداشت. مستندی که این افراد آن را بهانه ای برای رسیدن به قدرت قرار دادند. به همین دلیل آنان چاره ای نداشتند یا تسلیم شوند و یا با آن چه در اندیشه می پروراندند و در دل نهان داشتند بدو پاسخ دهند از این رو، عمر بن خطاب پس از آن که از پاسخ امام(علیه السلام) در ماند، بر آشفت و به زور متوسل شد و به حضرت گفت: تابعت نکنی دست از تو بر نخواهیم داشت، امام(علیه السلام) وی را مورد نکوهش قرار داد و فرمود:

«إحلب حَبْلًا لَكَ شَطْرَهُ، و اشدد له اليوم يردده عليك غدًا، و الله يا عمر! لا أقبل قولك و لا أبايعه»^(۲۴۲)

شیری از سینه خلافت بدوش که نیش از آن تو باشد، امروز پایه های حکومت او (ابوبکر) را تحکیم ببخش تا فردا آن را به تو باز گرداند، عمر! به خدا سوگند! سخن تو را نخواهم پذیرفت و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد».

در این جا امام(علیه السلام) راز تحریکات و جوش و خروش عمر را در مورد بیعت فاش ساخت زیرا عمر بدین منظور که خلافت و امور حکومت پس از ابوبکر، به وی باز گردد، این کار را انجام داد.

ابوبکر از آن بیم داشت که مبدا گردش اوضاع به سود او نباشد و از فرجام خشم امام(علیه السلام) بیمناک بود از این رو، به امام (علیه السلام) گفت: اگر خود نخواهی بیعت کنی

۲۴۱ . الامامة والسياسة ۲۸ .

۲۴۲ . انساب الأشراف ۱ / ۵۸۷، شرح نهج البلاغه ۲ / ۲ - ۵ .

من تو را مجبور نمی‌کنم، سپس برای آرام ساختن و دلجویی از امام، از ابو عبیده جراح خواست با آن حضرت گفت و گو کند. ابو عبیده به امام(علیه السلام)گفت:

عموزاده! شما جوان هستی و این آقایان سالخوردگان فامیل شما تلقی می‌شوند، آن‌ها نسبت به امور، با تجربه‌تر و آشنا تر از شما، من ابوبکر را در امر خلافت از شما توانا تر می‌بینم، وی بیش از شما تحمل بار این مسئولیت را دارد و بدان آگاه تر است، بنابراین خلافت را به ابوبکر تسلیم کن، اگر خداوند به تو عمر طولانی دهد، از جنبه فضل و دین و دانش و درک و سابقه و نسبتت به رسول اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) به خلافت شایسته‌تر و برازنده‌تر هستی(۲۴۳).

فرجام این انحرافات چیزی جز فریب افکار عمومی و تعلل در موضع‌گیری تلقی نمی‌شد و این امور بر امام(علیه السلام) پوشیده نبود بلکه پدیدار شدن آثار انحراف، رنج و نگرانی اش را افزایش داده و او را رنجیده خاطر ساخت و حضرت را واداشت تا مردم را مخاطب قرار داده و آنان را بر اشتباهاتشان آگاه سازد لذا فرمود:

ای گروه مهاجران! خدارا در نظر داشته باشید، خلافت و حکومت محمد را میان عرب از خانه اش خارج نکنید و به خانه‌های خود منتقل نسازید و خاندانش را از جایگاه و حق او میان مردم، کنار ننهید، ای مهاجران به خدا سوگند! ما از همه مردم به رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) سزاوارتریم زیرا ما اهل بیت آن بزرگوار به شمار می‌آئیم و تا آن زمان که میان ما قاری کتاب خدا، و فقیه در دین الهی و افراد آشنای به سنت رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) و امور مردم، که گرفتاری‌های آنان را رفع می‌کنند و میانشان با عدالت رفتار می‌کنند، و جود داشته باشند که به خدا سوگند! و جود دارند، ما از شما به خلافت سزاوارتریم، از هوای نفس پیروی نکنید که از راه خدامحرف و از حق بیشتر فاصله می‌گیرید.(۲۴۴)

روایت شده: حضرت زهرا(علیها السلام) از بیم سوء قصد دشمنان به امام(علیه السلام) دست فرزندانش حسن و حسین را گرفت و برای دفاع از امام(علیه السلام) در پی آن حضرت به راه افتاد همه زنان بنی هاشم آن مخدره را همراهی می‌کردند. حضرت به مسجد رسید و به آنان اعلان داشت اگر امام را رها نکنند آن‌ها را نفرین خواهد کرد و فرمود:

«خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي، خَلُّوا عَنِ بَعْلِي، وَ اللَّهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي وَ لِأَضَعَنَّ قَمِيصَ أَبِي عَلِي رَأْسِي وَ لِأَدْعُونَ عَلَيْكُمْ، فَمَا نَاقَةَ صَالِحٍ بَاكِرْمَ عَلِي اللَّهِ مَنِّي، وَ لَا فَصِيلَهَا بِأَكْرَمِ عَلِي اللَّهِ مِنْ وُلْدِي»؛^(۲۴۵)

دست از پسر عمو و همسر بر دارید و گرنه گیسوی خود را پریشان خواهم کرد و پیراهن پدرم را بر سر می افکنم و شما را نفرین می کنم، ناقه صالح نزد خدا، از من عزیزتر نبود و بچه آن ناقه نزد خدا از فرزندانم عزیزتر نبود.

امام علی(علیه السلام) و پیچیدگی های سقیفه

با همه شگفت انگیزی مواضع امام (علیه السلام)، موضع گیری وی در مورد خلافت پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شگفت آورتر به شمار می آمد، زیرا آیین الهی در هر زمان قهرمانی می طلبد که جان و مال خویش را در راه آن قربانی ساخته و سبب تقویت مکتب گردد و همین اصل علی(علیه السلام) را در «لایلة المبیة» به استقبال مرگ فرستاد و روز هجرت، پیامبر عظیم الشان اسلام را به ساحل نجات رهنمون شد.

در رنج و دشواری هایی که علی(علیه السلام) پس از رحلت برادرش رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با آن ها دست به گریبان بود زمینه قربانی کردن فرزندان حسن و حسین برایش مهیا نبود زیرا اگر امام(علیه السلام) خویشتن را جهت قرار دادن خلافت در مسیری که خود، آن را قانونی می دانست، قربانی می کرد، پس از او کسی برای سر و سامان دادن اوضاع، وجود نداشت و نوادگان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در کودکی از چنان موقعیتی که امام در نظر داشت، برخوردار نبودند.

علی(علیه السلام) در سراسر زندگی، از ولادت در کعبه تا شهادت در مسجد کوفه، در جهت قربانی شدن در راه آرمان خویش در کمال آمادگی قرار داشت. امام(علیه السلام) در حقیقت، موقعیتی را قربانی ساخت که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) وی را بدان منصوب نموده بود. در راستای مصلحت بزرگی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) او را وصی و نگاهبان بر آن مقرر داشت، از زمامداری سیاسی ظاهری صرف نظر کرد. امام(علیه السلام) بر سر چند راهی قرار گرفته بود که پیمودن هر یک از آن ها برایش سخت و دشوار می نمود:

۱. یا می بایست مانند سایر مسلمانان بدون هیچ مانعی با ابوبکر بیعت کند، بلکه با این کار از وجود خویش و منافع شخصی و مصالح آینده اش حفاظت کند و در دستگاه حکومتی جاه و مقامی بیابد و از تکریم و احترام برخوردار باشد و چنین چیزی برای حضرتش ممکن نبود زیرا معنای امضای بیعت و ولایت ابوبکر، مخالفت با دستورات رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تلقی می شد و برای همیشه به انحراف و لایت و امامت، از مسیر اصلی و معنای حقیقی خود می انجامید و تلاش ها و فداکاری هایی که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و امام علی(علیه السلام) در جهت تحکیم ارکان اسلام و پایه های خلافت قانونی مبذول داشته بودند، از میان می رفت و در نتیجه، مجموعه نظام اسلامی به انحراف کشیده می شد.

۲. و یا بسان فردی که خار در چشم و استخوان در گلو دارد، سکوت اختیار کند و بکوشد تا برای حفظ نظام اسلامی و مسلمانان راهی معتدل ببیماید تا باز دهی و آثار و نتایج آن با تأخیر انجام پذیرد.

۳. یا این که امام (علیه السلام) بر ضد خلافت ابوبکر، به جنبشی مسلحانه دست بزند و مردم را به سوی خود فراخواند، اما چنین جنبشی چه نتیجه ای می توانست در بر داشته باشد؟ اینک ما در صدیدیم در پرتو شرایط تاریخی مربوط به آن لحظات دشوار، این موضوع را روشن نماییم.

معمولاً حاکمان و فرمانروایان با اندک مخالفتی که در برابر خود احساس کنند، از قدرت کنار نمی روند و با آشنایی که از این خلفا داریم شدیداً در پی دست یابی به خلافت بودند و معنای این کار این بود که اینان از حکومت جدید شان به دفاع برخوانند خاست. در چنین موقعیتی فوق العاده، با عقل و منطق سازگار بود که سعد بن عباده برای اعلان جنگی دیگر جهت دست یابی به خواسته های سیاسی اش، فرصت را غنیمت بشمرد، زیرا به خوبی می دانیم زمانی که از او در خواست بیعت شد، وی حزب پیروز را به شورش تهدید کرد و گفت: «به خدا سوگند! تا تیر در ترکش دارم مبارزه خواهم کرد و نیزه ام را از خونتان رنگین می سازم و میانتان شمشیر می نهم و همراه با خاندان و هوادارانم با شما خواهم جنگید و اگر جن و انس از شما پیشتیبانی کنند با شما بیعت نخواهم کرد» (۲۴۶)

به گمان قوی، وی تهدید کرد که دست به شورش خواهد زد ولی جرأت نیافت، نخستین فردی باشد که بر روی خلافت موجود تیغ می کشد لذا تنها به تهدید شدید اللحنی که به منزله اعلان جنگ تلقی می شد اکتفا کرد و در انتظار ضعف و آشفتگی اوضاع بود تا به همراه دیگران دست به شمشیر ببرد. البته جا داشت که شورش سعد عملی شود و ترس و بیمش از میان برود و حزب حاکم در نظرش ضعیف جلوه کند زیرا او ندایی قوی را به حمایت از خویش ملاحظه کرد که آشکارا اعلان شورش می کند با این هدف که مهاجران را با قدرت شمشیر از مدینه براند و کار را از سر بگیرد. چنان که حُباب بن مُنذر در گردهمایی سقیفه همین موضوع را از زبان سعد آشکارا بیان کرد.^(۲۴۷)

البته بعد از بیان این ماجرا، تشکلات سیاسی امویان را در مسیر دست یابی به مقام و قدرت و نفوذی که سال های پایانی جاهلیت در مکه از آن برخوردار بودند، نباید فراموش کرد. در آن دوران زمام شهر را در رویارویی با اسلام و حکومت نبوی، ابو سفیان بر عهده داشت ولی اکنون عتاب بن اُسَید بن اُمیّه، فرمانروای بی چون و چرای آن سامان به شمار می آمد.

با بررسی اوضاع و شرایط تاریخی آن زمان^(۲۴۸)، ملاحظه می کنیم وقتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دنیا را وداع گفت و خبر رحلت آن بزرگوار به مکه رسید، عتاب بن اُسَید بن ابو العاص بن اُمیّه که از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمانروای آن دیار بود متواری و مخفی شد و اوضاع شهر متزلزل شد و مردمش در آستانه ارتداد قرار گرفتند. هر چند دلایل برگشتن آن ها از دین قانع کننده نیست و آن گونه که برخی پژوهشگران قائلند دلیل این واپسگرایی دینی این نبود که آنان پیروزی خویش را در پیروزی ابوبکر و پیروزی بر مردم مدینه ببینند، زیرا خلافت ابوبکر در همان روز رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) سر و سامان یافت، و به گمان قوی خبر مربوط به خلافت، همزمان با خبر وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به مردم مکه رسید بلکه سبب این ماجرا این بود که: عتاب بن اُسَید در انتظار اتخاذ موضع سیاسی خاندان خویش بود، به همین دلیل متواری و مخفی شد و بدین وسیله اوضاع را آشفته ساخت تا دریابد چنانچه خشم ابو سفیان فرونشسته و از اوضاع راضی است و با حاکمان به نتایجی رسیده که به

۲۴۷. تاریخ طبری ۲ / ۴۵۹، در ماجرای سقیفه حباب بن منذر گفت به خدا سوگند! اگر شما بخواهید کار را از سر می گیریم

۲۴۸. کامل ابن اثیر ۳ / ۱۲۳، خبر وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) زمانی که فرمانروایی مکه را عتاب بن اُسَید بن ابو العاص بن امیه عهده دار بود، بدان جا رسد.

سود خاندان اموی باشد يك بار ديگر در انظار مردم ظاهر شود و امور را به مسير اصلی خود باز گرداند. (۲۴۹)

بنابر این، در آن برهه، بين شخصیت های اموی ارتباطات سیاسی کاملاً برقرار و این معنا بیانگر قدرتی بود که خود را در آن سوی گفته های ابوسفیان پنهان کرده بود، زیرا وقتی ابوسفیان بر ابوبکر و هوادارانش خشمگین شد گفت: دود فتنه ای را مشاهده می کنم که جز خون چیزی آن را فرو نمی نشاند و در مورد علی (علیه السلام) و عباس عموی وی گفت: سوگند به آن که جانم در دست اوست، از آن دو پشتیبانی خواهم کرد. (۲۵۰)

امویان در ایجاد بلوا و شورش و کودتا کاملاً آمادگی داشتند و زمانی که از علی(علیه السلام)خواستند رهبری مخالفان را بر عهده گیرد حضرت به روشنی این معناراً دریافت و به خوبی می دانست که به حمایت و پشتیبانی آنان نمی توان اطمینان کرد بلکه قصد دارند از طریق آن حضرت به اهداف خود دست یابند. از این رو، امام(علیه السلام)درخواست آن ها را نپذیرفت و انتظار می رفت در شرائط و اوضاعی که نظاره گر دشمنی و خصومت احزاب بودند، سر از اطاعت برتابند و از سویی در جهت حفظ مصالح خود، به قدرت زمامداران حاکم نیز مطمئن نبودند و معنای پراکندگی و جدایی آنان همین بود که از دین برگردند و مکه از مدینه جدا شود.

بنابراین، در آن شرایط، نهضت علوی اعلان مخالفتی خونین به شمار می آمد که در پی آن قطعاً مخالفت های خونبار دیگری با انگیزه های مختلف صورت می پذیرفت و زمینه برای فرصت طلبی آشوب گران و منافقان فراهم می گشت.

آن شرایط رنج بار، به علی(علیه السلام) اجازه نمی داد به تنهایی رویاروی قدرت حاکم بایستد بلکه جناح ها با اهداف و انگیزه های گوناگونی بایکدیگر در گیر می شدند و نظام اسلامی در همان لحظاتی که باید مسلمانان پیرامون رهبری یکپارچه ای گرد آیند و تمام توان خود را صرف مراقبت از فتنه و شورش های بر آمده از آن شرایط، نمایند، به تباهی و سقوط کشیده می شد. (۲۵۱).

۲۴۹. تاریخ طبری ۲ / ۴۴۹ وقتی خلیفه اول معاویه پسر ابو سفیان را به فرمانروایی رساند، جوش و خروش ابو سفیان فرو نشست و گفت ابوبکر حق خویشاوندی اش را ادا کرد خداوند ارتباط خویشاوندی ابوبکر را قطع نکند.

۲۵۰. تاریخ طبری ۲ / ۴۴۹.

۲۵۱. فدک فی التاريخ، از شهید صدر ۱۰۲. ۱۰۵.

از این رو، امام علی(علیه السلام) می بایست راه میانه ای را برگزیند تا بتواند بیشترین مقدار ممکن از اهداف الهی را که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) او را مأمور اجرای آن ها قرار داده بود، عملی سازد.

از همین جا پی می بریم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دو روش و یا یک شیوه دو مرحله ای برای امام علی(علیه السلام) در نظر گرفت که نخستین مرحله آن منصوب کردن وی به عنوان پیشوای قانونی و جانشین رسمی خود بود که آن را صریحا اعلان داشت و از مسلمانان برای آن حضرت بیعت گرفت و روز غدیر، بر حاضران و غایبان، اتمام حجت نمود.

پیامبر اکرم به عنوان رهبری سیاسی و کار آزموده، بصیرت و دور اندیشی و علاقمندی خود به امت و ارتباط همیشگی خود را به جهان غیب و دانش الهی که دین اسلام را آخرین آیین مقرر داشت که همه اهداف رسالت های الهی بر اساس آن تحقق پذیر می باشد، به تاریخ و همه معاصران خود به اثبات رساند؛ از این رهگذر و نیز از این جنبه که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به خوبی می دانست که آگاهی مردم از رسالت اسلامی در عصر آن حضرت تا چه پایه است و تا چه اندازه محور ارزش های رسالتند و اینکه طبیعت جامعه ای تازه مسلمان و پذیرای دولت رسول خدا در بردارنده تعصبات و آداب و رسوم جاهلی است که ریشه کن ساختن آن ها به سرعت و با شیوه های تربیتی کوتاه مدت، دشوار به نظر می رسد؛ و دیگر اموری که در شرایط موجود پیرامون پیامبر اکرم و دولت آن حضرت برای اهل نظر قابل درک است، هر پژوهشگری وجود برنامه ریزی دراز مدتی را ضروری می بیند که بتواند در بلند مدت، ضامن اجرای اهداف بزرگ رسالت باشد، زیرا پس از نگرشی خاص به شیوه هایی که جامعه را دستخوش تغییر می کرد، دست یابی به نتایجی مورد انتظار، از روند حرکت رسالت در آن برهه و جامعه، آن هم در کوتاه مدت، کاری محال و یا دشوار به نظر می رسید.

بنابراین پس از روگردانی امت یا عدم تسلیم آنان در برابر دستورات پیامبر در مرحله دوم باید صبر و پایداری از خود نشان داد و در سایه دولت اسلامی نوپا به برنامه ریزی عملی دقیق در جهت کارهای تربیتی بنیادین پرداخت تا شرایط لازم برای به

دست گرفتن زمام امور و اجرای آن برنامه ها، مهیا شود و کلیه اهداف ممکن، برای اجرای صحیح و پسندیده این آیین جاودان، تحقق یابد.

امام علی(علیه السلام) و گرد آوری قرآن

روایات صحیح متفقند که امام علی(علیه السلام) پس از تجهیز پیکر پاک نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاک سپاری آن حضرت، در خانه خود به گرد آوری و تنظیم آیات قرآن به ترتیب نزول آن ها پرداخت، این آیات قبلاً به صورت لوح و نوشتارهایی پراکنده موجود بودند.

از امام صادق(علیه السلام) روایت شده که: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به امام علی(علیه السلام) فرمود: ای علی! قرآن که روی مصحف و حریر و کاغذ به نگارش در آمده پشت بستر من قرار دارد آن را برگزین و گرد آوری نمایم و آن گونه که یهودیان تورات را تباہ ساختند، قرآن را به تباہی نکشانید و علی(علیه السلام) کار خود را آغاز و قرآن را در پارچه زرد رنگی گرد آورد.^(۲۰۲)

نیز منقول است: امام علی(علیه السلام) هنگام وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با جفایی که از مردم دید سوگند یاد کرد تا قرآن را گرد نیاورده ردایش را بدوش نهد، به همین دلیل برای گردآوری قرآن سه روز در خانه نشست.^(۲۰۳)

روایت شده: امام علی(علیه السلام) مدتی از مردم کناره گرفت تا قرآن را گرد آوری نمود و سپس ردای خویش بردوش نهاد و نزد مخالفان خود که در مسجد اجتماع کرده بودند، رفت. وسط جمعیت که رسید قرآن را در جمع آن ها بر زمین نهاد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» وَ هَذَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَنَا الْعِثْرَةُ^(۲۰۴)»

(رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:) من میان شما امانتی به ودیعه نهادم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد، آن امانت کتاب خدا و عترت و اهل بیت منند» اکنون این کتاب خداست و من عترت آن حضرت به شمار می آیم» و بدانان فرمود: «لِنَلِّمُوا غَدًا إِيَّاكُمْ عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (با شما اتمام حجت کردم) تا فردا نگویند ما از این موضوع بی خبر بودیم.

۲۰۲ . مناقب ابن شهر آشوب ۲ / ۴۱، فتح الباری ۱۰ / ۳۸۶، اتقان سیوطی ۱ / ۵۱.

۲۰۳ . فهرست ابن ندیم ۳۰.

۲۰۴ . مناقب ابن شهر آشوب ۲ / ۴۱.

سپس فرمود:

روز رستاخیز نگویید شما را به یاری خود فرا نخواندم و حق خویش را برایتان یاد آوری ننمودم و

شمارا به کتاب خدا از فاتحه الکتاب تا پایان آن دعوت نکردم. (۲۰۵)

عمر در پاسخ امام(علیه السلام) گفت: اگر تو قرآنی در اختیار داری ما نیز نظیر آن را داریم و نیازی به تو و قرآنت نداریم.

آن چه مسلم است امام(علیه السلام) به گرد آوری آیات قرآن بسنده نکرد و بر اساس ترتیب نزول، به تنظیم آن ها پرداخت و به آیات عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و امر و نهی و آداب و سنن آن اشاره کرد و اسباب نزول آن را بیان داشت و ۶۰ نوع علوم قرآنی را املاء فرمود و برای هر يك مثالی ویژه آن ذکر نمود. امام(علیه السلام) با این کار بزرگ توانست یکی از مهم ترین اصول و ارکان اسلام را حراست نماید و اندیشه مسلمانان را به سمت و سوی تحقیق و بررسی علوم سرشار قرآنی، سوق دهد، تا قرآن به سرچشمه اصلی اندیشه و منبع مستقیمی که انسانیت، نیازهای زندگی خود را از آن دریافت می کند، مبدل گردد.

امیرمؤمنان(علیه السلام) از شایستگی چنین کاری بر خوردار بود زیرا خود فرمود:

هر آیه ای که بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد، آنرا برایم قرائت کرد و بر من املاء نمود و من آن را با دستخط خود نگاهشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدای عز وجل خواست فهم آن را به من بیاموزد، از آن پس نه آیه ای از کتاب خدای عز وجل را فراموش کردم و نه دانشی را که حضرت بر من املاء نمود بلکه آن را یادداشت کردم، هر گونه حلال و حرام و امر و نهی و هر اطاعت و معصیت گذشته و آینده را به من آموخت و آن را حفظ نمودم و حتی يك حرف آن را فراموش نکردم. (۲۰۶)

در دوران ابوبکر

امام علی (علیه السلام) فرمود:

به خدا! هر گز در این اندیشه نبودم و به خاطر من نیز خطور نمی کرد که عرب پس از پیامبر امر خلافت و رهبری را از اهل بیت او سلب و به دیگری واگذارند و آن را از من دور سازند، تنها چیزی که سبب نگرانی من شد اجتماع مردم گرداگرد ابوبکر بود تا با او بیعت کنند، دست روی

۲۰۵. کتاب سلیم بن قیس ۳۲ چاپ مؤسسه بعثت.

۲۰۶. کفایة الطالب کنجی ۱۹۹، اتقان سیوطی ۲/ ۱۸۷، بحار الانوار ۹۲ / ۹۹.

دست گذاردم، تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام باز گشته و قصد دارند دین پیامبر را به نابودی بکشانند، از این رو، ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم باید شاهد نابودی و جدایی و تفرقه در اسلام باشم که مصیبت آن برایم به مراتب از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود، چرا که چنین خلافتی بهره دوران کوتاه زندگی دنیاست و مانند سرابی تمام شدنی و یابۀ ابرهایی از هم پاشیده می ماند لذا برای دفع این حوادث بپاخاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و استوار گردید. (۲۰۷)

با وجود کلیه رخدادهایی که پس از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در فضایی آکنده از کینه توزی و دور از واقعیت و در غیر مسیری که باید مسلمانان می پیمودند، به وقوع پیوست، باز علی (علیه السلام) این واقعیت را فراموش نکرد که وصی بر این امت و مسؤل اجرای احکام رسالت اسلامی است

بیعت با ابو بکر مستقیماً حق امام (علیه السلام) را در اداره امور امت سلب و او را ناگزیر به کناره گیری ساخت، سفارشات پیامبر اسلام در مورد امام (علیه السلام) و پیمانی که رسول اکرم به دستور خدا برای حراست امت و تأکید فراوان بر جلوگیری از پراکندگی و تباهی رسالت و جامعه اسلامی از امیرمؤمنان (علیه السلام) گرفت، آن حضرت را برترین سبب مدافع از موجودیت اسلام در تمامی عرصه ها قرار دارد.

از همین رهگذر امام علی (علیه السلام) از هر موقعیتی استفاده می کرد و در هر موردی که سران دولت به مسأله دشواری برمی خوردند به تشریح ارکان دین می پرداخت و میان امتی که هنوز آیین الهی در روح و جانیشان رسوخ نکرده بود، به ارائه نقطه نظرات صحیح خویش اقدام می کرد، به همین دلیل امام (علیه السلام) چه در دوران ابوبکر و چه برهه بعدی حکومت خلفاء در امور زندگی مسلمانان، معیار قضاوت و داوری و صدور فتوا، به شمار می آمد.

علی (علیه السلام) به همراه صحابه برگزیده ای که در رنج و دشواری هایش یاور او بودند، به دفاع از مدینه پرداخت تا از هجوم واپس گرایان از اسلام جلوگیری به عمل آورد.

وصیت ابوبکر به عمر

امام علی(علیه السلام) همواره مورد جفا و ستم قرار گرفت و حقش را از او دور ساختند، وی از درجا زدن خلافت و به ضعف گراییدن رسالت رنج می برد و راهی جز شکیبایی نمی یافت و صبر و برد باری می کرد و نیک می اندیشید وی در خطبه خود معروف به شفقشقیه از حزن و اندوه و دردهایش پرده برمی دارد و می فرماید:

به خدا سوگند! ابوبکر ردای خلافت را به تن کرد و به خوبی می دانست نقش من در گردش حکومت اسلامی چونان محور سنگ آسیاست.

او آگاهی داشت سیل ها و چشمه های علم و فضیلت از دامن کوهسار وجود من جاری است. و مرغان دور پرواز اندیشه ها، به افکار بلندم دسترسی ندارند، من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود از آن بر گرفتم در حالی که در این اندیشه بودم آیا با دست تنها بپاخیزم و حق خود و مردم را بستانم و یا در آن محیط پر خفقانی که پدید آورده بودند صبر پیشه کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده و جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین لحظات زندگی به رنج وامی داشت.

سرانجام، بردباری و صبر را به عقل و خرد نزدیک تر دیدم از این رو، شکیبایی ورزیدم ولی به کسی می ماندم که چشمش پر از خاشاک و استخوان راه گلویش را گرفته و با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت می برند.

تا اولی جان سپرد و پس از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد، شگفتا! او که در زمان حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند و او را از خلافت معذور دارند، اکنون خود هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری کابین بست! شگفت آورتر این که هر دو از خلافت به نوبت بهره گرفتند!

به هر حال آن را در اختیار کسی قرار دادند که وجودش سراسر خشونت و سختگیری و اشتباه کاری و پوزش طلبی بود.^(۲۰۸)

دوران ابوبکر چندان به طول نینجامید و به بیماری دچار شد و در بستر مرگ افتاد تصمیم گرفت پس از خود، خلافت را به عمر بسپارد، ولی بسیاری از مهاجران و انصار لب به اعتراض گشودند و ناراحتی خود را از این تصمیم ابراز داشتند زیرا آن ها از اخلاق خشن و بد رفتاری عمر با مردم به خوبی آگاه بودند.^(۲۰۹)

ولی ابوبکر بر تصمیم خود پافشاری کرد و عثمان بن عفان را به تنهایی خواست تا وصیت او را مبنی بر جانشینی عمر، بنگارد و بدو گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، این سفارش ابوبکر بن ابو قحافه به مسلمانان است، اما بعد... این را گفت و از هوش

۲۰۸. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲۰۹. الامامة والسياسة ۳۶ تاریخ طبری ۲ / ۶۱۸ و ۶۱۹ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۲ / ۴۲۰

رفت، عثمان خود، در این فاصله نوشت: من عمر بن خطاب را به جانشینی خود بر شما بر گزیدم و اذعان دارم در خیرخواهی شما دریغ نکرده ام، سپس ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت: آن چه را نوشته ای برایم بخوان. عثمان نوشته اش را برای وی خواند ابو بکر تکبیر گفت و اظهار داشت: به نظر می رسد ترسیدی اگر من در این بیهوشی از دنیا بروم مردم به اختلاف بیفتند؟

عثمان پاسخ داد: آری،

ابو بکر گفت: خدا به تو پاداش خیر عنایت کند (۲۶۰)

ایرادات وصیت ابوبکر

امام علی(علیه السلام) به دلایلی که بر می شمردیم از نحوه عملکرد ابوبکر ناخرسند بود:
۱. ابوبکر برای تعیین سر نوشت خلافت، باهیچ يك از مسلمانان جز عبد الرحمان بن عوف و عثمان بن عفان مشورت نکرد، زیرا آن ها کاملاً آگاه بودند که ابوبکر تمایل دارد عمر را پس از خود جانشین قرار دهد. از سویی ابوبکر بیم آن داشت که مبادا برخی از صحابه دور اندیش و مخلص، او را از گزینش عمر منصرف کنند.

۲. ابوبکر بر، کنار نهادن امام علی(علیه السلام) از صحنه سیاسی و مسأله تعیین سرنوشت خلافت پافشاری نمود در این خصوص با آن حضرت مشورت نکرد، در صورتی که ابوبکر در حل مسائل دشوار خود به حضرت متوسل می شد و یا تنها دیدگاه ها و نظرات امام(علیه السلام) بود که در خلافت عمر، خیر خواهانه و لغزش ناپذیر به شمار می آمد.

۳. ابوبکر، عمر را با گفتن این جمله که : عمر بن خطاب را جانشین خود بر شما قرار دادم، گوش به فرمان او بوده و از وی اطاعت کنید، بر مسلمانان تحمیل کرد، گویی وی در زندگی و پس از مرگ بر مردم قیمومت داشت با این که آثار خشم و غضب را در چهره بسیاری از صحابه مشاهده می کرد.

۴. وی در ادعایش مبنی بر پیمودن راه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) خود را به تناقض گویی گرفتار ساخت، زیرا وی مدعی بود که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در

مورد خلافت پس از خود، به کسی سفارشی نکرده، در صورتی که ملاحظه می‌کنیم خود، رفیقش عمر را به جانشینی برمی‌گزیند^(۲۶۱).

۵. ابوبکر حکومت را برای بنی امیه که منشأ آن همه رنج و بدبختی برای اسلام و مسلمانان بودند، فراهم ساخت به این نحو که آنان را در امر خلافت به طمع انداخت و برای دست یابی به آن تشویق کرد و به عثمان گفت: اگر عمر نبود، دست از تو بر نمی‌داشتم^(۲۶۲). ابوبکر می‌دانست عثمان فردی احساساتی و متمایل به بنی امیه است و آن‌ها را به قدرت خواهد رساند و همین‌گونه نیز اتفاق افتاد.

۲۶۱. شگفت آور است وقتی ابوبکر به هوش می‌آید به نوشته عثمان در مورد تعیین جانشین پس از خود گوش فرا می‌دهد و می‌گوید به نظر می‌رسد، ترسیدی اگر من در این بیهوشی از دنیا بروم، مردم به اختلاف افتند، و عثمان در پاسخ می‌گوید آری، چگونه ممکن است او و عثمان از اختلاف مردم بیمناک باشند ولی پیامبر حکیم خدا، از اختلاف امتش بیمناک نباشد؟! دلیل آن این بود که آشکارا اعلان کرده بودند پیامبر کسی را به جانشینی خود تعیین نکرده است... اف بر آن ها چگونه دآوری می‌کنند؟! بلکه می‌بینیم عمر، در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از نوشتن سفارش حضرت جلوگیری می‌کند ولی اینک در حالی که در مجلس نشسته و چویدستی در دست دارد و «شدید» غلام ابوبکر که نوشتار مربوط به جانشینی عمر را به دست دارد، او را همراهی می‌کند. عمر می‌گوید مردم! به سخن جانشین رسول خدا گوش فرا دهید و از فرمانش اطاعت کنید وی می‌گوید من بهترین فرد را بر شما حاکمیت ندادم. طبری ۱ / ۲۱۳۸ چاپ اروپا. آیا میان این دو دیدگاه، تناقض به چشم نمی‌خورد؟! آیا این کار جز توطئه بر ضد برنامه ریزی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) معنایی داشت؟! ۲۶۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۶۴.

بخش سوم

امام(علیه السلام) در دوران عمر(۲۶۳)

ابوبکر، مسند خلافت را برای عمر بن خطاب مهیا ساخت و او به آسانی و بدون زحمت و بی هیچ گونه مخالفتی از ناحیه سران مهاجر و انصار، بر آن تکیه زد و زمام حکومت را با قدرت به دست گرفت و اداره امور مردم را با خشونت عهده دار شد تا آن جا که بزرگان صحابه نیز از اصطکاک با او پرهیز و خودداری می کردند و جاهلیت قریش با به دست آوردن پیروزی سیاسی دیگری، خط و مشی خود را ادامه داده تا هیچ گونه حقی برای بنی هاشم قائل نشوند و عمر، این روند را کاملاً تحکیم بخشید.

ولی امیرمؤمنان(علیه السلام) پس از مشاهده عملکرد قدرت حاکم و سرسختی و پافشاری زمامداران نا آگاه آن بر انحراف مسیر خلافت، به باز پس گیری حق غصب شده خود نپرداخت و خود، در نقش انسانی خیرخواه و امین، خلیفه جدید را یاری داد، امام(علیه السلام) با درک این مسئولیت مهم و بزرگ، امین بر سلامت رسالت و امت به شمار می آمد، آن بزرگوار با تلاش خود به قدر امکان در جهت حیات عمومی جامعه سهیم بود و در راستای آموزش احکام دین و آگاهی دادن و بینش و قضاوت و داوری به گونه ای گسترده تر از نقشی که در دوران ابوبکر داشت، انجام وظیفه نمود زیرا ضرورت، چنین اقتضایی داشت از سویی با گسترش قلمرو سرزمین اسلامی رخدادهای تازه و غیر منتظره ای به وجود آمده بود که خلیفه جدید و تمام صحابه همفکرش از حل آن ها عاجز و ناتوان ماندند و جز از ناحیه فردی که خدا او را از گناه و اشتباه مصون داشته بود، راه حلی برای آن ها نمی یافت. از این رو، عمر حقیرانه در برابر امیرالمؤمنین(علیه السلام) می ایستاد و به نظرات او احترام قائل می شد و حکم و فرمان او را به اجرا در می آورد به نحوی که نقل شده وی مکرر و در موارد بسیار دشوار می گفت: خداوند مرا به مشکلی که ابو الحسن در کنارم نباشد، گرفتار نسازد(۲۶۴).

۲۶۳ . عمر بن خطاب در جمادی الآخر سال (۱۳) هجری به خلافت رسید.

۲۶۴ . أسد الغایه ۴ / ۲۲ ، التهذیب ۷ / ۲۹۶ ، تاریخ دمشق ۳ / ۳۹ حدیث ۱۰۷۱ ، ریاض النضره ۲ / ۱۹۷ ، کنز العمال

روایت شده، عمر خواست زن دیوانه ای را به اتهام زنا سنگسار کند که امام(علیه السلام) داوری عمر را مردود و حدیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به وی یاد آور شد که... «قلم از سه گروه برداشته شده: دیوانه تا زمانی که بهبودی یابد، انسانی که به خواب رفته تا بیدار شود و کودک تا خوب و بد را تشخیص دهد» در این جا عمر گفت: اگر علی نبود، عمر به هلاکت رسیده بود. (۲۶۵)

نموداری از رفتار عمر (۲۶۶)

۱. وی بادرشتی و خشونت با مردم رفتار می کرد و با اعمال زور و قلدری به گونه ای عمل می نمود که بیگانه و خودی از او بیمناک و ترسان بودند. از جمله موارد رفتار خشونت آمیز عمر می توان به ماجرای زن بارداری که جهت پریشی نزد او آمد و از شدت بیم، بچه ساقط کرد و به سرگذشت وی با جبهه و رفتار خشنی که با او داشت نیز می توان اشاره کرد که همین رفتار، سبب شد جبهه از دین برگردد و به سرزمین روم بگریزد. (۲۶۷)

۲. در پرداخت بیت المال، میان مسلمانان مساوات قائل نشده و بر اساس روش و شیوه ای که نه تنها از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و قرآن مورد تأیید نبود، بلکه جنبه ای تعصب آمیز داشت، (۲۶۸) میان آنان تفاوت قائل شد و همین عمل در دوره های بعدی آثاری چون پدید آمدن فاصله طبقاتی را در پی داشت، برای این کار، نسب شناسان به تدوین و گردآوری نسب ها و اصل و تبار قبایل پرداختند که این عمل، خشم و غضب و نفرت و عیب جویی غیر عرب را نسبت به اعراب، همراه داشت و با این شیوه، نسبت به سیره و روش نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و روش رفیقش ابوبکر نیز به مخالفت پرداخت و در روزهای پایانی حکومتش، وقتی ثروت های کلانی را در اختیار بسیاری از صحابه دید و موجب ناخرسندی اش شد، از عملکرد خود پشیمان گشت و گفت: اگر آن چه را اکنون می بینم قبلاً بدان پی برده بودم، اضافه اموال و دارایی ثروتمندان را می ستاندم و به فقرا و مستمندان بر می گرداندم. (۲۶۹)

۲۶۵. تذکرة الخواص ۸۷ کفایة الطالب ۹۶، فضائل الخمسة من الصحاح الستة ۲ / ۳۰۹.

۲۶۶. به کتاب نض و اجتهاد سید شرف الدین ۱۴۸ مراجعه شود.

۲۶۷. طبقات کبری ۳ / ۲۸۵، تاریخ طبری ۳ / ۲۹۱، عقد الفرید ۲ / ۵۶.

۲۶۸. تاریخ طبری ۳ / ۲۹۱ و ۲۹۲.

۲۶۹. شرح نهج البلاغه ۹ / ۲۹.

۳. او در انتخاب کار گزاران و فرمانروایان، بر پایه مبانی اسلامی که در خدمت کیان حکومت اسلامی بوده و حافظ نظام امت تلقی می شد واقع گرایی به خرج نداد، بلکه افرادی را به کار گمارد که به فساد و بی توجهی به دین معروف بودند و با این عملکرد خویش، بر دور ساختن تمام کسانی که به نحوی به خلافت منسوب بودند از پیرامون امام علی(علیه السلام) و صحابه جلیل القدری که در کنار آن حضرت حضور داشتند، از خود پافشاری نشان داد. (۲۷۰)

۴. معاویه را از حسابرسی و نظارتی که آن را در مورد سایر فرمانروایانش به شدت اعمال می کرد استثناء نمود و او را به خود و انهاد تا سال های طولانی به دلخواه خویش عمل کند و همین کار معاویه را بر طغیان و سرکشی و استقلالش در شام در عصر عثمان یاری داد چنان که از عثمان نقل شده در توجیه کارهای معاویه گفت: وی پادشاه عرب است. (۲۷۱)

مصیبت شورا

اگر سقیفه و بیعت ابوبکر - به گفته عمر - عملی بی تدبیرانه به شمار می آمد و خداوند مسلمانان را از شر آن نگاه داشت باید گفت شورا، آشوب و بلوایی به مراتب سخت تر و در مسیر حرکت رسالت اسلامی انحرافی بزرگ تر به شمار می آمد. در حقیقت، مسلمانان در این شورا به آزمونی دشوار گرفتار آمدند که برایشان فتنه ها و دردها در پی داشت و بلا و بدبختی های فراوانی برای آنان به بار آورد و در ورطه مشکل بزرگی دچار شان ساخت، زیرا در جهت کنار نهادن امام علی از حکومت و سپردن زمام امور به دست افراد منحرف بی آن که مورد نکوهش وجدان قرار گیرند، و یا علاقه ای به سر نوشت امت داشته باشند، توطئه ها به صورت علنی و آشکار، پدیدار شد.

وقتی عمر در پی زخم هایی که برداشته بود از زندگی مأیوس شد و به مرگ خود یقین حاصل کرد به او گفته شد: برای خود جانشینی بر ما بگمار.

گفت: به خدا سوگند! من در زندگی و مرگ نتوانستم شما را آن گونه که باید به حق رهنمون شوم و سپس اظهار داشت: اگر من برای خود جانشینی برگزینم به این دلیل است، فردی که - ابوبکر - بهتر از من بود نیز این کار را انجام داد و اگر از آن بگذرم

۲۷۰. شیخ المصیره ابو هریره ۸۴

۲۷۱. المستدرک علی الصحیحین ۴ / ۴۷۹، کنز العمال ۶ / ۲۹.

برای این است، آن که از من برتر بود - پیامبر - نیز چنین کرد^(۲۷۲) و سپس در فقدان برخی افرادی که در طریق رسیدن به خلافت با او تشریک مساعی داشتند، اظهار تأسف کرد و گفت: اگر ابو عبیده حیات داشت او را جانشین خود می ساختم زیرا وی امین بود و اگر سالم غلام ابوحنیفه زنده بود، او را جانشین خویش قرار می دادم زیرا وی شدیداً دوستدار خدا بود.

به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین! برای خود جانشینی تعیین کن؛ گفت: تصمیم داشتم پس از سخن گفتن با شما، در این زمینه بیندیشم و کسی را که از همه شما سزاوارتر است به جانشینی خود برگزینم تا شما را به حق رهنمون سازد - و به امام علی(علیه السلام) اشاره کرد - ولی وقتی از هوش رفتم در خواب دیدم مردی وارد باغی که خود درختانش را کاشته بود، شد و کلیه میوه های نارس و رسیده آن را چید و جمع آوری کرد سپس زیر پای خود قرار داد دانستم که خداوند بر کار خود چیره است و روح عمر را قبض خواهد کرد از این رو، من قصد دارم گروهی را که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مژده بهشت به آنان داده در زندگی و پس از مرگ بر شما بگمارم آنان عبارتند از: علی، عثمان، عبد الرحمن، سعد، زبیر بن عوام و طلحة بن عبید الله، این جمع باید یکی از خود را به خلافت برگزینند و در این صورت همه باید از او پشتیبانی و حمایت کنند.^(۲۷۳)

عمر دستور داد: آن شش تن را در محلی نگاه دارند تا در سه روز، یکی از خود را برگزینند و کسی را که با اکثریت و یا با گروهی که عبد الرحمن بن عوف در آن است، به مخالفت برخیزد، گردن بزنند و فرمان داد صهیب رومی سه روز با مردم نماز بگزارد تا مسلمانان خلیفه ای برای خویش تعیین کنند و از بزرگان انصار خواست بی آن که نقشی در این ماجرا داشته باشند، در آن محل حضور یابند^(۲۷۴)

وقتی اعضای شورا نزد عمر حاضر شدند، وی به گونه ای نکوهش آمیز آنان را مورد انتقاد قرار داد. در این سخنان دلالتی بر راهنمایی و ارشاد صحیح به چشم نمی خورد تا در راستای انتخابی که بتواند مسلمانان را از بحران موجود خارج کند، آنان را یاری دهد.

وی گفت: ای سعد به خدا سوگند: تو با این که مرد جنگی، ولی به جهت درشت خویی و خشونتت تو را به جانشینی خود بر نمی گزینم، ای عبدالرحمان! تو فرعون این

۲۷۲ . الامامة والسياسة ۴۱ . قبلا ملاحظه کردید که به گفته آقایان پیامبر جانشین تعیین نکرد... در صورتی که آن

حضرت جانشین خود را به طور مکرر، در یوم الانذار و غدیر خم و دیگر موارد، معین فرموده بود.

۲۷۳ . تاریخ طبری ۳ / ۲۹۳ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۳ / ۶۶ .

۲۷۴ . تاریخ طبری ۳ / ۲۹۴.....، طبقات ابن سعد ۳ / ۲۶۱، الامامة والسياسة ۴۲، کامل ابن اثیر ۳ / ۶۸

امتی، ای زبیر! تو هر گاه خرسند باشی به افراد با ایمان می مانی، ولی خشمی چون کافران داری و طلحه را به خاطر کینه توزی و تکبرش^(۲۷۵) به این کار انتخاب نخواهم کرد، اگر او به خلافت برسد، انگشترش را در انگشت همسرش می کند. و تو عثمان! به جهت حزب گرایی و طرفداری از فامیل و خاندانت تو را به این کار بر نمی گزینم وای علی! تو را به خاطر علاقه ای که به خلافت داری برای این کار انتخاب نمی کنم ولی تو از همه سزاوارتری و اگر به خلافت برسی مردم را به حق آشکار و راه راست، رهنمون می گردی.^(۲۷۶)

ایرادات شورا

نظام شورایی که عمر آن را بنیان نهاد، عاری از صحت بود و در روند حرکت آن تناقض دیده می شد، و در آن اموری را ملاحظه می کنیم که این نظام را از دقت و واقع گرایی دور می سازد، به عنوان مثال:

۱. نامزدهای شورا طبق موازین انتخابات، به امتیاز برتر، دست نیافتند زیرا مردم در امر کاندیدا کردن و انتخابات، شرکت نداشتند، به همین دلیل اطلاق شورا بر این نظام سخنی گزاف است، چون در این (به اصطلاح) شورا تنها يك تن برای جمعی کاندیدا شده بود تا وی را بر امت تحمیل کنند، از این جا بود که عمر باتهدید به قتل و زور اسلحه، آنان را به گردهمایی و تعیین يك تن از میان خود فراخواند.

۲. ترکیب شخصیت ها و طرز تفکرات اعضای شورا با یکدیگر متفاوت بود و هر يك نظر شخصی خود را اعلان می کرد. بنابراین، چگونه ممکن بود رأی آنان بیانگر رأی امت باشد؟ از طرفی پس از شورا، اختلافاتی میان آنان بروز کرد که تفرقه و پراکندگی مسلمانان را به دنبال داشت.^(۲۷۷)

۳. عمر در گزینش اعضای شورا، خود به تناقض گویی گرفتار شد زیرا او در سقیفه مدعی شده بود که خلافت مربوط به قریش است و بر آن پافشاری کرده بود، در

۲۷۵. طبق نقل عمر از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) این افراد چگونه اهل بهشت اند در صورتی که عبد الرحمان، فرعون این امت است و طلحه کینه توز و متکبر است و زبیر در حالت خشنودی مؤمن، و در حالت خشم، چون کافران است؟

۲۷۶. الامامة والسياسة ۴۳.

۲۷۷. انساب الاشراف ۵ / ۵۷، تذکره الخواص ۵۷، النص والاجتهاد ۱۶۸.

صورتی که ملاحظه می کنیم وی در این جا در آرزوی حیات و زندگی «سالم» غلام آزاد شده ابوحذیفه است تا او را به جانشینی خویش برگزیند.

از سویی او اعضای شورا را با این ادعا که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آنان خرسند بوده و یا اهل بهشت اند، از میان دیگر صحابه گزینش کرد ولی ناسزاهایی را به آنان نسبت داد که با رضایت پیامبر از آن ها و باکسانی که اهل بهشت اند همخوانی نداشت. پس از آن عمر به صهیب فرمان داد سه روز با مردم نماز بگزارد، چون به نظر وی نماز گزاردن با مردم ارتباطی به خلافت نداشت و از لوازم آن به شمار نمی آمد، ولی همین شخص که روز سقیفه جهت به خلافت رسیدن ابوبکر به مبارزه پرداخت، نماز مورد ادعایش نخستین دلیل او در شایستگی ابوبکر به خلافت، تلقی می شد.

۴. عمر خواست علی (علیه السلام) را به جانشینی برگزیند زیرا وی مردم را به راه صحیح و روشن رهنمون می شد ولی به سبب رؤیایی که دید از جانشینی امام (علیه السلام) منصرف شد گویی وی با این کار خواست در مقام و منزلت و شایستگی امام (علیه السلام) خدشه وارد سازد.

۵. عمر گفت: دوست ندارم مسئولیت خلافت را در زندگی و پس از مرگ بر عهده گیرم، ولی خود از این امت بزرگ، تنها شش تن را معین و با این عمل، خود را مسلط بر امت و مقدرات آن هانشان داد.

۶. به نظر می رسید گزینش اعضای شورا از قبل به گونه ای طراحی شده بود تا به احتمال قوی، خلافت به عثمان برسد نه به امام علی (علیه السلام) که از ناحیه خدا و رسول او شایستگی پیشوایی مردم را دارا بود، کاندیدا کردن طلحه برای شوراندن کینه توزی های قبیله تیم، انجام پذیرفت، زیرا امام (علیه السلام) در دوران خلافت ابوبکر، رقیب و مخالف او به شمار می آمد و اکنون نیز با طلحه کاندیدای جدید خلافت در رقابت بود و نامزدی عثمان به جهت تثبیت کینه توزی های بنی امیه و بر انگیزتن احساس قدرت خواهی و جاه طلبی آنان صورت پذیرفت و کاندیدا ساختن عبد الرحمان و سعد به جهت گشودن جبهه سیاسی جدیدی برای رقابت با امام (علیه السلام) عملی گشت زیرا این افراد از تیره بنی زهره بوده و بابنی امیه خویشی داشتند و بدیهی بود که اگر عثمان با امام (علیه السلام) به رقابت می پرداخت، این افراد به عثمان تمایل نشان می دادند.

۷. عمر فرمان داد در صورتی که اعضای شورا به توافقی دست نیافته و یا مخالفتی سر زد و بر آن پافشاری کردند، آن ها را از دم تیغ بگذرانند چگونه می توان

بین سخن عمر و بین این گفته اش که: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در حال خشنودی از این صحابه رحلت فرمود، جمع کرد؟ آیا مخالفت با نظریه عمر، موجب کشتن صحابه می شود؟^(۲۷۸)

گفت و گوی ابن عباس و عمر

نقل شده: میان عمر و ابن عباس در مورد خلافت، گفت و گویی رخ داد. عمر به ابن عباس گفت: به خدا سوگند! پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پسر عمویت (علی) از همه مردم به خلافت سزاوار تر است، ولی ما به دو دلیل از او بیمناکیم.

ابن عباس گفت: امیرالمؤمنین! آن دو مورد چیست؟

عمر گفت: یکی جوانی او و دیگری علاقه وی به خاندان عبدالمطلب. در یکی از مجالس عمر بن خطاب که عده ای از جمله عبد الله بن عباس حضور داشتند، عمر به ابن عباس گفت: ابن عباس! آیا می دانی چرا قریش شمارا از خلافت کنار نهاد؟

ابن عباس گفت: خیر.

عمر گفت: ولی من می دانم.

ابن عباس گفت: به چه دلیل؟

عمر گفت: برای این که قریش ناراضی بود نبوت و خلافت هر دو در دست شما باشد و بدین وسیله در حق مردم جفا روا دارید. از این رو، در کار خود اندیشید و فردی را که خود می خواست برگزید و در این راستا به موفقیت دست یافت.

ابن عباس پاسخ داد: اگر در این زمینه سخنی بگویم آیا امیرالمؤمنین از من خشمگین نمی شود؟ عمر او را امان داد و گفت هرچه می خواهی بگو.

ابن عباس گفت: این که شما می گویی قریش کراهت داشته و ناراضی بوده. (بدان که) خدای متعال در مورد افراد ناراضی فرموده است: «این بدان جهت است که از آن چه خداوند نازل کرده کراهت داشتند. از این رو، خدای سبحان اعمالشان را نابود ساخت.»^(۲۷۹)

ولی شما عنوان کردی که ما جفا روا می داشتیم. (بدان) اگر ما به وسیله خلافت، اهل جفا و ستم بودیم، در مورد خویشاوندی به پیامبر که (به مراتب مهم تر بود) جفا و ستم روا می داشتیم، ولی (آگاه باش) ما مردمی هستیم که اخلاقمان از خلق نکوی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) است که خداوند درباره اش فرمود: تو (پیامبر) از اخلاق بسیار

پسندیده ای برخورداری. (۲۸۰) و نیز فرمود: بامؤمنان فروتنی کن (۲۸۱).

اما گفتی: قریش، فردی را که خود می خواستند برگزیدند.. (توجه داشته باش) خدای متعال فرمود: پروردگار تو هرچه را بخواهد می آفریند و آنان حق اختیار ندارند. (۲۸۲)

امیر المؤمنین! (از این آیات) پی بردی که خداوند هر که را خود خواست از بندگانش برگزید و اگر قریش طبق گزینش الهی برای خود پیشوایی برگزیده باشند قطعاً به موفقیت دست یافته است.

عمر اندکی اندیشید و سپس گفت: ابن عباس آرام باش، دل های شما همواره در باره قریش خیانت روا داشته و کینه ورزیده است و تمام شدنی نیز نیست.

ابن عباس گفت: امیر المؤمنین! آرام باش، فریب و خیانت را به دل های بنی هاشم نسبت مده، زیرا قلب های آنان از قلب پیامبر به شمار آمده و خداوند آن ها را پاکیزه و پیراسته گردانده است آنان خاندانی اند که خداوند در مورد شان فرموده است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (۲۸۳)

خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پیراسته گرداند.

سپس ابن عباس خطاب به عمر اظهار داشت: گفتی حقد و کینه، کسی که حقدش

غصب شده و آن را در دست دیگری می بیند، چگونه حقد و کینه نوزد؟

عمر به خشم آمد و فریاد زد - ولی ناگهان در این لحظه چیزی به یادش آمد که همواره آن را نهان می داشت - ابن عباس! سخنان شگفت آوری می گویی! در مورد تو خبری به من رسیده که دوست ندارم تو را در جریان آن قرار دهم تا بدین وسیله جاه و منزلت و ارزش و اعتبار خویش را نزد من از دست دهی.

ابن عباس اظهار داشت: ممکن است امیر المؤمنین بگویند آن موضوع چیست؟ مرا از آن آگاه ساز، اگر واقعاً آن موضوع سخن بیهوده ای باشد، مطمئن باش فردی نظیر من بیهوده گویی را از خود دور می سازد و اگر سخن حقی است بنابر این، به واسطه آن از مقام و مرتبه ام نزد تو کاسته نمی شود.

عمر گفت: به من خبر رسیده تو همواره می گویی: خلافت از سر حسد و جور و

ستم از ما گرفته شد.

ابن عباس بی آنکه از جای خود حرکت کند بی درنگ در پاسخ گفت: آری، از سر حسد این کار را انجام دادند و حضرت آدم نیز مورد حسد ابلیس قرار گرفت و از بهشت رانده شد، در حق ما نیز جور و ستم روا داشتند. ای امیرالمؤمنین! تو به خوبی می دانی خلافت حق کیست؟ آیا عرب بر غیر عرب و قریش بر سایر عرب، (بر سر خلافت) به خویشاوندی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) استناد نکردند؟ اگر این گونه باشد، ما از قریش و غیر قریش به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سزاوارتریم.

عمر گفت: ابن عباس! از من دور شو. هنگامی دید ابن عباس به پاخاسته بیرون رود، ترسید مبادا در مورد او نوعی بی احترامی تلقی شود، شتابزده و با مهربانی به او گفت: ابن عباس! من حقوق تو را در حکومت رعایت خواهم کرد. ابن عباس متوجه او شد و با جدیت به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! من از ناحیه رسول خدا بر تو و همه مسلمانان حق دارم، هرکس این حقوق را رعایت کرد، حق خویش را رعایت کرده و هرکس آن را تباه سازد، حق خود را به تباهی کشانده است. (۲۸۴)

شورا از دیدگاه امام (علیه السلام)

با موضع گیری عمر و کاندید کردن امام (علیه السلام) به عنوان یکی از اعضای شورا، حزن و اندوه به دل امام (علیه السلام) راه یافت و به یقین دانست که حیلۀ ای در کار است تا او را از خلافت کنار نهند و حکومت اسلامی را از مسیر صحیح منحرف سازند. به مجرد این که امام (علیه السلام) از نزد عمر خارج شد عمویش عباس با او دیدار کرد و امام (علیه السلام) بآپیشدستی به او فرمود: «عمو جان خلافت از ما به دیگران رسید.»

عباس گفت: از کجا دانستی؟

علی (علیه السلام) فرمود: به این دلیل که در این جمع عثمان قرین و همطراز من شد، عمر در جمع (اعضای شورا) گفت: شماها باید طرفدار اکثریت باشید، اگر هر دو تن از اعضا، يك تن را برگزیدند، به جمعی که عبد الرحمان بن عوف در آن است در آیین زیرا سعد باپسر عمویش عبد الرحمان مخالفت نمی کند و عبد الرحمان نیز داماد عثمان است و بایکدیگر اختلافی ندارند، با این وصف یا عبد الرحمان باعثمان بیعت

می کند و خلافت را بدو می سپارد و یا بر عکس، (عمو جان) بنا بر این اگر فرضاً دو تن باقیمانده نیز با من موافق باشند، سودی به حال من نخواهد داشت^(۲۸۵)

امام(علیه السلام) به خوبی قضیه را دریافت و بدین ترتیب، با تبانی عثمان و عبد الرحمان، خلافت به عثمان رسید. نقل شده که: سعد وقاص، حق خویش را در شورا به پسر عمویش عبد الرحمان بخشید و طلحه نیز به عثمان تمایل نشان داد و حقش را به او واگذارد و تنها زبیر باقی مانده بود که به سود امام از حق خود گذشت در این جا عبدالرحمان می بایست یا امام و یا عثمان را بر گزیند؛ عمار به عبدالرحمان گفت: اگر می خواهی مسلمانان دچار اختلاف نشوند، با علی بیعت کن و ابن ابی سرح نیز به او یاد آور شد اگر می خواهی قریش به اختلاف نیفتند، با عثمان بیعت نما و بدین سان، خلافت در مسیر ناصحیحی قرار گرفت و نشانه های انحراف که آتش تعصب و حزب گرایی، آن ها را دامن می زد، پدیدار گشت .

به هر حال عبد الرحمان بیعت خود را به شرط عمل به کتاب و سنت پیامبر و شیوه ابوبکر و عمر بر امام(علیه السلام) عرضه کرد و حضرت مبنای عملکرد آن دو را پذیرا نشد، ولی عثمان آن را پذیرفت و بدین ترتیب، عبد الرحمان با او بیعت کرد و امام(علیه السلام) خطاب به عبد الرحمان فرمود:

آن را برای همیشه به او بخشیدی، این نخستین باری نیست که در آن بر ما جفا روا داشتید، ما صبر و بردباری پیشه می کنیم و در آن چه شما توصیف می کنید، از خدا یاری می طلبیم.^(۲۸۶)
به خدا سوگند! تو این کار را انجام دادی و از آن همان خواسته ای را داشتی که رفیقان از دوستش داشت خداوند بین شما جدایی بیندازد.^(۲۸۷)

سپس امام(علیه السلام) متوجه مردم شد تا اشتباه مکرر آن ها را در مسأله خلافت و نیز دیدگاه خویش را در سرنوشت رسالت اسلامی برایشان تشریح کند لذا فرمود:

مردم! شما به خوبی آگاهید که من از همه به خلافت سزاوارترم و اینک کار به جایی رسیده که خود می ببینید، به خدا سوگند! تازمانی که اوضاع مسلمانان سامان نیابد و به غیر از من بر کسی جور و ستم نشود، هم چنان خاموش خواهم ماند، این کار را بدین جهت انجام می دهم که به اجر و پاداش دست یابم و از زر و زیورهایی که شما برای به دست آوردن آن ها در رقابتید، دوری ورزیده باشم.^(۲۸۸)

۲۸۵ . تاریخ طبری ۵ / ۲۲۶ .

۲۸۶ . تاریخ طبری ۳ / ۲۹۷ چاپ مؤسسه علمی

۲۸۷ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۱۸۸ .

۲۸۸ . نهج البلاغه خطبه ۷۴، چاپ صبحی صالح.

امام(علیه السلام) همراه با سایر اعضا وارد شورا شد و به خوبی آگاه بود که امور به او باز خواهد گشت، ورود امام(علیه السلام) به شورا بدین جهت بود که تناقض گویی عمر و دار و دسته اش را پدیدار سازد، زیرا عمر هنگام وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) جمع خلافت و نبوت را در يك خاندان روا نمی دانست، ولی اکنون امام(علیه السلام) را کاندیدای خلافت کرده بود.

از امیر المؤمنین(علیه السلام) روایت شده که فرمود:

ولی اکنون من در شورای آنان شرکت می جویم زیرا عمر هم اکنون مرا شایسته خلافت دانسته است، در صورتی که قبلاً می گفت: نبوت و خلافت در يك خاندان گرد نمی آیند.^(۲۸۹)

امام(علیه السلام) به جهت اصلاح و ارشاد امت، با عثمان بن عفان بیعت کرد تا به مراقبت از کیان امت بپردازد و در این راستا از بذل هیچ گونه پند و نصیحت و ارشاد و تربیت، فروگذاری نکرد، هر چند خلافت را از او دور ساختند ولی حضرت باتمام توان، حقیقت را روشن و مردم را بدان رهنمون شد، و راه صحیح را نشان داده و مردم را بدان راهنمایی نمود و هرگاه خلیفه در می ماند او را یاری می داد و آن گاه که در دام جهل و نادانی گرفتار می آمد، مسائل را به او یاد می داد و هر گاه به ضرب و شتم مردم می پرداخت وی را از آن کار باز می داشت.

امام(علیه السلام) و عدم پذیرش شرط عبدالرحمان

موضع مخالفی که امام علی(علیه السلام) درقبال این دو خلیفه اتخاذ کرد، به جهت مصلحتی ویژه و یا هدفی شخصی نبود، بلکه در راستای مصلحت دین و امت و آرمان اسلامی و به دور از هوا و هوس چنین موضعی گرفت.

وی در کلیه موضع گیری های خود به قرآن و سنت استناد کرد و در همه تصمیمات خویش بر واقع گرایی و جنبه دینی پافشاری داشت زیرا او پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مسؤلیت امور رسالت و امت را عهده دار بود تا رسالت اسلامی با اموری در نیامیزد که آن را از فلسفه و هدف نزولش دور نسازد، و سبب این که امام(علیه السلام) از پذیرش بیعت سر باز زد و حاضر نشد طبق شیوه شیخین (ابوبکر و عمر) عمل نماید، همین قضیه بود زیرا با وجود قرآن و سنت نبوی، در اصول اعتقادی، چیزی به نام

سیره شیخین وجود نداشت و اگر امام(علیه السلام) با این شرط موافقت کرده بود، معنایش این بود که حضرت عملکرد آن دو را به عنوان سنت نبوی امضاء و تأیید نموده است. با این که در سیره شیخین انواع تناقضات و تفاوت ها دیده می شد. نه تنها بین سیره هر يك بلکه بین سیره آنان و قرآن و سنت شریف پیامبر نیز تناقض و تفاوت به چشم می خورد. از این گذشته امام(علیه السلام) به خوبی آگاه بود که خود، پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در این امت نقش مربی دارد، بنابر این، عمل کردن طبق شیوه شیخین زبینه امام نبود تا ناگزیر شود بعداً با آن به مخالفت برخیزد، چنان که عثمان به این شرط تن در داد ولی بدان عمل نکرد.

بخش چهارم

امام(علیه السلام) در دوران عثمان (۲۹۰)

امیر المؤمنین(علیه السلام) خود، دوران عثمان را چنین توصیف می کند:

«إلى أن قام ثالث القوم نافعاً حَضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مَعْتَلِفِهِ وَ قَامَ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ، أَلِي أَنْ أَنْتَكْتُ عَلَيْهِ فِتْلَهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ، وَ كَبَّتْ بِهِ بَطْنَتُهُ»؛ (۲۹۱)

تا این که (بالاخره) سومی به پاخاست، و همانند شتری پرخور و شکم بر آمده، توجهی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت، بستگان پدری اش به همکاری وی برخاستند، آنان نظیر شتران گرسنه ای که در بهاران به علف زار برسند، به خوردن اموال خدا دست زدند، ولی سرانجام بافته هایش پنبه شد و کردار ناشایست او کارش را تباه ساخت و شکم بارگی اش برای همیشه او را نابود ساخت.

عثمان مانند دو خلیفه قبلی خود، از حيله سیاسی برخوردار نبود که بادقت، به اداره امور خویش پردازد، به مجرد این که ابن عوف وی را به عنوان خلیفه بر مسلمانان

۲۹۰ . خلافت عثمان بن عفان در ذی حجه سال (۲۳) هجری اتفاق افتاد
۲۹۱ . نهج البلاغه، خطبه ششقیه.

تحمیل کرد و او را با سان و رژه به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آوردند. تاسیسات حکومت نوپا و دیدگاه های خویش را در امور جدید بیان کند، بر فراز منبر رفت و در جایگاه ویژه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشست در صورتی که ابوبکر و عمر هر کدام يك پله پایین تر از آن مکان می نشستند و سپس در این زمینه با مردم سخن گفت: (در آن مجلس) برخی اظهار داشتند: امروز شر متولد شد. (۲۹۲)

عثمان قادر بر سخن گفتن نبود، تنها سخنی که اظهار داشت این بود که: اما بعد؛ این نخستین مسئولیت دشوار است، ما سخنور نیستیم و خدا بدان آگاه است، کسی که میان او و حضرت آدم جز يك پدر مرده فاصله نیست، باید پند بگیرد. (۲۹۳)

یعقوبی می گوید: عثمان به پاخاست و مدتی طولانی سخن نگفت و سپس اظهار داشت: ابوبکر و عمر برای چنین موقعیتی گفتنی هایی را مهیا کرده اند و شما مردم به پیشوای عادل نیاز بیشتری دارید تا پیشوایی که اهل سخن گفتن باشد و اگر با چنین وضعیتی زندگی کنید باید در انتظار پیشامدهای ناگواری باشید، و سپس از منبر پایین آمد. (۲۹۴)

عثمان کار خورا با اموری آغاز کرد که جز بستگانش - بنی امیه - همه، کینه اش را به دل گرفتند، وی حضور قبیله خود را در دربارش علنی ساخته و آن هارا به حاکمیت رساند و بر مردم مسلط گرداند و مقام و منصب فرمانروایی را میان بنی امیه تقسیم کرد و زمام امور را به دست آنان سپرد تا بدون هیچ گونه عامل بازدارنده ای، آن را به بازی بگیرند. عثمان از مرز سیاست نظام قبیله ای که ابوبکر و عمر برایش ترسیم کرده بودند، پافراتر نهاد و مقام و منصب ها و مسئولیت های رسمی دولت را در محدوده خاندان بنی امیه، منحصر ساخت.

وی به پند و هشدار صحابه و در رأس آنان امیرمؤمنان (علیه السلام) اعتنایی نکرد، زمانی وی به حکومت رسید که توجه به نظام قبیله ای در برابر شیوه صحیح حکومت اسلامی، قوت گرفته و نقش مستقیم افراد برجسته در تغییر و تبدیل سیاست حکومت، به ضعف کشانده شده بود. سیاستی که ابوبکر و عمر پیش گرفتند و امام علی (علیه السلام) را از حکومت کنار زده و بر آراء و نظرات خویش متکی شدند، تأثیری شگرف بر انحراف روند حرکت هیئت حاکمه و پدیدار شدن جناح های مخالف خط اهل بیت، داشت. از این

۲۹۲. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۶۳ البدایة والنهایة ۷ / ۶۶، تاریخ الخلفاء ۱۶۲.

۲۹۳. به موفقیات ۲ / ۲ مراجعه شود

۲۹۴. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۶۳.

رو، آسان به نظر نمی‌رسید که خلیفه جدید با وجود جناح‌های منافقان و آزاد شده‌ها و سودجویانی که پیرامون او گرد آمده بودند، به پند و نصیحت تن در دهد.

ابو سفیان پس از بیعت عثمان

پس از پایان یافتن بیعت عثمان، ابوسفیان به خانه عثمان آمد خانه وی پر از بستگان و هوادارانش بود و همه سرمست از پیروزی و توفیق دست‌یابی به حکومت بودند، نشانه‌های سرور و شادی بر چهره ابو سفیان نمایان بود و لبخندی کینه‌توزانه و شماتت‌آمیز بر لبانش نقشه بسته بود و پس از آن که دین مقدس اسلام، خود بینی و غرور آن‌ها را در هم شکست، اکنون آثار کبر و نخوت از آن فضا پدیدار بود. ابوسفیان نگاهی به این سو و آن سو افکند و به حاضرانی که در خانه عثمان گرد آمده بودند گفت: آیا غریبه‌ای میان شما نیست؟

گفتند: خیر؛

گفت: ای بنی امیه! خلافت را چونان توپ، دست به دست گردانید، به کسی که ابو سفیان به او سوگند می‌خورد، نه بهشت و جهنمی در کار است و نه حساب و کیفری، بنابراین، من کاری را که از شما خواستم انجام دهید تا خلافت برای فرزندانمان به میراث بماند^(۲۹۵)

سپس راهی مرقد مطهر حضرت حمزه سید الشهداء شد و بر سر قبر آن بزرگوار ایستاد و با پایش بر آن لگد کوبید و گفت: ای ابو عماره! خلافتی که به خاطر آن شمشیر می‌زدیم، اکنون در دست فرزندان ماست و آن را به یکدیگر پاس می‌دهند^(۲۹۶).

پدیده‌های منفی در حکومت عثمان

امام علی(علیه السلام) با ابوبکر و عمر همزیستی نمود و آشکارا با آنان به مخالفت برخاست، زیرا انحراف روند حکومت اسلامی به گونه‌ای پنهانی صورت می‌گرفت. امام علی(علیه السلام) در موارد بسیاری در جهت اصلاح نظریات اشتباه خلیفه، دخالت می‌کرد و خلیفه نظریه او را می‌پذیرفت، ابوبکر و عمر از آن جهت که امام علی(علیه السلام) نماینده قانونی امت و صاحب اصلی خلافت بود و از سویی رهبری جناح مخالفی را عهده‌دار بود که بزرگان صحابه در آن حضور داشتند، از آن حضرت بیمناک بودند ولی

۲۹۵. مروج الذهب، ۴۴۰

۲۹۶. به الغدیر ۸ / ۲۷۸ استیعاب ۲ / ۲۹۰، تاریخ ابن عساکر ۶ / ۴۰۷، اغانی ۶ / ۳۳۵ مراجعه شود

امام(علیه السلام) از حق خلافت خود گذشت و بدین ترتیب، مخالفان، از ناحیه امام(علیه السلام) احساس امنیت کردند، اما از آن جا که آن بزرگوار ناظر و حافظ اصول و مبانی اسلام به شمار می آمد از اصول و ارزش هایی که از پیامبر اکرم به میراث برده بود، دست بر نداشت.

ولی در برهه حکومت عثمان، فساد و تباهی به صورت علنی و آشکارا و به سرعت در دستگاه حاکمه راه یافت و به دیگر گروه های جامعه اسلامی سرایت کرد و امام(علیه السلام) آشکارا با آن به مخالفت پرداخت و علناً عثمان را مورد اعتراض قرار داد و صحابه برجسته ای چون عمار یاسر و ابوذر در کنار آن حضرت قرار گرفتند و حتی کسانی که با خلافت امیرمؤمنان(علیه السلام) سر مخالفت داشتند نیز از بی تدبیری و فساد حکومت عثمان، ناخرسند بودند که می توان ماهیت و سیمای حکومت وی را به طور فشرده در موارد ذیل بیان کرد:

عثمان بیش از هفتاد سال داشت که به خلافت رسید، ارتباط خویشاوندانش با وی قوی و بدان ها بسیار علاقه مند بود و به آنان رسیدگی می کرد، از عثمان نقل شده گفت: اگر کلید های بهشت در دست من بود همه را به بنی امیه می سپردم که تا آخرین نفر وارد آن شوند، قبل از اسلام نیز وی فردی ثروتمند و اسراف گر بود و پس از اسلام آوردن بر همان حال باقی مانده و درد و رنج فقرا و محرومان را احساس نمی کرد. وی در رفتار با جمعیت بی شماری از محرومان که از او خواستار عدالت و مساوات در جامعه شده بودند، بر خوردی دوگانه داشت و با آن ها به درشتی و بی رحمی رفتار می کرد از جمله با عبد الله بن مسعود و عمار یاسر و ابوذر و دیگران چنین رفتاری داشت. وی خویشانش را به خود نزدیک ساخت و کارها را به دست آنان سپرد، ولید بن عقیبة بن ابی مُعَیط را بر کوفه گمارد، در صورتی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را اهل دوزخ دانسته بود، عبد الله بن ابی سرح را بر مصر فرمانروایی داد و معاویة بن ابی سفیان را بر شام و عبد الله بن عامر را بر بصره گماشت و ولید بن عقبه را از فرمانروایی کوفه برکنار و سعید بن عاص را بر آن سامان حاکمیت داد(۲۹۷).

عثمان در برابر مروان حکم، فردی ضعیف و ناتوان بود، به سخن وی گوش می داد و خواسته هایش را برآورده می ساخت، حتی زمانی که مردم شهرهای دیگر جهت اعتراض به سیاست های عثمان در مدینه گرد آمدند و او ضاع به شدت آشفته و بحرانی

۲۹۷. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۶۰، تاریخ طبری ۳ / ۴۴۵ چاپ مؤسسه اعلمی، انساب الأشراف بلاذری ۵ / ۴۹، حيلة الأولیاء. ۱ / ۱۵۶، شیخ المغیره ابو هریره ۱۶۶، الغدیر ۸ / ۲۳۸، النص والاجتهاد ۳۹۹.

شد، امام علی(علیه السلام) برای آرام ساختن اوضاع و باز گرداندن شورش‌یانی که خواستار اصلاح ساختار سیاسی و اداری و اقتصادی و تعویض و جابجایی فرمانروایان بودند، وارد عمل شد و شورشیان را به شهرهای خود باز گرداند، مشروط بر این که عثمان از مروان حکم و سعید بن عاص اطاعت نکند.

ولی به مجرد این که اوضاع، آرامش یافت، مروان در جهت سرکوب شورشیان دیگر بار به تحریک عثمان پرداخت، امام(علیه السلام) باخشم بر او وارد شد و فرمود:

تو از مروان راضی نمی شوی و مروان از تو، مگر این که تو را از دین و آیین و اندیشه ات منحرف سازد بسان شتر رام و مطیعی که آن را به هر سمتی برانند، حرکت می کند. به خدا سوگند! مروان در دین و در حیطة وجود خود، اهل تدبیر نیست. (۲۹۸)

در مورد دیگری عثمان بر شهودی که به شراب نوشیدن ولید گواهی دادند خشمگین شد و آن ها را از پیش خود راند در این جا امام(علیه السلام) وارد عمل شد و از فرجام چنین اموری به عثمان هشدار و به او دستور داد ولید را فرا بخواند تا حضرت او را محاکمه نموده و حد بر او جاری سازد، زمانی که ولید احضار شد و گواهی شهود در باره او ثابت گردید امام(علیه السلام) بر او اجرای حد کرد و عثمان به خشم آمد و به امام گفت: شما حق نداری درباره وی چنین کاری انجام دهی امام(علیه السلام) باسخنی برخاسته از حق و شرع بدو پاسخ داد: «بل وشر من هذا اذا فسق و منع حق الله ان یؤخذ منه»؛ (۲۹۹) بلکه بدتر از این مورد، آن است که وی به فسق و فجور پردازد و حق خدا از او ستانده نشود.

سیاست مالی عثمان، همان امتداد سیاست عمر بود که به ایجاد فاصله های طبقاتی انجامید و در پرداخت سهم بیت المال برخی را بر برخی مقدم داشت، ولی فساد سیاستش از سیاست خلیفه قبلی فزون تر بود، در حکومت عثمان، بنی امیه به ثروت های کلانی دست یافتند و آن گاه که خلیفه، مورد اعتراض خزانه دار بیت المال قرار گرفت، بدو گفت: تو فقط خزانه دار هستی، هرگاه به تو چیزی دادیم، بستان و هر وقت ندادیم، ساکت بمان. صندوق دار گفت: به خدا سوگند! من نه خزانه دار توام و نه خاندانت، بلکه خزانه دار مسلمانانم... روز جمعه ای خزانه دار وارد مسجد شد و عثمان مشغول خطبه خواندن بود وی اظهار داشت: مردم! عثمان تصور کرده من خزانه دار او و خاندانش

هستم ولی این گونه نیست بلکه من خزانه دار مسلمانانم و اکنون کلیدهای بیت المال شما را نزدتان آورده ام و آن ها را به سمت مردم پرتاب کرد^(۳۰۰).

موضع امام(علیه السلام) در قبال عثمان

با خشم گرفتن مسلمانان بر عثمان، بزرگان صحابه نیز در قبال انحراف خلیفه و دستگاه حاکم وی، به شدت موضع گرفتند و عثمان در مقابل، به آزار و شکنجه مخالفان و محکوم کنندگان سیاست منحرفش، پرداخت و بی آن که حرمتی برای صحابه قائل شود، این شیوه را شدت بخشید از جمله ابوذر غفاری، صحابی جلیل القدر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) کارهای ناپسند عثمان را مورد اعتراض قرار داد، و عثمان وی را به شام فرستاد. معاویه از تحمل وجود ابوذر در شام درمانده شد و او را به مدینه باز گرداند، ابوذر، جهاد و مبارزه و اعتراض خود را نسبت به سیاست اموی هم چنان ادامه داد، حضور ابوذر برای عثمان قابل تحمل نبود، تصمیم گرفت او را به ربه تبعید کند و حتی از خدا حافظی مردم با وی جلوگیری به عمل آورد ولی امام(علیه السلام) به اتفاق حسن و حسین و عقیل و عبد الله بن جعفر، ابوذر را بدرقه کردند، مروان حکم مانع رفتن آنان شد، امام(علیه السلام) به خشم آمد و بر مروان حمله برد و تازیانه ای بر گوش اسبش نواخت و بر او فریاد زد! دور شو، خدا تو را وارد دوزخ سازد^(۳۰۱).

امام(علیه السلام) با ابوذر خدا حافظی کرد و بدو فرمود:

ابوذر! تو در راه خدا خشمگین شدی، به درگاه آن کس که به خاطر او خشمگین شدی امیدوار باش، مخالفت از تو بر دنیای خود می ترسند، و تو بردین خود از آنان بیمناکی، دنیای آن ها را به خودشان واگذار، و از اموری که بر دینت از آن بیمناکی بگریز، به آن چه از آن منعشان کردی بسیار نیاز مندند! ولی تو به آن چه که از آن منعت کردند، فوق العاده بی نیازی! به زودی پی خواهی برد که فردا چه کسی سود برده و چه کسی بیشتر حسد ورزیده است.^(۳۰۲)

وقتی علی(علیه السلام) از مراسم خدا حافظی و بدرقه ابوذر باز گشت، مردم به استقبال امام(علیه السلام) آمده و بدو عرضه داشتند: عثمان بر شما خشمگین است، فرمود: اسب، از زدن لگام بر دهنش، خشمگین می شود.

۳۰۰ . طبقات ابن سعد ۵ / ۳۸۸، تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۵۳ انساب الاشراف ۵ / ۵۸، المعارف ابن قتیبه ۸۴، شیخ

المضیره ابو هريره ۱۶۹ والغدير ۸ / ۲۷۶.

۳۰۱ . مروج الذهب ۲ / ۳۵۰.

۳۰۲ . شرح نهج ۳ / ۵۴، این موضوع را ابوبکر احمد بن عبد العزيز در کتاب جود «سقیفه» آورده است، اعیان الشیعه

۳ / ۳۳۶.

آثار منفی حکومت عثمان

حکومت عثمان ادامه و استمرار خط سیاسی حاکمی به شمار می‌آید که از محتوای رسالت در رفتار و اعتقاد، بی‌اطلاع بود. به همین دلیل بر روند حرکت حکومت اسلامی و امت به طور کلی، آثار منفی خود را به جای نهاد و میان انبوه مسلمانانی که تنها يك دهه با رهبر معصوم خود پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان حاکم و مربی زیستند، اهانت‌ها رواداشته و در شفافیت رسالت اسلامی، به عیب جویی پرداخت، در گوشه و کنار سرزمین اسلامی آتش فتنه برافروخته شد و رنج و بدبختی فراوانی برای مسلمانان به بار آورد. بدین ترتیب، با غور و بررسی تاریخ، نتیجه می‌گیریم که:

۱. حکومت عثمان از مسیر آیین اسلامی منحرف، حدود الهی را تعطیل و فساد و تباهی را همه جا رواج داد و در حسابرسی و نظارت مسئولان این امور، از خود سستی و کوتاهی نشان داد و همین قضیه میدان را برای رواج هرج و مرج در سیر و سلوک اجتماعی و گسترش روحیه تمرد و سرپیچی از قانون، فراهم ساخت. از جمله مظاهر فساد، می‌توان رواج بی‌اعتنایی و اهمیت ندادن به ارزش‌ها و احکام اسلامی را نام برد، به گونه‌ای که کاخ‌های فرمانروایان و شخصیت‌های صاحب قدرت، به مجالس رقص و پایکوبی و باده‌گساری تبدیل شده بود.^(۳۰۳)

۲. حکومت وی بر روح تعصبات قبیله‌ای که ابوبکر در روش سیاسی قبیله‌گرایی اش، آن را بنیان نهاده بود تأکید می‌ورزید، این گونه عملکرد در پدید آمدن سلطه بنی‌امیه به عنوان خاندانی مسلط بر کلیه مراکز دولتی ظاهر شده و حاکمیت مطلق را از آن خود می‌دانست و از آن جا که چنین سیطره‌ای مشروعیت نداشت، اسلام این قدرت را از آن‌ها سلب کرده بود، بدین ترتیب، بنی‌امیه در جهت مخالفت و دشمنی و ستیز با اسلام به ویژه خط اهل بیت(علیهم السلام) به جبهه نیرومندی تبدیل شدند و بعدها به صورت بزرگترین مانع، بر سر راه حکومت امام علی(علیه السلام) مطرح و جهت رویا رویی با امام(علیه السلام)، پیرامون معاویه بن ابوسفیان گرد آمدند.

۳. حکومت عثمان، حاکمیت را حق اعطایی خود می‌پنداشت که هیچ کس حق سلب آن را نداشت، سران حکومت، حاکمیت خود را ابزاری در جهت برآورده شدن تمایلات و خواسته‌های انحرافی و شهوات شیطانی خود قرار داده و از آن به عنوان وسیله‌ای

برای اصلاح امور اجتماعی و گسترش رسالت اسلامی در گوشه و کنار گیتی، استفاده نکردند^(۳۰۴) و همین کار سبب شد عده زیادی برای دست یابی به حاکمیت و بهره‌وری از قدرت و پُست و مقام، تشویق شده و دست به تلاش بزنند، به عنوان مثال: عمرو عاص و معاویه و طلحه و زبیر در کوشیدن برای رسیدن به قدرت، هیچ‌گونه هدف انسانی و یا اجتماعی را به سود و مصلحت مسلمانان، دنبال نمی‌کردند.

۴. حکومت عثمان، طبقه بزرگی از اشراف و ثروتمندان به وجود آورد^(۳۰۵) که منافع آنان در کنار قدرت حاکم در رو یا رویی با حکومتی که خواهان اجرای حق و شرع بود، آسیب می‌دید و این قضیه سبب شد، مجموعه‌هایی از مسلمانان تهیدست و فقیر، دست به جنبش زده و با قدرت، خواهان اصلاح ساختار مالی و دگرگونی وضعیت اقتصادی و سامان یافتن درآمد شخصی خود گردند و حرکتی که ابوذر در برابر فساد مالی حکومت انجام داد، بهترین گواه و دلیل بر ژرفای گسترش فقر و تنگدستی میان مردم به شمار می‌آمد.

۵. استفاده از اهرم فشار و زور و قدرت و خشونت در برخورد با اعتراض‌کنندگان و اهانت به آنان، عکس‌العملی مخالف ایجاد کرد و سبب شورش مردم با استفاده از نیروی نظامی بر ضد نظام حاکم شد و کشته شدن عثمان، نقطه تحوّل در کشمکش‌های موجود میان دیدگاه‌های مسلمانان به شمار می‌آمد. جنگ و درگیری میان آحاد امت، این وضعیت را دامن زد و با این که مسلمانان تمایل به اصلاح جامعه داشتند سرسختی بنی‌امیه و هوادارانشان با حق ستیزی که از خود نشان دادند، بر آشفتگی اوضاع افزود.

این اوضاع و شرایط، به سودجویان فرصت داد تا با زور شمشیر، به حکومت و قدرت دست یابند و امت اسلامی در گرایش‌های سیاسی خود، دچار تفرقه و پراکندگی شد و هر گروهی در پی به حکومت رسیدن خود برآمد.

۶. کشته شدن عثمان، آشوبی در پی داشت که هر لحظه شعله‌اش برافروخته‌تر می‌شد و شعاری به جای نهاد که افراد سودجو و سرپیچیدگان از اطاعت و بیعت، با سر دادن آن در برابر حکومت قانونی و مردمی که به رهبری امام علی (علیه السلام) ایجاد شده بود، مشکل‌آفرینی کرده و نبرد و کشمکشی به وجود آوردند که ایفای نقش این فتنه بعدها توسط معاویه تکمیل شد. وی با امام (علیه السلام) به ستیز پرداخت و در این گیر و دار

۳۰۴. طبقات ابن سعد ۳ / ۶۴، تاریخ طبری ۵ / ۳۴۱ - ۳۴۶.
۳۰۵. مروج الذهب: ۲ / ۳۴۲.

خون بسیاری از مسلمانان به زمین ریخته شد، پس از آن، گرایش صحیح دینی را به فرهنگی مشکوک تبدیل ساختند تا به واسطه آن، جامعه را با هدف ادامه سلطه خود که به سلطنتی موروثی تبدیل گشته بود، به حرکت وادارند و در این راستا وسعت جغرافیایی قلمرو دولت نو پای اسلامی و وجود گروه های زیادی از جامعه اسلامی که درك اعتقادات الهی آنان برخاسته از بینش و آگاهی نبود، سلطه گران را كمك کرد.

۷ . از جمله آثار و نتایج شورش بر عثمان وجود گروه های مسلحی در گوشه و کنار سرزمین های گوناگون اسلامی بود که همواره مدینه را در احاطه داشته و در انتظار سرنوشت حکومت بودند، چنان که رخدادها، این واقعیت را ثابت و انبوه مردم را تشویق کرد با زور و قدرت، دست به تغییر حکومت بزنند و این کار عامل فشار نیرومندی تلقی می شد که بر حکومت جدید، دارای تأثیر بود.

قسمت چهارم

بخش نخست

امام علی (علیه السلام) پس از قتل عثمان

بخش دوم

با ناکثین

بخش سوم

با قاسطین

بخش چهارم

با مارقین

بخش پنجم

علی (علیه السلام) شهید محراب

بخش ششم

میراث علمی امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

بخش نخست

امام علی(علیه السلام) پس از قتل عثمان

بیعت مسلمانان با امام(علیه السلام)^(۳۰۶)

پس از کشته شدن عثمان سراسر مدینه را هرج و مرج فرا گرفت. دیده ها و انظار مردم متوجه امام علی(علیه السلام) شد به این امید که امت را از رنج و گرفتاری و درماندگی برهاند و کسی به خود جرأت نداد خویشتن را سزاوار خلافتی بداند که دشواری های طاقت فرسایی، بر سر راه آن قرار داشت، چنان که شرایط و اوضاع سیاسی به عثمان فرصت تصمیم گیری در مورد خلافت و جانشینی خود نداد، همان گونه که خلفای قبلی او چنین کردند و سایر اعضای شورا نیز به هیچ وجه از شایستگی خلافت برخوردار نبودند، و غیر از این انتظار نمی رفت زیرا امور حکومت پیچیده و وضع دولت و موجودیت آن به تیره گی و وخامت کشیده شده بود و به ناچار می بایست زمام امور مسلمانان را رهبری قدرتمند بر عهده گیرد که بتواند امت را پس از سقوط و انحطاط، به حالت نخست برگرداند و با رهبری خود از آن بحران عبور دهد و از تباهی اش حراست نماید و کسی جز امام علی(علیه السلام) قادر بر عهده داری مسئولیت و کاروان سالاری این امت نبود.

انبوه مسلمانان با اصرار و پافشاری، به امام رو آورده تا با تحت فشار قرار دادن وی، رهبری امت را پذیرا شود ولی امام(علیه السلام) با بی رغبتی و تردید با آنان روبرو شد زیرا آن بزرگوار از حق خلافتی که به وی تعلق داشت، محروم گشته بود و اکنون که اوضاع کاملاً منحرف گشته و امت در ورطه سقوط گرفتار آمده و دشواری های ریشه دار که مانع دست یابی به موفقیت بود بر سر راهش قرار داشت به او رو آورده بودند، امام(علیه السلام) به آنان فرمود:

من نیازی به زمامداری خود بر شما نمی بینم، در کنارتان هستم و هر کس را برگزیدید بدان راضی ام بنابراین، کسی را انتخاب کنید.^(۳۰۷)

۳۰۶. بیعت با امام علی(علیه السلام) در ذی حجه سال (۳۵) هجری اتفاق افتاد.
۳۰۷. تاریخ طبری ۳ / ۴۵۰ چاپ مؤسسه علمی.

و فرمود:

زامداری خود را به من نسپارید، اگر من وزیر مشاورتان باشم بهتر از این است که فرمانروایتان
گردم^(۳۰۸)

امام(علیه السلام) اوضاع آینده را برای آنان تشریح کرد و فرمود:

مردم! شما به استقبال جریانی می روید که چهره های مختلف و شبهات گوناگونی دارد، دل ها برای
این امر استوار نیست و عقل ها ثابت نمی ماند.^(۳۰۹)

امام علی (علیه السلام) در برابر اصرار و پافشاری جمعیتی که خواستار زمامداری
حضرت شده بودند بدانان فرمود:

اگر خواسته شما را اجابت کنم طبق آن چه خود می دانم با شما رفتار خواهم کرد... و اگر مرا رها
کنید من نیز مانند یکی از شما به شمار می آیم و شاید فردی شنواتر و مطیع تر از شما نسبت به
رئیس حکومت باشم که در این صورت اگر وزیر مشاورتان باشم، بهتر از آن است که امیر و
رهبرتان گردم.^(۳۱۰)

انبوه جمعیتی که از امام (علیه السلام) خواستار پذیرش خلافت از ناحیه امام (علیه
السلام) بودند، پیرامون آن حضرت گرد آمدند که امام خود، ماجرا را چنین توصیف
می فرماید:

ازدحام جمعیت چونان یال های کفتار، مرا به پذیرش خلافت وا داشت آنان از هر سو مرا احاطه
کردند به گونه ای که جان فرزندانم حسن و حسین به خطر افتاد، چنان به پهلوهایم فشار وارد ساختند
که سخت مرا به رنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم همانند گوسفندان گرگ زده، اطرافم
را گرفته بودند.^(۳۱۱)

امام(علیه السلام) آزمند قدرت نبود، بلکه علاقمند بود باقیمانده امت را از گرفتاری
برهاند و آیین اسلام را از ناخالصی ها و بدعت ها پیراسته گردانده، و از آن حراست
نماید. به هر ترتیب، امام(علیه السلام) مسئولیت خلافت را نپذیرفت و آن را به روز بعد
موکول کرد تا بیعت انبوه مردم در مسجد آشکارا صورت گیرد و با این کار، شیوه بیعت
گرفتن در سقیفه و سفارش به خلافت و مسأله شورا را مردود دانست و در همان زمان
به امت فرصت دیگری داد تا عواطف و احساسات آن ها را بیازماید و پی ببرد تا چه
پایه تصمیم فرمانبرداری از او دارند، زیرا سفارشات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در

۳۰۸. همان.

۳۰۹ و ۴. نهج البلاغه کلمات قصار ۹۲.

۳۱۱. نهج البلاغه خطبه ششقیه.

مورد خلافت و جانشینی امام، پیش از این به تباهی کشانده شده و از مفاهیم اصلی خود منحرف گشته بود، از این رو، امام(علیه السلام) فرمود:

به خدا سوگند! بدین جهت به خلافت تن در دادم که ترسیدم جمعی از خدا بی خبران بنی امیه بر امت حاکمیت یابند و کتاب خدای عز وجل را به بازی بگیرند.^(۳۱۲)

بیم از نفوذ بنی امیه در مراکز دولتی و حرص و آز شدید آنان برای دست یابی به قدرت [از دیدگاه امام] بدین جهت مسأله ای با اهمیت تلقی می شد که جامعه فاقد آگاهی دینی بود.

صبح روز بعد انبوه جمعیت، امام را در میان گرفته و به سمت مسجد روانه شدند، حضرت بر فراز منبر قرار گرفت و آنان را مخاطب قرار داد و فرمود:

مردم! امر خلافت مربوط به شماست و غیر از کسی که شما او را برگزینید کسی حق خلافت بر شما را ندارد، دیروز من و شما از یکدیگر جدا بودیم و من دوست نداشتم زمامداری شما را بپذیرم، ولی شما پای فشردید تا آن را بپذیرا شوم، آگاه باشید! من درهمی را بدون شما نخواهم ستاند و اگر خواسته باشید، خلافت را می پذیرم وگرنه بر کسی خرده و بهانه نمی گیرم.

انبوه جمعیت يك صدا و بلند اظهار داشتند: ما اکنون به شما وفا داریم و بر عمل به کتاب خدا با شما بیعت می کنیم، امام(علیه السلام) عرضه داشت: پروردگارا! تو بر آنان گواه باش.^(۳۱۳)

مردم چونان موجی خروشان برای انجام بیعت به حرکت درآمدند. طلحه، نخستین کسی بود که با دست فلج خود با امام(علیه السلام) بیعت کرد و زودتر از همه پیمان شکنی نمود، پس از او زبیر و سپس مردم سایر شهرها و اهل بدر و مهاجران و انصار و عموم مردم به حضرت دست بیعت دادند.

بیعت امام(علیه السلام) نخستین حرکت انتخاب مردمی بود که هیچ يك از خلفا از بیعتی این چنین برخوردار نبودند، مردم از شادی در پوست خود نمی گنجیدند، زیرا حکومت حق و عدل به آنان رو آورده و صاحب قانونی خلافت، یار محرومان و ستمدیدگان بر مسند آن تکیه زده بود، امت از این که امام(علیه السلام) خلافت را بپذیرا شد سخت شاد و مسرور بود. چنان که حضرت خود، با این سخن، ماجرا را به وصف می کشد:

۳۱۲. انساب الاشراف ۱ / ق ۱ / ۱۵۷.

۳۱۳. انساب الاشراف ۵ / ۲۲.

در آن روز، سرور و شادی مردم از بیعت با من به پایه ای رسید که کودکان به شادی و سرور پرداختند و سالخوردهگان با پای لرزان به تماشای آن آمده بودند و بیماران بر دوش افراد بالا رفته و دوشیزه گان شتابان بدون نقاب در آن جمع حاضر شده بودند.^(۳۱۴)

سرپیچی از بیعت

ایستادگی انسان های بد نهاد و سست عنصر در برابر حق و بی تفاوتی در قبال آن و نهان داشتن کینه و حسد، طبیعی به نظر می رسد، با این که طبق احادیث شریف نبوی، تنها امام علی(علیه السلام) خلیفه قانونی تلقی می شد و تاریخ رسالت اسلامی نیز بر آن تأکید داشت که پس از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) امام(علیه السلام) برترین فرد حافظ امت و رسالت است؛ زیرا آن حضرت برخوردار از ویژگی ها و مشخصه هایی بود که هیچ يك از مسلمانان از آن بهره مند نبودند، از سویی این امت بود که با وجود کلیه دسته بندی ها و جناح ها، به امام(علیه السلام) متوسل شده و از او خواستار پذیرای خلافت شدند، ولی می بینیم گروه اندکی که از حق منحرف گشته و از رویارویی با امام(علیه السلام) هراسان شدند، در انجام بیعت، دچار شك و تردید گشتند.

سر پیچی آنان از بیعت، کاری بر خلاف خواسته امت بود و نوعی مبارزه جویی با آن تلقی می شد، این عده با این کار، در دامن زدن آتش فتنه و آشوب و ادامه کشمکش داخلی، بابی تازه گشودند. از جمله کسانی که از بیعت با امام علی(علیه السلام) سر برتافتند: سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر، رافع بن خدیج، عبد الله بن سلام، قدامة بن مظعون، أسامة بن زید، مغیره بن شعبه، صهیب بن سنان، و معاویه بن ابو سفیان را می توان نام برد.^(۳۱۵)

اما برخی از این افراد بر کوتاهی نمودن در بیعت با امام(علیه السلام) نادم و پشیمان گشتند ولی حضرت به هیچ يك از آنان كوچك ترین تعرضی نکرد و آن ها را میان امت به حال خود و نهاد تا از همان حقوقی که مردم برخوردارند، آنان نیز برخوردار باشند.

حکومت امام(علیه السلام) و دشواری های راه

۳۱۴. نهج البلاغه سخن ۲۲۹.
۳۱۵. تاریخ طبری ۳ / ۴۵۲ چاپ مؤسسه علمی.

امام علی(علیه السلام) پس از ۲۵ سال کناره گیری از اداره حکومت اسلامی و رهبری امت و دولت، به زمامداری رسید. امت و دولت هر دو در مسیرهای منحرفی که حکومت های قبلی در این فاصله زمانی ایجاد نموده بودند پیش می رفتند و این قضیه در به ضعف کشاندن موضع امام(علیه السلام)نسبت به این رخدادها، عاملی مؤثر به شمار می آمد، زیرا در برهه قبلی، مردم عادت کرده بودند امام(علیه السلام)را به چشم فردی محکوم ببینند نه حاکم، آن هم محکوم افرادی بی لیاقت و ناشایست... چنان که در وجود برخی شخصیت ها جهت عملی ساختن اهداف خود، حس رقابت و دست یابی به اوج قدرت، فزونی یافت از این رو، می بینیم زبیر در سقیفه در برابر کسانی که به دنبال کسب قدرت بودند به دفاع از حق امام(علیه السلام)پرداخت ولی امروز شاهدیم که خود، برای دست یابی به قدرت، با امام(علیه السلام) به نزاع و کشمکش می پردازد و معاویه که خود، آزاد شده و فرزند آزاد شده است پس از این مدت به قدرتی نیرومند تبدیل شده و موجودیت دولت را تهدید می کند.

اغلب کسانی که بر ضد امام(علیه السلام) در خط انحراف قرار داشتند، از سابقه همنشینی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برخوردار بودند و این خود، از جمله عواملی بود که سبب تأخیر حرکت امام(علیه السلام) شد و تعداد زیادی از مسلمانان بدین وسیله فریب خوردند و این قضیه موفقیت حکومت حضرت و ادامه حکومتش را پیچیده تر ساخت.

افزون بر این، امام(علیه السلام) زمام دولتی پهناور را در اختیار گرفت، چرا که سرزمین دولت اسلامی در زمان ابو بکر، از مرزهای جزیره العرب و عراق فراتر نمی رفت، ولی در دوران امام(علیه السلام) علاوه بر جزیره العرب و عراق و شام، قلمرو سرزمین اسلامی تا شمال آفریقا و اواسط آسیا امتداد داشت و مجموعه هایی از غیر عرب نیز به اسلام گرویدند، این گروه های تازه مسلمان، برهه مسلمانی خود را در سایه حکومتی غیر معصوم، بلکه منحرف از خط صحیح رسالت اسلام آغاز کرده بودند و حکومت امام(علیه السلام) با وجود کشمکش های داخلی می بایست در کوتاه ترین وقت ممکن، کارهای بزرگی انجام دهد از جمله:

۱. نظام طبقاتی میراث خلفاء را، متلاشی سازد به این نحو که:

الف - به پیروی از سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که خلفای قبلی آن را در بوته اهمال گذاشته بودند، در بخشش اموال بیت المال میان تمام مسلمانان تساوی قائل شود و مبنای توزیع سهمیه بیت المال را که برخاسته از حکم الهی

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) بود در سخنرانی خویش تشریح کرد و فرمود:

به هوش باشید! فردی که دعوت خدا و رسول را اجابت کند و مسلمان شود و به دین ما وارد گردد و به سمت قبله ما عبادت کند، از حقوق و حدود اسلام برخوردار است، شما بندگان خدایید و اموال، از آن خداست و به طور مساوی میان شما تقسیم می شود هیچ فردی بر دیگری برتری ندارد، پرهیزکاران در پیشگاه خدا از برترین پاداش و برجسته ترین ثواب برخوردارند.^(۳۱۶)

ب - اموال و دارایی هایی که در دوران عثمان چپاول شده بود، به خزانه بازگرداند، زیرا امام(علیه السلام) اعلان داشته بود اموال فراوانی که در دوران عثمان به ناحق از مردم گرفته شده باید به بیت المال برگردد چرا که اموال هنگفت، در اختیار درباریان خلیفه قرار داشت و یا عثمان برای جلب رضایت آنان این اموال را به آنان بخشیده بود. از این رو، امام(علیه السلام) فرمود:

به هوش باشید! کلیه تیولی را که عثمان واگذار کرده و تمام اموالی را که از مال خدا به دیگران بخشیده باید به بیت المال برگردد زیرا حق را چیزی باطل نمی کند اگر این اموال را بیابم هر چند با آنان زانی را به ازدواج خویش درآورده و کنیزکانی با آن خریداری کرده باشند و در شهرها به مصرف رسیده باشد، به بیت المال برخواهم گرداند، زیرا عدالت، گشایش آور است و آن کس که عدل و داد بر او گران آید، تحمل ظلم و ستم بر او گران تر خواهد بود.^(۳۱۷)

این نوع سیاست مالی، خوشایند قریش نبود، به همین دلیل عدّه زیادی از شخصیت های قریش مانند مروان حکم و طلحه و زبیر که در وادی سرکشی و تکبر و خود بزرگ بینی قرار داشتند از تصمیماتی که امام(علیه السلام) اتخاذ می کرد، نگران بودند و به مجرد این که اطمینان یافتند امام(علیه السلام) به طور جدّی به این کارها خواهد پرداخت، در برابر حکومت آن حضرت دست به فتنه انگیزی و آشوب زدند تا آن جا که طلحه و زبیر نزد امام(علیه السلام) آمده و ضمن اعتراض به این برنامه ها اظهار داشتند: ما خویشاوند رسول خداییم و سابقه جهاد و مبارزه داریم، ولی شما سهمیه ما را از بیت المال مساوی با دیگران پرداخت نمودی در صورتی که عمر و عثمان ما را با دیگران مساوی نمی دانستند و بر آن ها برتری می دادند.

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: اکنون این کتاب الهی و این شما، در آن بنگرید هر گونه حقی را برای شما قائل است بستانید، گفتند: ما در اسلام سابقه جهاد داریم! فرمود: سابقه شما از من بیشتر است؟

۳۱۶. بحار الانوار ۳۲ / ۱۷ و ۱۸.

۳۱۷. نهج البلاغه خطبه ۱۵.

گفتند: خیر، ما خویشاوندان رسول خداییم!
حضرت فرمود: آیا از من به پیامبر نزدیک ترید؟
گفتند: خیر، ولی ما اهل جهاد و مبارزه ایم!
امام(علیه السلام) فرمود: بالاتر از جهاد و مبارزه من؟
گفتند: خیر،

امام(علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند! سهمیه من و غلامم از این اموال به يك اندازه است. (۳۱۸)

ج - تساوی در برابر حکم خدا

امام(علیه السلام) از اجرای احکام اسلام در دوران خلفای قبل از خود، غافل نبود. زمانی که دیگران در داوری و قضاوت در می ماندند آن بزرگوار به حق و دادگری، فصل خصومت می نمود. به مجرد این که حضرت زمام امور دولت را به دست گرفت، برجسته ترین نوع عدل و داد را ارائه داد و با آشکار ساختن عدالت آیین الهی و قدرت اسلام به ایجاد دولتی دارای آزادی و امنیت و عدالت، روشن ترین طریق حق و حقیقت را پیمود.

در زندگی امام(علیه السلام) به موارد بسیاری از این قبیل امور بر می خوریم. حضرت از این که قانون را بر ضد خود و خانواده و یارانش اجرا کند، پروایی نداشت. آن بزرگوار در مورد زره ای که فردی یهودی گم کرده بود به اتفاق شاکی نزد شریح قاضی رفت تا میان آنان داوری کند. (۳۱۹)

احکامی که امام(علیه السلام) در قضاوت و داوری صادر می کرد برخاسته از ژرفای دین و احاطه علمی آن بزرگ مرد به امور دینی و دنیایی و بیانگر عصمت در اندیشه و عمل آن حضرت بود.

۲ . سازماندهی اداری و باز گرداندن قدرت مرکزی دولت.

۳۱۸. بحار الانوار ۴۱ / ۱۱۶.

۳۱۹. سنن کبری ۱۰ / ۱۳۶، تاریخ دمشق ۳ / ۱۹۶، مواضعی که امام(علیه السلام) در این راستا اتخاذ فرمود، در تعدادی از منابع از جمله اغانی ۱۶ / ۳۶، البدایة و النهایة ۸ / ۴، کامل ابن اثیر ۳ / ۳۹۹، صواعق المحرقة ۷۸ آمده است.

امام(علیه السلام) فرمانداران عثمان را برکنار و فرماندارانی که شایسته انجام این مسئولیت بوده و از اعتماد مردم برخوردار بودند، به جای آنان گمارد، عثمان بن حنیف انصاری را به جای عبد الله بن عامر به بصره اعزام نمود و عماره بن شهاب را به جای ابو موسی اشعری والی کوفه نمود و عبید الله بن عباس را به جای یعلی بن منبه، بر یمن گمارد و قیس بن سعد بن عباده را به جای عبد الله بن سعد، بر مصر فرمانروایی داد و سهل بن حنیف را به جای معاویه بن ابی سفیان فرمانروای شام قرار داد، این جایگزینی به جهت بد رفتاری و فساد اداری فرمانروایان قبلی بود که تا آخرین لحظات از آن دست برنداشتند. یعلی بن منبه، خزانه داری بیت المال یمن را عهده دار بود که آن را به یغما برد و معاویه بن ابی سفیان دست به تدارک نیروی نظامی زد تا از ایفای مسئولیت های جدید سهل بن حنیف در شام جلوگیری نماید. (۳۲۰)

امام(علیه السلام) در گزینش فرمانروایان جدید به گونه ای بسیار دقیق و واقعگرایانه عمل می کرد و بر عملی ساختن آیین اسلام با نظام اداری نوین آن، تأکید داشت و با شرکت دادن انصار در حکومت، اعتماد به نفس آنان را باز گرداند و روحیه آن ها را بالا برد، آن حضرت پذیرای راه حل های انحراف آمیز نشد بلکه به اجرای نیمی از آن نیز تن در نداد و در ریشه کن ساختن فساد مصمم بود. به امام(علیه السلام) پیشنهاد شد تا زمانی که حکومتش استقرار می یابد، معاویه را بر سرکار باقی بگذارد و بعدها او را برکنار نماید، حضرت پذیرای این پیشنهاد نشد. (۳۲۱)

با سر پیچی معاویه از بیعت با امام(علیه السلام) حضرت کوشید تا فرمانروایی شام را تحت استیلای خلافت مرکزی در آورد. از این رو، پرچم مبارزه را به فرزندش محمد بن حنفیه سپرد و عبد الله بن عباس را بر جناح راست سپاه و عمر بن ابی سلمه را بر جناح چپ آن گمارد و با فرا خواندن ابو لیلی بن عمر بن جراح، وی را بر پیشاپیش سپاه فرماندهی داد و با ایراد خطابه ای آتشین برای مردم مدینه آن ها را به مبارزه و نبرد، تشویق فرمود. در همین گیر و دار خبر سرپیچی طلحه و زبیر از بیعت امام(علیه السلام) و حرکت آن ها به سوی بصره، مانع حرکت سپاه حضرت شد، در صورتی که طلحه و زبیر برای انجام عمره از امام(علیه السلام) کسب اجازه کرده بودند و امام(علیه السلام) اجازه داده و آنان را از پیمان شکنی برحذر داشته بود. (۳۲۲)

۳۲۰. تاریخ طبری ۳ / ۴۶۲، چاپ مؤسسه علمی.

۳۲۱. تاریخ طبری ۳ / ۴۶۱ چاپ مؤسسه علمی، البداية و النهایة ۷ / ۲۵۵.

۳۲۲. تاریخ طبری ۳ / ۴۶۹.

محورهای کاری امام(علیه السلام)

در آیین اسلام برای شخصیتی که ناظر بر اجرای احکام رسالت اسلامی و استمرار آن ها در زندگی باشد و بر پا بر جایی آن ها در برابر جریان های مختلفی که پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به وجود آمد، نظارت داشته باشد، نقشی برجسته لحاظ شده است و در این آیین الهی به صراحت بیان شده که امام علی(علیه السلام) و پس از آن بزرگوار فرزندان او دارای چنین جایگاهی هستند.

ایفای نقش ناظر و رهبری امور دینی ایجاب می کرد که امام معصوم(علیه السلام) بالاترین پُست ها را در دولت بر عهده گیرد ولی پس از وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) عناصری نالایق در شرایطی پیچیده و نابسامان مداخله کرده و به قدرت دست یافتند، ولی این اوضاع، امام(علیه السلام) را از ایفای نقش خود باز نداشت طبیعی است که نزاع و کشمکش اقتضا دارد نقش افراد، متعدد و متنوع باشد. از این رو، امام علی(علیه السلام) برای اصلاح انحراف امت و حراست از اعتقادات و مقدسات آنان، اساس کار خود را بر دو محور قرار داد.

نخستین محور: تلاش در جهت به دست گیری اداره و زمام امور حکومت که مردم را به استمرار روند حرکت خود به سمت هدف آسمانی که خدا واجب ساخته، وادارد و امام(علیه السلام) پس از وفات نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) رأساً کار خود را بر این محور آغاز نمود، چنان که از مسئولیت خویش در قبال این امر این گونه سخن می گوید:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله على العلماء أن لا یقاروا على كفة ظالم و سغب مظلوم لألقت حبلها على غاربها»؛^(۳۲۳)

به خدا سوگند! اگر نه این بود که جمعیتی انبوه پیرامونم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و اگر عهد و پیمانی که خدا از دانشمندان هر جامعه گرفته، نبود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را می ساختم.

امام(علیه السلام) برای بسیج مسلمانان دست به تلاش زد، ولی به علل و اسبابی نتوانست بدین موفقیت دست یابد. از جمله:

۱. امت اسلامی از مصیبت روز سقیفه و توطئه های سیاسی آن و حرکت های اشتباهی که واقعیت آن ها بر بخش عظیمی از مردم پوشیده بود، آگاهی نداشتند.

۲. مردم، از قدرتِ دركِ نقش و مسئولیتِ امام و امامت برخوردار نبودند و آن را خواسته‌ای شخصی و هدفی فردی می‌پنداشتند ولی حقیقت این بود که رویارویی امام(علیه السلام) با حُگام و فرمانروایان، برخاسته از آگاهی مکتبی الهی اسلامی و مدیریتی صادقانه بود تا رسالت الهی را آن گونه که خدا تشریح فرموده بود، پیراسته و به دور از هر کژی و انحراف، استمرار بخشد و هر چه را دارد در این راه قربانی سازد، حتی اگر به حق شخصی وی تجاوز شود. بنا بر این معیار، از دیدگاه امام(علیه السلام) سلامت رسالت و دوام و استمرار آن بر اساس حق و عدل الهی تلقی می‌شد که فرمود: «حق را بشناس، حق جویان را خواهی شناخت»^(۳۲۴) و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده بود: «علی با حق همراه است و حق بر محور وجود علی درگرددش است.»^(۳۲۵)

امام(علیه السلام) به نحوی گسترده و در جمیع سطوح بین تئوری و اجرا وفق و سازگاری برقرار نمود، یاران خود را به گونه‌ای تربیت کرد که از اهداف الهی طرفداری کنند نه از افرادی که با وزیدن هر بادی به سوی می‌روند. لذا ملاحظه می‌کنیم آن حضرت از پذیرش زمام امور حکومت، مشروط به عمل بر طبق شیوه خلفای قبل از خود، تن در نمی‌دهد زیرا اتخاذ چنین روشی به رسالت و جامعه آسیب وارد می‌ساخت.

۳. رسوبات جاهلی که در اندیشه مردم، ریشه دوانیده بود یکی دیگر از عوامل عدم موفقیت امام (علیه السلام) تلقی می‌شد زیرا از دوران جاهلیت زمان زیادی نمی‌گذشت و مردم، به ژرفا و عمق رسالت و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و نقش امام(علیه السلام) پی نبرده بودند، سفارش پیامبر به جانشینی امام علی(علیه السلام) در پندار آنان صرف نامزد کردن یکی از اعضای خانواده وی برای خلافت به شمار می‌آمد که با این کار می‌خواست مجد و عظمت خاندانی را که به عزت و قدرت، دست یافته بود زنده گرداند، چنان که شیوه غالب حُگام و فرمانروایان قبل و بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) چنین بوده است.

۴. نقش منافقان و چشم طمعی که به تزلزل آرامش امنیتی و اجتماعی جامعه دوخته بودند و می‌کوشیدند میان صفوف مسلمانان تعصبات قبیله‌ای و کینه توزی را دامن زده و خود را در صفوف دستگاه حاکمه و دولت، جا بزنند به گونه‌ای که اگر فرمانروا فردی ضعیف النفس و منحرف بود، در آن دستگاه نفوذ بیشتری می‌یافتند.

۳۲۴. بحار الانوار ۶ / ۱۷۹ چاپ الوفاء.

۳۲۵. به سنن ترمذی ۲ / ۲۹۸ و تاریخ بغداد ۱۴ / ۳۲۱ مراجعه شود.

۵ . با بیماری های روحی و روانی که، گریبانگیر سردمداران بود، در برابر امام(علیه السلام) فوق العاده احساس عجز و ناتوانی می کردند، زیرا حضرت با وجود شریف خود و صدق و راستگویی و جهاد و صراحت لهجه و دلاور مردی و جوانی اش (آن گونه که در نامه معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابی بکر آمده)^(۳۲۶) يك تنه با آنان برابری می کرد.

محور دوم: آن گاه که امام(علیه السلام) از طریق محور نخست به هدف خویش دست نیافت، به شیوه دیگری متوسل شد و مسلمانان را در برابر سقوط کامل، پایدار و مقاوم ساخت و به اندازه کافی به آن ها توانایی بخشید تا در برابر دشواری هایی که با روی کار آمدن گروهی نالایق، دچار آن می گردند و به سبب آن ها مردم از راه راست و صحیح، منحرف می شوند، قادر بر پایداری و استقامت باشند.

از این رو، امام(علیه السلام) کوشید تا رسالت الهی را میان مردم از حیث فکری و معنوی و سیاسی، ژرفا بخشیده و چهره حقیقی اسلام را از راه های گوناگونی بدانان ارائه دهد از جمله:

۱ . امام(علیه السلام) در اموری که زمامداران منحرف قادر بر رویارویی با آن نبوده و یا از حل قضایای ساده و پیچیده بسیاری، در می ماندند به شکلی شایسته و مثبت مداخله می کرد و آنان را به مسیر صحیح رهنمون می گشت تا امت را از تباهی بیشتر برهاند. بنا بر این، نقش امام(علیه السلام) نقش ناظری الهی بود که برای جلوگیری از کژی ها، در قضایای یاد شده مداخله می نمود.

از این رو، می بینیم وقتی زمامداران از پاسخ به شبهات منکران رسالت، عاجز و ناتوان می شدند، امام(علیه السلام) مداخله می کرد و در امور نظامی و اقتصادی خلیفه را با پند و موعظه راهنمایی می کرد و در موارد بسیاری آنان را پند داد و در مشکلات قضاوت و داوری، به یاری آنان شتافت.^(۳۲۷)

۲ . آن حضرت روند سیاست خلیفه را، جهت می داد و با پند و نصیحت، از انحراف بیشتر آن جلوگیری می کرد این شیوه در دوران عثمان بن عفان که پذیرای راهنمایی و نصیحت نبود، به خوبی آشکار گردید.

۳۲۶ . وقعة صفین: ۱۱۹ .

۳۲۷ . تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۳۳ ، ۱۴۵ .

۳ . امام(علیه السلام) برجسته ترین الگوی اسلام و چهره واقعی حکومت و جامعه اسلامی را در محتوا و ظاهر به امت تقدیم و ارائه کرد. این واقعیت در دوران حکومت خلافت آن بزرگوار به خوبی پدیدار گشت و بر همین اساس آن حضرت حکومتی را که به پذیرش آن تن در نداده بود، دیگر بار پذیرا گشت و در این راستا نقش رهبری سیاسی و با تدبیر و فرمانروایی عادل و نمونه بارز انسانی تربیت یافته مکتب اسلام را، به خوبی ایفا نمود. وی برای دست یابی به هدف رسالت، الگو و سمبلی در خور و شایسته پیروی و در اندیشه و عمل و رفتار، از خطا و لغزش و پیرایه، برکنار بود.

۴ . حضرت به تربیت و ایجاد مجموعه و تشکلی از مسلمانان شایسته همت گمارد تا در روند حرکت اصلاح گرانه و دگرگون سازی که در پیش داشت، او را یاری کنند. به این ترتیب، که میان مردم دست به فعالیت زد تا افکار و اندیشه آنان را به کمال و پختگی لازم و بایسته برساند و اساس و پایه این مجموعه آگاه و شایسته را توسعه و گسترش بخشد تا در روند تاریخ، مسیر خود را طی کند و نسل های بعدی کارهای خود را بر مبنای دستورات اسلام استمرار بخشند. (۳۲۸)

۵ . آن بزرگوار سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را احیا کرد و مردم را از آن آگاه و به تدوین آن همت گمارد. امام(علیه السلام) به قرآن و تلاوت و حفظ و تفسیر و تدوین آن توجه خاصی مبذول داشت، زیرا قرآن و سنت، ستون دین به شمار می آمدند و امت اسلامی ناگزیر می بایست حقایق قرآن و سنت را آن گونه که از ناحیه خدا وضع شده بود و انتظار آن می رفت، دریابند.

فرهنگ اسلامی در حکومت خلفا (۳۲۹)

از مهم ترین مشکلات سر راه آیین ها و اعتقادات، وجود افرادی عاجز و ناتوان و فاقد فکر و اندیشه است که در مقام دفاع و یا اجرای احکام این رسالت ها برآیند. افرادی که به قدرت دست می یافتند وقتی جهت آشنایی با دیدگاه رسالت و مقدار آگاهی از آن، مورد آزمون قرار می گیرند، سکوت و اختلافشان میان مردم ایجاد شك و تردید کرده و سبب بی اعتمادی آنان به رسالت و توانمندی های آن در امور زندگی می گردد. به همین دلیل شك و تردید، حالتی رضایت بخش به خود می گیرد و امت را از هم گرایی با

رسالت و دفاع از آن در عرصه های نزاع و کشمکش و بحران های بی شمار، باز می دارد.

لذا می بینیم پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در زندگی و حیات امت هر گونه مسأله پیچیده و مبهمی را تشریح کرده و موضع شفاف رسالت را در مورد آن ارائه داده است. چنان که این واقعیت را در رفتار امام علی(علیه السلام) پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در دوران حکومت خلفای سه گانه، به روشنی ملاحظه می کنید که حضرت عجز و ناتوانی علمی و عملی آنان را برای مردم آشکار می سازد و زمانی که حضرت خود، زمام حکومت را به دست گرفت، زمینه را برای پرسش و پاسخ فوق العاده آزاد گذاشت.

وقتی گروه حاکم دریافتند شایستگی حکومت را دارا نبوده و از علم و دانش بی بهره اند، دست به اقداماتی زدند، تا این رسوایی ها را از دامان خود بزدایند :

۱. از انتشار احادیث رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که حاوی رهنمودهای علمی و حرکت به سمت و سوی آگاهی و تأثیر مثبت در زندگی بود جلوگیری به عمل آوردند، افزون بر این که احادیث نقل شده از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به روشنی اعلان می دارد که تنها، اهل بیت، شایسته خلافت و امور مربوط به رسالت اند نه دیگران. از این جا به راز و رمز سر دادن شعار [عمر] «کتاب خدا برای ما کافی است» پی می بریم زیرا آن زمان که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در حال بیماری خواستار نگارش سفارشی شد تا امت، پس از او به گمراهی دچار نشوند، گوینده این شعار، آن حضرت را به مبارزه طلبید.

ظاهراً پدیده محدود ساختن و یا جلوگیری از انتشار احادیث پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از این تاریخ، یعنی زمانی که قریش عبد الله بن عمرو عاص را از نگارش احادیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باز داشتند^(۳۳۰)، آغاز شده است، چنان که قدرت حاکم کتب حاوی احادیث رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را به آتش کشید.^(۳۳۱)

۲. پدیده ممنوعیت پرسش از مفاهیم ندانسته آیات قرآن به معنای محروم ساختن مسلمانان از سلاح پژوهش و تحقیق و یادگیری قرآن کریم تلقی می شد که سنت را از آن جدا و بی آن که فرصتی برای اندیشیدن و آموختن آیات و احکامش دهند، به ظواهر قرآن توجه کردند تا آن جا که عمر، به کارگزارانش سفارش کرد: «تنها از قرآن استفاده کنید و نقل روایات پیامبر را به حد اقل برسانید و من در این قضیه خود را با شما شریک

۳۳۰. سنن دارمی ۱ / ۱۲۵، سنن ابو داود ۲ / ۲۶۲، مسند احمد ۲ / ۱۶۲، تذکرة الخواص ۱ / ۲.
۳۳۱. طبقات ابن سعد ۵ / ۱۴۰ چاپ بیروت.

می دانم» بلکه وی کلیه کسانی را که در مورد تفسیر آیات قرآن، پرسشی داشتند، کیفر نمود. (۳۳۲)

۳. باب اجتهاد در برابر نص گشوده شد؛ ابو بکر بی آن که به آیه ای از قرآن و یا روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) استناد کند، در بخشی از احکام از جمله: چپاول و مصادره اموال باقیمانده پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اجتهاد پرداخت و حق اهل بیت آن بزرگوار را از خمس نپرداخت و فجاء سلمی را در آتش سوزاند (۳۳۳) و در مسأله «کلالة» (۳۳۴) و میراث مادر بزرگ، (۳۳۵) خودسرانه فتوا داد، چنان که عمر بن خطاب نیز بر خلاف سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در پرداخت بیت المال بین افراد، امتیاز قائل شد (۳۳۶) و در ممنوعیت متعه حج و متعه زنان و دیگر مسائلی که در کتاب «النص والاجتهاد» (۳۳۷) آمده، اجتهاد نمود. و عثمان بن عفان حق قصاص را از عبید الله بن عمر ساقط کرد (۳۳۸) و در بخشی از احکام صریح، بر خلاف دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتار نمود و همان گونه که ملاحظه کردید، همین کار سبب شورش مسلمانان بر ضد او شد.

تمام این امور و بسیاری موارد دیگر، دشواری ها و مصیبت هایی برای دولت اسلامی به وجود آورد که سبب اصلی انحراف مسیر مشخص رسالت اسلامی گردید و عده زیادی در دام فتنه و گمراهی گرفتار آمدند به گونه ای که امام علی (علیه السلام) در این زمینه فرمود:

آغاز پیدایش فتنه و آشوب ها همواره پیروی از هوس ها و احکام و قوانین ساختگی و جعلی است، احکامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از آن بر می خیزند، اگر باطل کاملاً از حق جدا می گردید، بر آنان که در پی حق اند پوشیده نمی ماند و اگر حق از باطل جدا می شد، زبان بد خواهان، از آن قطع می گردید ولی [متأسفانه] قسمتی از حق و باطل را با هم می آمیزند و در این جا شیطان بر دوستان و پیروان خود مسلط می شود، و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند، نجات می یابند. (۳۳۹)

۳۳۲. تاریخ ابن کثیر ۸ / ۱۰۷، سنن دارمی ۴ / ۵۴، تفسیر طبری ۳ / ۳۸، اتقان سیوطی ۱ / ۱۱۵.

۳۳۳. تاریخ طبری ۲ / ۴۴۸ چاپ سؤسه علمی.

۳۳۴. سنن دارمی ۲ / ۳۶۵، سنن بیهقی ۶ / ۳ / ۲۲.

۳۳۵. همان، اسد الغابیه ۳ / ۲۹۹.

۳۳۶. فتوح البلدان ۵۵، تاریخ الخلفای سیوطی ۱۳۶.

۳۳۷. کنز العمال ۱۶ / ۵۱۹، حدیث ۴۵۷۱۵، زاد المعاد ابن قیم ۲ / ۲۰۵.

۳۳۸. منهاج السنه ابن تیمیه ۳ / ۱۹۳، خلفا اجتهادات فراوان دیگری نیز دارند که در کتب تاریخی از آن هایاد شده است.

۳۳۹. نهج البلاغه خطبه ۵۰.

تلاش امام(علیه السلام) در راه احیای دین

امام(علیه السلام)، نخستین وظایف و مسئولیت های خویش را پس از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، حفظ و حراست دین مقدس اسلام از کژی و انحراف و توجه به امور دولت اسلامی می دانست تا بدون توقف و درنگ، مسیر خود را ادامه دهد. و در دوران حکومت خلفا در این راستا منتهای تلاش و کوشش خود را به کار گرفت و در اداره امور امت با تحمل رنج و دشواری ها از حق خود چشم پوشی کرد و به مجرد این که زمام حکومت را به دست گرفت، در جهت احیای سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و در مسیر فرا خوانی مردم به زیستن در سایه این سنت، گام های بلندی برداشت و به قرآن کریم و تفسیر آن و تربیت امت و از میان بردن فساد در هر کجا یافت می شد، توجه و عنایت زیادی مبذول داشت که می توان گام هایی را که آن حضرت در این زمینه برداشت، در موارد زیر ملاحظه کرد:

۱. امام (علیه السلام) بی آنکه در پاسخ مخالفان و دشمنان کینه توز خویش شك و تردیدی به خود راه دهد، در برابر انبوه جمعیت، باب گفت و گو و پرسش و پاسخ را در مورد قرآن و سنت و آن چه به آیین مقدس اسلام ارتباط داشت، گشود

۲. آن حضرت با پیروی از سنت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به قاریان قرآن توجهی خاص داشت و مقام و منزلت آنان را رعایت می کرد، قرائت قرآن در کنار یادگیری و آشنایی علم و عمل و آموختن احکام دینی موجود در آن، صورت می پذیرفت.

۳. امام (علیه السلام) به قرائت مسلمانان غیر عرب، یا کسانی که زبان عربی را به خوبی نمی دانستند توجه فراوان داشت به همین دلیل، آن بزرگوار علم نحو را بنیان گذاشت تا زبان را از اشتباه در گفتار نگاه دارد.^(۳۴۰)

۴. امیرمؤمنان مردم را به نقل روایات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و تدوین و مباحثه آن ها فرا می خواند و همواره می فرمود: «علم و دانش را به وسیله نوشتن مهار کنید.»^(۳۴۱) و در علوم مربوط به سنت، دستور به تحقیق و بررسی می داد و می فرمود: احادیث را با یکدیگر مباحثه کنید و آن ها را رها نکنید تا از بین رفته و تباه شوند.^(۳۴۲)

۳۴۰. اغانی ۱۲ / ۱۳، فهرست ابن ندیم، ۵۹، وفيات الأعیان ۲ / ۲۱۶، البداية والنهاية ۸ / ۳۱۲.

۳۴۱. طبقات کبری ۶ / ۱۸۶، تدوین السنة الشریفه جلالی ۱۳۷.

۳۴۲. کنز العمال ۱۰ / حدیث ۲۹۵۲۲.

۵. امام(علیه السلام) در راستای قانونگذاری و بیان احکام، بر قرآن و سنت به عنوان منابع اصلی، تأکید فرمود و بردیگر منابعی چون استحسان و قیاس و مواردی که برای احکام الهی منبعی شرعی به شمار نمی آمدند، خط بطلان کشید. (۳۴۳)

آن بزرگوار سیره و روش عبادی و اخلاقی سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را احیا نمود و به بدعت هایی که ثمره خودرایی و اختراع خلفای قبل از خود بود، پایان داد. (۳۴۴)

۶. امام(علیه السلام) توانست مجموعه ای از مؤمنان شایسته گرد آورد که برای تشریک مساعی در رهبری حکومت اسلامی و مراقبت از آن، در این جامعه، دست به فعالیت بزنند.

و مشخصاً امام علی(علیه السلام) از زمان حیات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و به دستور آن بزرگوار کار خویش را عملاً در همین بستر آغاز کرد، از این رو، ملاحظه می کنیم پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مسئولیت رسیدگی و مراقبت آن دسته از کسانی را که در آن ها اشتیاق و آگاهی به مبانی اسلامی می یافت، به امام(علیه السلام) می سپرد و آنان را به پیروی از آن حضرت تشویق می فرمود تا این که گروهی به عنوان شیعیان علی(علیه السلام) در زمان رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) شکل گرفت که از افرادی چون: عمار یاسر، سلمان فارسی، ابو ذر، جابر بن عبد الله انصاری، مقداد بن أسود، عبد الله بن عباس می توان نام برد، این برجستگان با وجود شرایط دشواری که حکومت اسلامی پس از وفات نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پشت سرگذشت، بر پیروی از امام علی(علیه السلام) پایدار ماندند.

زمانی امیر مؤمنان(علیه السلام) زمام خلافت را به دست گرفت که گروهی از مؤمنان وفادار و دلاور مردانی شجاع گرد شمع وجود امام(علیه السلام) حضور داشته و حضرت توجه خاصی بدانان مبذول می فرمود و آن ها را بر اساس مبانی اسلام به گونه ای خاص تربیت کرد و در زوایای گوناگون زندگی، علوم مختلفی را به آنان آموخت و این بزرگواران در یاری رسالت اسلامی و امام و حفظ و حراست آیین الهی از کژی و انحراف و تباهی، به ایفای نقش خود پرداختند. آن ها در برابر زمامداران سرکش و کسانی که به ناحق بر مقتدرات مسلمانان استیلاء یافته بودند، موضعی پسندیده و

۳۴۳. نهج البلاغه خطبه ۱۲۵.

۳۴۴. صحیح مسلم کتاب نماز تراویح، مسند احمد ۵ / ۴۰۶، صحیح بخاری کتاب خمس باب ۵ / حدیث ۲۹۴۴، سنن ابو

داود ۲ / حدیث ۱۶۲۲.

شجاعانه داشتند، از این چهره ها می توان، مالک اشتر، کمیل بن زیاد نخعی، محمد بن ابو بکر، حُجر بن عدی، عمرو بن حَمَق خُزاعی، صعصعة بن صُوحان عبدی رُشید هَجری، هاشم مرقال، قنبر، سهل بن حُنَیف و عدّه ای دیگر را نام برد.

بخش دوم با ناکثین (۳۴۵)

فتنه انگیزان

بیعت مردم با امیرمؤمنان (علیه السلام) چونان صاعقه ای بر پیکر قریش و کلیه بدخواهان اسلام، فرود آمد. حکومت امام (علیه السلام) امتداد همان حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می آمد که جور و ستم و دشمنی و سرکشی را به خاک مذلت کشاند و عدل و مساوات و حق و فضیلت را به ارمغان آورد، و منافع اقتصادی را که بر پایه ربا و احتکار و بهره کشی استوار بود، در هم شکست و از آن جا که فرمانروایان عثمان مشمول اصلاحات امام علی (علیه السلام) می شدند بر بسیاری از بزرگان قریش گران می آمد که خود را با هر شهروند دیگر و از هر گروه و دسته ای که در دستگاه حکومتی امام راه یافته بودند، مساوی بدانند.

طلحه و زبیر پس از آن که توسط عمر نامزد خلافت شدند، هر يك خود را هم سنگ امیر المؤمنین (علیه السلام) می پنداشتند و انتظار داشتند حد اقل بر بخش عظیمی از سر زمین اسلامی حاکمیت یابند، عایشه نیز نزد خلفای پیشین از جایگاهی برجسته برخوردار بود چرا که او هر گونه می خواست سخن می راند، ولی اکنون پی می بُرد در حکومتی که اساس و منبع آن را در قانونگذاری و اجرا، قرآن و سنت، تشکیل می دهند، جایی نخواهد داشت.

معاویه در شام به عنوان فرمانروای یکه تازی حکم می راند که چشم طمع به حاکمیت بزرگ اسلامی دوخته بود. وی می کوشید زمام امور مسلمانان را کاملاً به دست گیرد، اقدامات و برنامه ریزی های امام (علیه السلام) در جهت اصلاحات گسترده برای تمام این افراد، موضوعی غافلگیرانه بود. افزون بر این، مجموعه افرادی که در زمان عثمان از پُست و مقام خود بهره می جستند، اکنون در حکومت امام منبع ثروت های خود را از دست داده بودند، زیرا حضور امام (علیه السلام) در رأس قدرت،

برای خط قبيله ای منحرفی که قریش می پیمود، تهدیدی جدی به شمار می آمد، چون امام(علیه السلام) به خوبی می دانست بی آن که در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهش گری بیمی داشته باشد، قادر است پرچم اسلام واقعی را به اهتزاز در آورد و بدین سان، بی تردید از آن خط منحرف پرده برمی داشت.

لذا این افراد تصمیم به فتنه انگیزی گرفتند تا از استقرار حکومت نو پای امام(علیه السلام) جلوگیری به عمل آورند؛ البته اوضاع سیاسی و وجود عناصر مخالف روند صحیح حرکت حکومت اسلامی، برای امام علی(علیه السلام) ناشناخته نبود، زیرا نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت اطلاع داده بود که برخی گروه ها از حکومت وی سرپیچی خواهند کرد و به او سفارش کرد با آنان بستیزد و آن ها را ناکثین و قاسطین و مارقین نامید.^(۳۴۶)

نافرمانی عایشه

موضع عایشه در قبال عثمان شگفت انگیز و متناقض و در شأن زنی که افتخار همسری رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را داشته باشد، نبود. وی در مورد عثمان همواره می گفت: «این پیر احمق را بکشید»^(۳۴۷) و مردم را به سرپیچی از عثمان و کشتن او تحریک می کرد. در بحبوحه ای که شورشیان، خانه عثمان را در محاصره داشتند عایشه از مدینه آهنگ مکه کرده بود و انتظار داشت کار عثمان به سرعت پایان پذیرد و طلحه به خلافت برسد و قدرت را به دست گیرد. ولی زمانی که متوجه شد پس از بیعت مردم با علی(علیه السلام)، زمام خلافت در دست آن حضرت قرار گرفته، با این که تصمیم گرفته بود به مدینه باز گردد، راه خود را به سمت مکه ادامه داد^(۳۴۸) و با اعلان حزن و اندوه خود بر این ماجرا، به خون خواهی عثمان پرداخت. به او گفته شد: شما که خود، مردم را به کشتن عثمان تحریک می کردی، وی با تراشیدن بهانه ای واهی و پوچ، پاسخ داد: او را توبه داده اند و سپس کشته اند^(۳۴۹)، گویی او ناظر بر کشته شدن عثمان بوده است.

۳۴۶. مستدرک حاکم ۳ / ۱۳۹، تاریخ بغداد ۸ / ۳۴۰، مجمع الزوائد ۹ / ۲۳۵، کنز العمال ۶ / ۸۲.

۳۴۷. شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۲۱۵، کشف الغمه ۳ / ۳۲۳.

۳۴۸. کامل ابن اثیر ۳ / ۲۰۶.

۳۴۹. همان.

عایشه با سخنانی در مکه که طی آن پیروانش را به جنگ تحریک کرد، بر ضد امام علی(علیه السلام) اعلان جنگ نمود^(۳۵۰)، وی در پی توسعه جبهه خویش بر ضد امام(علیه السلام) برآمد. از این رو، تلاش کرد تا دیگر همسران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را بفریبد و آن ها را در جنگ خود بر ضد امام(علیه السلام) با خود همراه سازد، ولی آنان بدو پاسخ مثبت ندادند.

ام سلمه کوشید با پند و اندرز، عایشه را از سرکشی و طغیان خود باز دارد و امت را از گرفتاری و مصیبت و جنگ و خونریزی دور نگاه دارد لذا به او گفت: عایشه! تو خود، دیروز مردم را بر ضد عثمان می شوراندی و رکیک ترین سخنان را درباره او به کار می بردی و او را پیر احمق می خواندی، از سویی تو به مقام و منزلت علی بن ابی طالب(علیه السلام) نزد رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به خوبی آشنایی داری، آیا تمایل داری برایت یادآور شوم؟

یادت هست روزی علی(علیه السلام) بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شد و من و تو در کنار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) حضور داشتیم، حضرت از سمت چپ منطقه فُدیْد که پایین آمد با علی در خلوت رازی می گفت و سخنانش به طول انجامید؛ تو نگران شدی و خواستی به آن دو اعتراض کنی، من تو را نصیحت کردم ولی نافرمانی ام کردی و آن دو را مورد اعتراض قرار دادی، دیری نپایید که با چشم گریان باز گشتی، علت را از تو پرسیدم گفتی: وقتی آن ها با یکدیگر آرام سخن می گفتند من بدان ها اعتراض کرده و به علی گفتم: پسر ابوطالب از هر ۹ روز یک روز نوبت من با رسول خداست، این روز نیز مرا آسوده نمی گذاری؟ رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که از شدت خشم چهره اش برافروخته شده بود رو به من کرد و فرمود: [عایشه!] برگرد، به خدا سوگند! فردی که او (علی) را به خشم آورد بی ایمان است، خواه از اهل بیت من باشد یا مردم عادی. و تو از کرده خود نادم و پشیمان شدی و باز گشتی.

عایشه گفت: آری، یادم هست.

ام سلمه فرمود: بنا بر این، چرا قصد شورش داری؟

عایشه در پاسخ گفت: می خواهم میان مردم دست به اصلاحات بزنم و از پیشگاه خدا امید پاداش دارم.

أم سلمه فرمود: اکنون که چنین است هر گونه که خود می خواهی عمل کن و بدین ترتیب عایشه از نزد أم سلمه بیرون رفت. (۳۵۱)

روایت شده: همسران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تا منطقه «ذاق عرق» عایشه را همراهی کردند، به نظر می رسد آنان سعی کردند عایشه را به مدینه باز گردانند و از فتنه و آشوب جلوگیری کنند، ولی به راه حلی دست نیافتند و بر آینده اسلام گریستند و مردم نیز به گریه افتادند و آن روز «یوم النحیب» (روز شیون و زاری) نام گرفت. (۳۵۲)

حیله معاویه و پیمان شکنی طلحه و زبیر

معاویه از تسلط بر اداره امور شام برخوردار بود و امکاناتی در اختیار داشت که هر گونه می خواست می توانست آن ها را بکار گیرد، وی با مردم شام هیچ گونه مشکلی نداشت، زیرا شامیان از آن زمان که با اسلام آشنا شدند، تنها خاندان ابو سفیان را که از ناحیه خلیفه بر آنان فرمانروایی می کردند، شناختند. قبل از معاویه برادرش یزید حاکم شام بود، از سویی سرزمین شام دور از مرکز خلافت بود و این خود، به اندازه کافی به آن آرامش و توان و قدرت می بخشید. معاویه برای دامن زدن به آشوبی که در اثر کشته شدن عثمان شعله ور بود، فعالیت سیاسی خویش را آغاز کرد تا به سود خود از آن بهره بگیرد، لذا طلحه و زبیر را به گونه ای مخاطب ساخت که برای ورود در مبارزه جدی بر ضد امام علی (علیه السلام) در آن ها آرزو و طمع و امید و آرزو شعله ور شود و بدین سان آشوب و فتنه در مرکز خلافت فزونی یافت و معاویه طی نامه ای به زبیر، چنین نوشت: به بنده خدا زبیر امیر المؤمنین، از معاویه بن ابو سفیان... درود بر تو.

اما بعد؛ من از مردم شام برایت بیعت گرفته ام و آنان پاسخ مثبت داده و چونان گله های گوسفندی که به بازار فروش آورند رام شده اند، تو مردم کوفه و بصره را دریاب، مبادا پسر ابو طالب بر تو پیشی بگیرد، زیرا با بیعت گرفتن از مردم این دو شهر، جای دیگری باقی نخواهد ماند و پس از تو برای طلحة بن عبید الله بیعت گرفتم، شما خون خواهی عثمان را علم کنید و مردم را بدان فرا خوانید و در این راستا باید بکوشید و آستین همت بالا زنید، خداوند شما را پیروز و دشمنانتان را خوار گرداند. (۳۵۳)

۳۵۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶ / ۲۱۷، بحار الانوار ۳۲ / ۱۴۹.

۳۵۲. کامل ابن اثیر ۳ / ۲۰۹.

۳۵۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۲۳۷.

وقتی نامه معاویه به زبیر رسید، از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید و به راستگویی معاویه اطمینان حاصل کرد. از این رو، با طلحه به توافق رسیدند که با امام(علیه السلام) پیمان شکنی کرده و بر او بشورند و بر بیعتی که با امام انجام داده بودند افسوس خورده و با اظهار تأسف همواره می گفتند: ما با اکراه با علی بیعت کردیم و به مجرد این که فریاد عایشه در تحریک مردم بر ضد امام به گوششان رسید تلاش کردند دست به حيله ای زده تا خود را به عایشه برسانند.

نقل شده: آن دو نزد امام(علیه السلام) آمدند و از او خواستار مشارکت در حکومت شدند و چون به نتیجه ای دست نیافتند، تصمیم گرفتند به عایشه بپیوندند، لذا بار دوم خدمت امام(علیه السلام) آمده برای انجام عمره از آن حضرت اجازه سفر خواستند، امام(علیه السلام) به آنان فرمود: آری، به خدا سوگند! شما منظورتان عمره نیست بلکه در پی هدف خویش هستید^(۳۵۴)، روایت شده که امام(علیه السلام) به آن دو فرمود: شما قصد خیانت دارید.^(۳۵۵)

آنان که از بیعت امام(علیه السلام) خارج شده و در دوران عثمان با یکدیگر سر ستیز داشتند، در خانه عایشه در مکه با یکدیگر همدست و متحد شدند. در این گرد همایی قرار شد طلحه و زبیر و مروان حکم برای بسیج مردم جهت مبارزه و نبرد با امام علی(علیه السلام)، خون عثمان را بهانه قرار داده و پیراهن وی را به نشانه تمرّد و نافرمانی بالا برند و با این دستاویز که امام(علیه السلام) قاتلان عثمان را پناه داده و آنان را قصاص نکرده است آن حضرت را مسئول ریختن خون عثمان معرفی کنند. از این رو، تصمیم گرفتند پیشروی خود را به سمت بصره آغاز و آن شهر را به اشغال خود درآورند و به مرکز فعالیت و پایگاه جنگی خویش مبدّل سازند زیرا شام تحت سیطره معاویه قرار داشت و مدینه همواره در آشفته‌گی به سر می بُرد.^(۳۵۶)

حرکت عایشه به سمت بصره

عایشه برای ایجاد فتنه و آشوب و رو یارویی مسلحانه با امام علی(علیه السلام) خلیفه قانونی، در پی اجرای نقشه خود برآمد و جمعیت انبوهی را که نسبت به اسلام و امام(علیه السلام) حقد و کینه در دل و انگیزه ای جز طمع به دنیا و دست یابی به قدرت نداشتند، گرد آورد و یعلی بن منبه که امام(علیه السلام) او را از فرمانروایی یمن برکنار ساخته بود با

۳۵۴. الامامة والسياسة ۷۰.

۳۵۵. شرح نهج ۱ / ۲۳۲.

۳۵۶. تاریخ طبری ۳ / ۴۷۱ چاپ مؤسسه اعلی.

شمشیرها و شترانی که از آن دیار به سرقت برده بود، این جمعیت را مجهز ساخت و عبد الله بن عامر نیز اموال و دارایی فراوانی را که از بصره سرقت نموده بود، در اختیار آنان قرار داد^(۳۵۷) و شتری به نام (عسکر) برای عایشه تدارک دیده و بنی امیه آن را در میان گرفتند و عایشه پیشاپیش انبوه جمعیت به سمت بصره به حرکت درآمد و قبل از حرکت با ارسال نامه هایی به تعدادی از سران بصره به بهانه خونخواهی عثمان از آنان خواستار بیرون رفتن از بیعت امام علی(علیه السلام) شده بود.^(۳۵۸)

نشانه های مکر و حيله - که کلیه مخالفان امام علی بدان متوسل می شدند - از سران فتنه انگیز، پدیدار گشت، وقتی از مکه بیرون رفتند و هنگام ظهر فرا رسید مروان حکم اذان نماز گفت و برای این که میان طلحه و زبیر دشمنی و فتنه انگیزی ایجاد کند و اگر موفق شود از آن بهره بگیرد، نزد آن دو آمد و گفت: بر کدام يك از شما دو تن به عنوان امیر سلام دهم و اذان نماز بگویم؟ هواداران دو طرف به رقابت پرداختند و هر يك خواستار مقدم داشتن فرد دلخواه خود بود، ولی عایشه با شنیدن این سخن احساس تفرقه و پراکندگی نمود لذا کسی را نزد خواهر زاده اش عبد الله بن زبیر فرستاد و از او خواست تا با مردم نماز بگزارد.

زمانی که سپاه عایشه به منطقه «اوطاس» رسید سعید بن عاص و مغیره بن شعبه به آنان برخوردند وقتی سعید اطلاع یافت عایشه به بهانه «خونخواهی عثمان» لشکر کشی کرده لبخند مسخره آمیزی زد و گفت: ای أم المؤمنین! می بینم که قاتلان عثمان همراهی ات می کنند.^(۳۵۹) روایت شده: سعید بن عاص خطاب به طلحه و زبیر و عایشه گفت: به کجا می روید شما در پی خونخواهی از کسی هستید که پشت سر شماست؟ (یعنی علی که در مدینه است)^(۳۶۰).

سرانجام سپاه جمل به محلی به نام «حوأب» رسید، سگ های آن منطقه به آنان پارس کردند، عایشه به هراس افتاد و نام آن مکان را از محمد بن طلحه جویا شد و گفت: این کدام آبادی است؟ وی پاسخ داد: ای أم المؤمنین! این آبادی را حوأب می نامند، عایشه با بیقراری فریاد برآورد و گفت: من باید به مدینه بازگردم.

محمد بن طلحه پرسید: چرا؟

۳۵۷. الامامة والسياسة ۷۹، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۰۷.

۳۵۸. الامامة والسياسة ۸۰، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۱۰.

۳۵۹. الامامة والسياسة ۸۲.

۳۶۰. کامل ابن اثیر ۳ / ۲۰۹.

گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم به همسرانش می فرمود: گویی من یکی از شما را در منطقه حوآب می بینم که سگ های آن آبادی بر او پارس می کنند و به من فرمود: ای حُمیرا! (۳۶۱) مبادا آن زن تو باشی.

عایشه پس از این سخن شتر خود را خوابانید و گفت: مرا باز گردانید، به خدا سوگند! آن زنی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود، منم. و بدین ترتیب، همراهانش يك شبانه روز شتران خود را در اطراف محل توقف او، خوابانیدند و عبد الله بن زبیر نزد وی آمد و برایش به ذات الهی سوگند یاد کرد که آن منطقه، آبادی حوآب نیست و عدّه ای از اعراب بادیه نشین را با فریب و تطمیع نزد عایشه آوردند و بر این مطلب گواهی دادند (۳۶۲)، شهادت این افراد نخستین گواهی دروغ در اسلام به شمار می آید.

درگیری هایی در حومه بصره

با نزدیک شدن سپاه جمل به شهر بصره، عثمان بن حنیف فرمانروای امام (علیه السلام) در بصره، ماجرای سپاهی را که به سمت مردم بصره می آمد، برایشان تشریح کرد و آنان را از آشوب و درگیری برحذر داشت و موضع گیری غیر صحیح و گمراهانه سران سپاه جمل را برای آنان روشن ساخت. ارادتمندان به اسلام و امام (علیه السلام) آمادگی خویش را برای دفاع از حق و آیین مقدس خدا و جلوگیری از تسلط ناکثان بر بصره، اعلان داشتند. (۳۶۳)

عثمان بن حنیف که برخوردار از اخلاق پسندیده اسلامی و مطیع رهبر و پیشوای خود امام علی (علیه السلام) بود کوشید تا عایشه و همراهانش را از طغیان و سرکشی منصرف سازد و از وقوع درگیری و جنگ پرهیز شود. از این رو، عمران بن حصین و ابو الأسود دُئلی را نزد آنان اعزام کرد تا با عایشه و همراهانش به گفت و گو پردازند و آن ها را از تصمیم بیهوده خود منصرف کنند، ولی تلاش های این دو تن با شکست مواجه شد و عایشه در کنار طلحه و زبیر، بر ایجاد فتنه و آشوب و اعلان جنگ، پا فشاری نشان دادند. (۳۶۴)

۳۶۱. الامامة والسياسة ۸۲، این حدیث را احمد در مسند خود ۶ / ۵۲۱ آورده، شرح نهج البلاغه ۴۹۷/۲.

۳۶۲. الامامة والسياسة ۸۲، مروج الذهب ۲ / ۳۹۵.

۳۶۳. الامامة والسياسة ۸۳.

۳۶۴. تاریخ طبری ۳ / ۴۷۹ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۱۱.

عایشه و همراهان وی به منطقه «مرید» رسیدند و از سمت بالای آن منطقه بدان جا وارد شدند، عثمان بن حنیف و جمعی از مردم بصره، به سوی آنان حرکت کردند، طلحه و زبیر و عایشه با ایراد سخن به بهانه خون خواهی عثمان، مردم را به بیرون رفتن از بیعت امام علی (علیه السلام) تحریک می کردند و بدین وسیله، میان مردم اختلاف به وجود آمد و دسته ای مخالف و جمعی اعلان موافقت کردند.

جاریه بن قدامه سعدی نزد عایشه آمد تا با پند و اندرز وی را از برافروختن آتش و فتنه باز دارد. از این رو، خطاب به او گفت: ای أم المؤمنین! به خدا سوگند! اهمیت کشته شدن عثمان کمتر از این است که تو سوار بر این شتر ملعون، از خانه خود خارج شوی و خود را در معرض تیغ و شمشیر قرار دهی، تو از ناحیه خدا دارای ارج و احترام بودی ولی آن را از دست دادی، [توجه داشته باش] هر کسی جنگ با تو را روا بداند، کشتن تو را نیز روا می داند، اگر به میل خود به جنگ ما آمده ای به خانه ات برگرد و اگر بدین کار مجبور ساخته اند، از مردم یاری بجو.^(۳۶۵)

جنگ، آتش بس، خیانت

با ورود عایشه به بصره، مردم گرفتار فتنه و تفرقه و پراکندگی شدند و برخی به این لشکرکشی اعتراض و برخی تأیید و گروهی تصدیق و جمعی آن را مردود دانستند و با بحرانی شدن اوضاع، مردم با یکدیگر درگیر شده و در دروازه شهر به نبرد پرداختند و با فرا رسیدن شب دست از جنگ کشیدند، عثمان بن حنیف نه تنها قصد خونریزی نداشت بلکه تمایل به صلح و آشتی نشان می داد و در انتظار تشریف فرمایی امام علی (علیه السلام) به بصره بود، وقتی دو طرف از جنگ خسته شدند، اعلان صلح و آشتی کردند و پیمان نامه آتش بس موقت نوشتند تا پیکری را به مدینه اعزام کنند و از مردم آن سامان جویا شوند چنانچه طلحه و زبیر (آن گونه که مدعی اند) به بیعت مجبور شده اند، عثمان بن حنیف از بصره خارج شود، و گر نه طلحه و زبیر از بصره بیرون روند.^(۳۶۶)

کعب بن مسور، پیک دو طرف از مدینه باز گشت و اعلان داشت که أسامة بن زید مدعی است طلحه و زبیر با اکراه بیعت کرده اند، ولی مردم مدینه با دیدگاه أسامة مخالفت دارند، فرماندهان سپاه عایشه این جمله را دستاویز قرار داده و در شبانگاهی باد

۳۶۵. تاریخ طبری ۳ / ۴۸۲ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۹۳.

۳۶۶. الامامة والسياسة ۸۷، تاریخ طبری ۳ / ۴۸۳ و ۴۸۴ چاپ مؤسسه اعلمی، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۱۵.

و بارانی بر دار الاماره محل اقامت عثمان بن حنیف حمله بردند، یاران او را کشته و موی سر و صورت و ابروی عثمان را تراشیدند ولی از آن جا که برادرش سهل بن حنیف فرمانروای امام در مدینه بود، از کشتن او بیم داشتند.^(۳۶۷)

حرکت امام(علیه السلام) و پایان دادن به سرکشی^(۳۶۸)

زمانی که امام علی(علیه السلام) زمام حکومت را به دست گرفت، اعلان نافرمانی معاویه از خلافت امام(علیه السلام) مانع بزرگی بر سر راه آرامش و امنیت و حاکمیت حکومت مرکزی قانونی به شمار می آمد. از این رو، امام(علیه السلام) به تدارك تجهیزات نظامی و فراهم آوردن شرایط سیاسی پرداخت تا از تفرقه و پراکندگی و خونریزی میان مسلمانان جلوگیری کند.

به مجرد اطلاع امام(علیه السلام) از حرکت عایشه و طلحه و زبیر به سمت بصره و اعلان نافرمانی آنان، از برنامه ریزی که برای سرکوب معاویه و تصرف شام انجام داده بود منصرف شد و با سپاهی متشکل از بزرگان مهاجر و انصار رهسپار مکه گردید.

امام(علیه السلام) به منطقه «ربذه» که رسید به کلیه شهرها نامه فرستاد و از مردم آن دیار یاری خواست و موضوع را برایشان تشریح فرمود تا بتواند آتش فتنه را در محدوده ای بسیار اندک، خاموش سازد، لذا محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را به کوفه اعزام نمود ولی ابو موسی اشعری به پیام امام پاسخ مثبت نداد بلکه مردم را از یاری آن حضرت در جنگی که پیش رو داشت دلسرد و مأیوس می کرد، سپس عبد الله بن عباس را به کوفه فرستاد وی نیز نتوانست ابو موسی را قانع سازد تا از مأیوس و دلسرد کردن مردم از یاری امام (علیه السلام) دست بردارد، پس از آن فرزندش امام مجتبی(علیه السلام) و عمار یاسر و در پی آنان مالک اشتر را به آن دیار اعزام فرمود و این گروه ابو موسی را از فرمانروایی برکنار ساختند، و بدین سان، مردم کوفه یکپارچه و با تمام توان برای یاری امیر المؤمنین(علیه السلام) به حرکت درآمدند و در منطقه «ذی قار» به آن بزرگوار پیوستند.

امام(علیه السلام) در همین گیر و دار نیز از نامه نگاری و اعزام پیک به نزد طلحه و زبیر کوتاهی نکرد، به این امید که شاید بر سر عقل آیند و به اهمیت فتنه و آشوبی که به

۳۶۷. الامامة والسياسة ۸۹، تاریخ طبری ۳ / ۴۸۴، چاپ مؤسسه علمی، مروج الذهب ۲ / ۳۶۷.

۳۶۸. الامامة والسياسة ۷۴، تاریخ طبری ۵ / ۵۰۷.

پا کرده اند پی ببرند و مسلمانان را در دام بلا و مصیبت و خونریزی گرفتار نسازند به همین سبب، زید بن صوحان و عبد الله بن عباس و عده دیگری را نزد عایشه اعزام کرد، این گروه با دلیل و برهان و عقل و منطق با آنان به گفت و گو پرداختند، تا آن جا که عایشه به ابن عباس گفت: من تحمل شنیدن دلیل و برهان علی را ندارم. ابن عباس در پاسخ گفت: تو که تحمل شنیدن دلیل و برهان آفریده خدا را نداری چگونه تحمل براهین آفریدگارت را داری؟! (۳۶۹)

آخرین اندرز

با نزدیک شدن سپاه امام(علیه السلام) به دروازه های بصره، آن حضرت با طلحه و زبیر بیشتر مکاتبه می کرد و آنان را از این آشوب برحذر می داشت [عایشه و همراهانش از آن بیم داشتند که مبادا فرماندهان سپاه و انبوه جمعیتی که وی - را همراهی می کردند، تحت تأثیر دلائل و براهین امام(علیه السلام) قرار گیرند، لذا جهت رویارویی با آن حضرت از شهر خارج شدند، زمانی که برای جنگ صف آرایی کردند، امام(علیه السلام) فرمان داد جارچی میان یارانش اعلان دارد که:

هیچ کس حق ندارد تیری به سوی دشمن پرتاب کند و یا سنگی به سمت آنان بیندازد و یا با نیزه با آنان بستیزد تا من با آنان سخن بگویم و بر آن ها کاملاً اتمام حجت کنم. (۳۷۰)

ولی امام(علیه السلام) از آن ها جز لجابت و پا فشاری بر جنگ چیزی ندید. آن گاه به سمت طلحه و زبیر رفت و هر سه تن، بین دو صف لشکر توقف کردند و امام(علیه السلام) به آن دو فرمود:

شما دو تن به تدارک سلاح و نیروی سواره و پیاده پرداخته اید، اگر در پیشگاه خداوند عذری تدارک دیده اید، از او پروا داشته باشید و مانند آن پیره زنی نباشید که نخ های تابیده خود را پیش از استحکام، مجدداً می گشاید، آیا من برادر دینی شما نبودم؟ ریختن خون مرا حرام و من نیز ریختن خون شما را حرام ساخته بودم، چه اتفاقی رخ داده که شما ریختن خونم را روا شمرده اید؟

سپس امام(علیه السلام) به طلحه فرمود:

تو همسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را با خود آورده ای تا در کنار او بجنگی و همسر خود را در خانه ات مخفی کرده ای؟ آیا تو دست بیعت با من ندادی؟

و به زبیر فرمود:

ما تو را از خاندان عبد المطلب به شمار می آورديم ولی پسر بد سرشت تو عبد الله که بزرگ شد،
میان ما جدایی افکند.

سپس فرمود:

زبیر! آیا به یاد داری روزی را که من با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در قبیله بنی غنم همراه بودم،
حضرت به من نگاهی کرد و لبخندی زد و من نیز خندیدم، تو به رسول خدا گفتی: پسر ابو طالب هم چنان خود
ستایی می کند، پیامبر در پاسخ تو فرمود: او اهل خود ستایی نیست، تو در حالی که در حق علی ستم روا
می داری با او خواهی جنگید؟ زبیر پاسخ داد: آری، به یاد دارم.

روایت شده: زبیر از جنگ کناره گرفت و پس از افروخته شدن جنگ در ناحیه ای
دور از میدان نبرد، به قتل رسید^(۳۷۱). چنان که مروان حَکَم، طلحه را در میدان جنگ به
قتل رساند.^(۳۷۲)

وقوع درگیری

امام(علیه السلام) تا آخرین لحظه در گرفتن جنگ، امیدوار بود پیمان شکنان را از
سرکشی خود باز دارد، به همین دلیل با وجود لجاجت و پافشاری سران فتنه بر جنگ و
درگیری، آن حضرت اجازه جنگ نداد و به یارانش فرمود:

هیچ يك از شما حق ندارد تیری به سمت دشمن پرتاب کند و یا با نیزه با آنان بجنگد تا من به شما رخصت
دهم و جنگ و کشتار را آنان آغاز کنند.^(۳۷۳)

سپاه جمل با شلیک تیر جنگ را آغاز کردند و يك تن از یاران امام(علیه السلام) به
شهادت رسید، در پی آن نفر دوم و سوم به فیض شهادت نائل شدند. در این هنگام،^(۳۷۴)
امام(علیه السلام) به سپاه خویش دستور داد بدان ها پاسخ دهند و از حق و عدالت دفاع
نمایند.

دو سپاه با یکدیگر درآویختند و نبردی دهشت زار رخ داد به گونه ای که سرها بر
زمین می ریخت و دست ها از بدن جدا می گشت و دو طرف زخم و جراحات فراوانی
برداشتند. امیر المؤمنین(علیه السلام) که ناظر عرصه کارزار بود متوجه شد سپاه جمل از
(شتر حامل عایشه) سخت دفاع می کنند از این رو، حضرت با صدای بلند اعلان فرمود:
وای بر شما! شتر را پی کنید که شیطان است.

۳۷۱. الامامة والسياسة ۹۱، مروج الذهب ۲ / ۲۷۰.

۳۷۲. طبقات کبری ۳ / ۱۵۸، الامامة والسياسة ۹۷.

۳۷۳. شرح نهج البلاغه ۹ / ۱۱۱.

۳۷۴. الامامة والسياسة ۹۵.

امام(علیه السلام) و یارانش با یورش به سپاه، خود را به جمل رسانده و آن را پی کردند، به دنبال آن حمله، باقیمانده سپاهیان جمل از معرکه گریختند، سپس حضرت دستور داد آن شتر را بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند تا ذره ای از آن باقی نماند که افراد ساده لوح و نادان، فریب آن را بخورند و آن گاه فرمود: خدا این مرکب را مورد لعن خویش قرار دهد، چه اندازه به گوساله بنی اسرائیل شباهت داشت.

پس از آن، امام (علیه السلام) به خاکستر پراکنده در فضا نگاهی کرد و این فرموده خدا را تلاوت کرد

... وَأَنْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْحَرَفَّهُ ثُمَّ لَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا؛ (۳۷۵)

اکنون به معبودت که همواره آن را پرستش می کردی بنگر، که آن را می سوزانیم و سپس ذراتش را به دریا می پاشیم.

عملکرد امام(علیه السلام) پس از جنگ

خدای متعال، امیر المؤمنین(علیه السلام) را بر مخالفان خود، پیروزی و نصرت عنایت کرد و نبرد، بار سنگین خود را بر زمین نهاد و گرد و غبار عرصه پیکار فرو نشست و جارچی امام(علیه السلام) اعلان عفو عمومی داد و اظهار داشت: آگاه باشید! هیچ کس حق ندارد مجروحی را به قتل برساند یا فردی را که از میدان گریخته تعقیب کند و بر کسی که پشت به سپاه کرده، نیزه بکوبد، هر کس سلاح خود را بر زمین نهد، در امان است، آن کس که در خانه اش را ببندد، در امان است، کسی حق ندارد از اموال و دارایی سپاهیان جمل که در اردوگاه آنان به جای مانده جز سلاح و یا وسایلی که در جنگ از آن ها استفاده کرده اند، چیزی برگیرد، غیر از موارد یاد شده هر چه هست مربوط به ورثه کشته شدگان است.» (۳۷۶)

حضرت به محمد بن ابی بکر و عمار یاسر دستور داد کجاوه عایشه را از میان کشته شدگان وسط میدان، به گوشه ای منتقل سازند و محمد مسئولیت امور مربوط به خواهرش را به عهده گرفت و در پایان شب عایشه را وارد بصره نمود و در منزل عبد الله بن خلف خزاعی جای داد.

امام(علیه السلام) میان کشته گان سپاه جمل گردش می کرد و هر يك از آنان را با نام مخاطب می ساخت و مکرر می فرمود:

من آن چه را خدایم وعده داده بود، مطابق با واقع دیدم، آیا شما نیز آن چه را خدایتان به شما وعده داده بود مطابق با واقع دیدید؟

نیز فرمود:

من امروز کسی را که از نبرد با ما و دیگران دست بردارد نکوهش نمی‌کنم ولی آن کس که با ما سر جنگ دارد مورد نکوهش است.^(۳۷۷)

امام(علیه السلام) در حومه بصره اقامت فرمود و وارد شهر نشد و به مردم فرمان دهن کشته‌های خود را صادر کرد مردم نیز از شهر بیرون آمده و آن‌ها را به خاک سپردند^(۳۷۸) و پس از آن امام (علیه السلام) وارد شهر بصره دژ پیمان شکنان گردید و رهسپار مسجد شد و در آن نماز گزارد و سپس با مردم سخن گفت و عملکرد آن پیمان شکنان را با خود، بدانان یاد آور شد و آن‌ها حضرت را سوگند داده و از او خواستند آنان را مورد عفو و بخشش قرار دهد، امام(علیه السلام) فرمود:

از شما گذشتم، مبادا مجدداً در پی فتنه‌انگیزی برآیید، شما نخستین مردمی بودید که پیمان شکستید و امت را دچار تفرقه و پراکندگی نمودید»

و سپس انبوه مردم و بزرگان قوم حضور امام(علیه السلام) شرفیاب شده و با آن بزرگوار دست بیعت دادند.^(۳۷۹)

پس از آن امیرمؤمنان(علیه السلام) وارد بیت المال بصره شد وقتی دارایی فراوان انباشته شده در آن را دید، مکرر فرمود: «عَرَى غیری...»؛ دیگری را بفریب. و فرمان داد آن اموال میان مردم به طور مساوی تقسیم شود و بدین ترتیب، به هر يك از مردم پانصد درهم تعلق گرفت و سهمیه شخص آن حضرت نیز با دیگران تفاوتی نداشت، با توزیع اموال، چیزی در بیت المال باقی نماند در همین اثناء فردی که در جنگ حضور نداشت خدمت امام(علیه السلام) رسید و سهمیه خود را از آن بزرگوار مطالبه کرد، امام(علیه السلام) سهمیه خود را به او داد و بدین سان، حتی در همی نصیب آن حضرت نشد.^(۳۸۰)

سپس امیر المؤمنین(علیه السلام) دستور داد وسایل حرکت عایشه را فراهم نمایند و او را به مدینه بفرستند و به پاس احترام همسری پیامبر، برادرش (محمد بن ابی بکر) و تعدادی از زنان را در لباس مردان که عمامه به سر و شمشیر حمایل داشتند با وی همراه ساخت، ولی عایشه نسبت به امیر المؤمنین خوشبین نبود و تصور می‌کرد حضرت، حرمت وی را نگاه نداشته است اما به مجرد این که شنید امام(علیه السلام) عده‌ای از زنان را به همراهی وی گمارده از حرکت خود و شکستی که نصیبش شد و فتنه‌انگیزی که به وجود آورده بود، اظهار ندامت و پشیمانی کرد و به شدت گریست.^(۳۸۱)

۳۷۷. ارشاد مفید ۱ / ۲۵۶ چاپ مؤسسه آل‌البیت(علیهم السلام).

۳۷۸. کامل ابن اثیر ۳ / ۲۵۵.

۳۷۹. تاریخ طبری ۳ / ۵۴۴، ارشاد شیخ مفید ۱۳۷.

۳۸۰. شرح نهج البلاغه ۱ / ۲۵۰.

۳۸۱. الامامة والسياسة ۹۸، مروج الذهب مسعودی ۲ / ۳۷۹، مناقب خوارزمی ۱۱۵، تذکره سبط ابن جوزی ۸۰.

نتایج جنگ جمل

جنگ جمل آثاری منفی بر جامعه اسلامی به جای نهاد از جمله:

۱. ماجرای کشته شدن عثمان به نحوی گسترش یافت که به موضوع سیاسی بزرگی مبدل گردید و جریان های مخالفی را در گفته و عمل در مسیر حرکت اسلامی به دنبال داشت و معاویه بن ابی سفیان در انتظار فرصت بود تا روند انحراف خونین جمل را تکمیل سازد.

۲. با رواج حقد و کینه میان مسلمانان باب جنگ و خونریزی میانشان گشوده شد و بدین سان، بین خود مردم بصره و میان اهالی سایر شهرهای اسلامی تفرقه و پراکندگی به وجود آمد و برخی به خون خواهی فرزندان خود از بعضی دیگر برخاستند در صورتی که مسلمانان به ریختن خون آن ها مجبور بودند.

۳. جبهه انحراف داخلی جامعه اسلامی وسعت یافت و کار شکنی ها در برابر حکومت امام علی (علیه السلام) فزونی گرفت و پس از آن که معاویه در شام از بیعت با امام سرپیچی کرد، جبهه دیگری گشوده شد که به محدودیت توسعه خارجی و کارهای اصلاح گرانه و پیشرفته ای که امکان رشد در جامعه اسلامی داشت، انجامید.

۴. کینه تیزی و انحراف، راه مخالفان سیاسی را گشود تا فوراً به برگرفتن سلاح و جنگ و خونریزی متوسل شوند.

کوفه مرکز خلافت

پس از آرامش کامل اوضاع، امام (علیه السلام) رهسپار کوفه گردید تا آن جا را به عنوان پایگاه حرکت خویش برگزیند. حضرت قبلاً نامه هایی به مردم آن سامان فرستاده بود^(۳۸۲) و جزئیات رخدادها و حوادث را برای آنان به طور خلاصه بیان داشته بود چنان که آن بزرگوار، عبد الله بن عباس را به فرمانروایی بصره گمارد تا نحوه همگرایی با مردم آن دیار را پس از جنگی که میان آنان اتفاق افتاد^(۳۸۳)، تشریح نماید.

۳۸۲. تاریخ طبری ۳ / ۵۴۵ و ۵۴۶.

۳۸۳. همان چاپ مؤسسه علمی.

گزینش کوفه به عنوان مرکز جدید دولت اسلامی از ناحیه امام(علیه السلام) علل و اسباب متعددی داشت از جمله:

۱ . توسعه بخشیدن قلمرو جهان اسلام; و بدیهی است که مرکز اداره و سیاست گذاری حکومت باید در موقعیتی قرار داشته باشد که حکومت را در تحرکات لازم به گوشه و کنار دولت، یاری دهد.

۲ . بیشتر کسانی که در راستای پایان دادن به فتنه و آشوب یاران جمل، در کنار امام(علیه السلام) شمشیر زدند، شخصیت های بزرگ و برجستگان و قاطبه مردم کوفه را تشکیل می دادند.

۳ . اوضاع و شرایط سیاسی و اغتشاشاتی که ناشی از کشته شدن عثمان و پی آمدهای جنگ جمل رخ داد، امام(علیه السلام) را بر آن داشت تا در کوفه استقرار یابد و امنیت و آرامش بر منطقه حکمفرما شود.

بخش سوم با قاسطین^(۳۸۴)

معاویه و آمادگی نبرد با امام(علیه السلام)

با استقرار امام(علیه السلام) در کوفه و اجرای طرح و برنامه های خود برای یکپارچه ساختن دولت و ایجاد تمدنی اسلامی بر اساس قرآن و سنت نبوی، ترس و بیم وجود معاویه را فرا گرفت. به همین دلیل به سرعت دست به کار شد و از عمرو عاص حيله گر و خیانت پیشه، یاری طلبیده و چاره جویی نمود و در جهت دشمنی با اسلام و امام(علیه السلام) با او به توافق دست یافت عمرو عاص در برابر نامه معاویه بی درنگ حاضر شد حتی با گذشتن از دین و آیین خود که وی را وارد بهشت می ساخت، آن را به دنیایش بفروشد.^(۳۸۵)

۳۸۴ . جنگ صفین در ماه صفر سال ۳۷ هجری رخ داد و درگیرهای میان دو طرف در ذی حجه سال ۳۶ هجری اتفاق افتاد.

۳۸۵ . وقعة صفین ۳۴، الامامة والسیاسة ۱۱۶، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۷۵.

با رسیدن عمرو، به شام مانند زنان به شیون و زاری پرداخت (۳۸۶) تا در آغاز کار با اجرای نقشه خود مردم را به گمراهی کشانده و آن‌ها را بفریب و پس از حيله و نیرنگی که بین معاویه و عمرو با تبنانی قبلی صورت گرفت، به سوداگری پرداختند که در برابر رو یارویی و جنگ با امام علی (علیه السلام) فرمانروایی مصر در اختیار عمرو قرار گیرد و معاویه در این نامه به وی نوشت. (۳۸۷)

معاویه و عمرو عاص جهت برابری با امام (علیه السلام) و وضعیت موجود، به طراحی و نقشه کشی پرداختند و برای ادامه این روند خصمانه و آمیخته با ستم و خیانت و سرکشی، با یکدیگر به توافق رسیدند. زیرا جز از طریق جنگ و مبارزه با امام (علیه السلام) وارث قانونی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و پرچمدار حق و عدالت، راهی برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود نمی دیدند. این دو، در نهایت به يك نتیجه رسیدند زیرا هر دو با دست برداشتن از پشتیبانی عثمان در این طرح و نقشه بودند که برای تحريك احساسات و اذهان انبوه مردم نا آگاه، به شعار پیراهن عثمان متوسل شوند، به همین دلیل مردم پس از وارد شدن نعمان بن بشیر به گریه و زاری پرداختند به گونه ای که روح حقد و کینه توزی و نارضایتی در آن‌ها راه یافت و جهل و نادانی را بر هدایت حق، ترجیح دادند. (۳۸۸)

عمرو عاص برای تحريك مردم شام، جهت حمایت و پشتیبانی از معاویه و بسیج آن‌ها برای جنگ و مبارزه، پیشنهاد کرد شَرَحْبِيل بن سمط کندی، به عنوان نخستین فرد تحريك کننده وارد عمل شود، زیرا عمرو از عبادت و ارج و مقام شَرَحْبِيل نزد قبایل شام اطلاع داشت از سویی در مورد نارضایتی و عدم تمایل وی به «جریر» فرستاده امام نزد معاویه نیز آگاه بود. شَرَحْبِيل فردی بود که چندان در پی روشن شدن حقایق از منابع آن‌ها بر نمی آمد. بدین ترتیب، وی را فریفتند و او نیز فعالیت خود را آغاز کرد و از معاویه خواست تا به خون خواهی عثمان بن عفان قیام کند و خود، برای بسیج مردم جهت جنگ و نبرد، دست به تلاش زد. (۳۸۹)

دست یابی به فرات

۳۸۶. کامل ابن اثیر ۳ / ۲۷۴.

۳۸۷. وقعة صفین ۴۰، الامامة والسياسة ۱۱۷.

۳۸۸. وقعة صفین ۳۷، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۷۷.

۳۸۹. وقعة صفین ۴۶.

معاویه پس از بسیج مردم شام برای جنگ، از آنان بیعت گرفت و نامه ای حاکی از اعلان جنگ به امام(علیه السلام) نوشت و آن را توسط «جریر»^(۳۹۰) که با تأخیر زیاد حضور امام(علیه السلام) رسید، نزد آن حضرت فرستاد. در پی آن معاویه به سرعت سپاهیان خود را برای اشغال بلندی های مشرف بر فرات در منطقه صفین، بدان سو گسیل داشت تا از پیشروی سپاه امام(علیه السلام) جلوگیری به عمل آورد و آب را به روی آن ها ببندد. معاویه می پنداشت این عمل، نخستین گام پیروزی وی بر امام(علیه السلام) به شمار می آید. امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از آن که با تأخیر به منطقه صفین رسید، از معاویه خواست تا به سپاهیانش اجازه استفاده از آب فرات دهند ولی معاویه و لشکریانش پذیرای درخواست امام(علیه السلام) نشدند. تشنگی بر سپاهیان عراق آسیب های فراوانی به جای نهاد و امام علی (علیه السلام) برای شکستن محاصره، به شدت تحت فشار سپاهیان خود قرار گرفت. از این رو، به یاران خویش رخصت حمله به سواحل فرات را صادر فرمود و بدین ترتیب، سپاهیان معاویه از ساحل نهر، عقب رانده شدند. ولی حضرت با شامیان مقابله به مثل نکرد بلکه به آنان اجازه داد بی هیچ گونه مخالفتی، از آب استفاده کنند.^(۳۹۱)

تلاشی صلح آمیز

با وجود نامه نگاری فراوان امام (علیه السلام) با معاویه و گشودن کانال های متعدد گفتگو برای جذب وی به سوی خود و وارد ساختن او در بیعتش پاسخ معاویه تنها جنگ و تلاش جهت از میان برداشتن امام(علیه السلام) و سپاهیان وی به هر وسیله ممکن بود، ولی با این همه، امام(علیه السلام) پس از آن که خود و سپاهیان در ساحل فرات استقرار یافتند آتش بس و آرامشی موقت در منطقه حاکم شد و حضرت به تلاش صلح آمیز دیگری امیدوار بود، به همین دلیل طی مدت آتش بس، بشیر بن محسن انصاری و سعید بن قیس همدانی و شَبَّث بن رَبْعی تمیمی را به نمایندگی از سوی خود نزد معاویه فرستاد و بدانان فرمود: «نزد این مرد - یعنی معاویه - بروید و او را به خدا و اطاعت او و پیوستن به جمع مسلمانان فرا خوانید.» ولی معاویه جز شمشیر و جنگ پاسخی نداد و به فرستادگان امام(علیه السلام) گفت: از نزد بیرون روید، میان من و شما چیزی جز شمشیر حاکم نخواهد بود.^(۳۹۲)

۳۹۰. همان ۵۶.

۳۹۱. مروج الذهب ۲ / ۳۸۴، شرح نهج البلاغه ابن الحدید ۳ / ۳۲۰، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۳.

۳۹۲. تاریخ طبری ۳ / ۵۶۹، کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۴.

درگیری پس از آتش بس

میان دو سپاه جنگ و گریزهایی به وجود آمد ولی هنوز آتش جنگ شعلهور نشده بود که گروهی از دو طرف به میدان آمده و با یکدیگر به نبرد پرداختند و به مجرد حلول ماه محرم سال ۳۷ هجری میان طرفین پیمان نامه صلحی برقرار شد، امام(علیه السلام) با انعقاد این پیمان نامه کوشید تا به صلح و آرامشی دست یابد. از این رو، پیشنهادهای که امام(علیه السلام) ارائه داد، دعوت به صلح و آرامش و وحدت و یکپارچگی و جلوگیری از خونریزی، ولی پیشنهادهای معاویه و مردم شام، نپذیرفتن بیعت امام(علیه السلام) و خون خواهی عثمان بن عفان بود. (۳۹۳)

آتش بس، يك ماه به طول انجامید، با پایان پذیرفتن برهه درگیری ها، دو طرف خسته شدند، امام(علیه السلام) به سپاهیان خود دستور بسیج عمومی داد، معاویه نیز چنین کرد و دو سپاه در کارزاری سهمگین با یکدیگر در آویختند. حضرت همواره با سفارش به سپاهیان خود می فرمود:

شما در جنگ با دشمن پیشدستی نکنید، خدای را سپاس که شما برحقید

اگر با آنان به نبرد پرداختید و آن ها را به شکست وا داشتید، فراریان را نکشید و زخمی ها را به قتل نرسانید، کشف عورت انجام ندهید [کسی را عریان ننمایید] کشته ای را مثله نکنید. (۳۹۴)

بدین سان، جنگ و نبرد ادامه یافت و طی آن تعداد زیادی از مسلمانان کشته شدند و تعداد زخمی ها بر ده هزار تن بالغ گردید.

شهادت عمار یاسر

روایت شده: عمار یاسر راهی میدان شد و میان صفوف سپاهیان قرار گرفت و اظهار داشت: امروز چهره هایی را می بینم آن گونه با دشمن می ستیزند که باطل گرایان، به شك و تردید افتند، به خدا سوگند! اگر ما را به شکست وا دارند و تا نخلستان های هجر تعقیب کنند، ما بر حق و آنان بر باطل اند. و با خواندن این رجز به سمت سپاه معاویه پیش تافت:

۳۹۳. وقعة صفین ۱۹۵، تاریخ طبری ۳ / ۵۷۰.

۳۹۴. همان ۲۰۲، همان ۶ / ۴.

ما پیش از این برای فرود آمدن قرآن با شما جنگیدیم و امروز برای تأویل آن با شما می‌جنگیم، آن چنان ضربه سهمگینی بر شما وارد سازم که سرها از بدن جدا و دوست، دوستان خود را فراموش کند و یا حق به مسیر اصلی خود باز گردد. (۳۹۵)

عمار با همان شجاعت و دلاوری که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) صادقانه و مخلصانه جنگیده بود، خود را به قلب سپاه دشمن زد و بدن شریفش آماج نیزه‌ها قرار گرفت و ابو العادیه و ابن جَوْن سسکی او را با ضربت نیزه از پادر آوردند. نقل شده که این دو تن برای بردن سر مطهر عمار نزد معاویه با یکدیگر درگیر شدند و عبد الله فرزند عمرو عاص که در آن جمع حاضر بودند به آنان گفت: هر يك از شما دوست دارید، سر را بردارید زیرا من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که عمار می‌فرمود:

«یا عمار! تقتلك الفئة الباغية»؛ (۳۹۶)

عمار! تو به دست گروه سرکش به شهادت خواهی رسید.

وقتی عمار در آن روز رهسپار میدان جنگ شد، امام علی (علیه السلام) مضطرب و پریشان و بی‌قرار بود و همواره از او سراغ می‌گرفت و زمانی که خبر شهادت عمار به وی رسید حضرت با غم و اندوه و چشمی اشکبار به سرعت خود را به محل شهادت عمار رساند. در حقیقت آن بزرگوار یاور راستین و برادر امین خود را از دست داده بود. سپس امام (علیه السلام) بر پیکر پاک عمار نماز گزارد و او را به خاک سپرد.

خبر شهادت عمار میان دو سپاه منتشر شد و از آن جا که مردم از موقعیت برجسته عمار و سخن تاریخی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره او آگاهی داشتند، میان صفوف لشکریان معاویه اختلاف به وجود آمد ولی مکر و حيله در کمین هر انسان ساده لوح و نادان هست لذا معاویه با دست زدن به شایعه اعلان کرد قاتل عمار همان کسی است که وی را برای جنگ به این دیار آورده و مردم ساده لوح شام نیز این شایعه فریبکارانه را باور کردند. (۳۹۷)

منقول است: خبر انتشار این شایعه به امام(علیه السلام) رسید حضرت فرمود: اگر این گونه باشد بنا بر این، حضرت حمزه را نیز ما به شهادت رسانده ایم، چون ما او را به احد آوردیم! (۳۹۸)

نیرنگ قرآن بر نیزه

جنگ و مبارزه مدتی ادامه یافت و یاران امام(علیه السلام) طی این مدت، صبر و بردباری و جانفشانی خود را در مسیر پیروزی حق، به نمایش گذاشتند. سپس امام(علیه السلام) بپا خاست و با ایراد خطابه ای آتشین آنان را به جهاد و پیکار تشویق و ترغیب کرد و فرمود:

مردم! کار شما و دشمنانتان به جایی رسیده که اکنون ملاحظه کردید و آنان آخرین نفس های خود را می کشند، زمانی که امور پیش می آید، انتهایش به ابتدای آن پیش بینی می شود. سپاهیان دشمن بدون پای بندی به دین و آیینی در برابر شما مقاومت کردند تا این که در آستانه پیروزی قرار گرفتیم و من فردا بر آن ها یورش برده و در پیشگاه خدای عز و جل آنان را به محاکمه خواهم کشید. (۳۹۹)

این خبر به معاویه که آثار شکست در سپاهش پدیدار شده بود، رسید. وی عمرو عاص را خواست و با او در این زمینه به مشورت پرداخت و به او گفت: تنها امشب را فرصت داریم، فردا علی بر ما یورش برده و کارمان را یکسره خواهد ساخت، نظرت چیست؟

عمرو گفت: دیدگاه من این است که نه سپاهیان تو مانند سپاهیان علی اند و نه خودت، مانند او هستی. وی با هدفی غیر از هدف تو مبارزه می کند. تو می خواهی زنده بمانی ولی او شهادت را ترجیح می دهد. اگر تو بر سپاهیان عراق پیروز شوی از تو بیمناکند ولی شامیان در صورت پیروزی علی بر آن ها، از او بیم ظلم و ستم ندارند. اکنون قضیه ای را که من پیشنهاد می کنم بر آن ها عرضه کن، اگر پذیرای آن شدند، دچار اختلاف شوند و اگر از پذیرش آن سربر تابند نیز در دام اختلاف گرفتار آیند، آن ها را به داوری و حکمیت قرآن میان خود و آنان فرا بخوان. (۴۰۰)

معاویه بی درنگ دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه کنند و سپاهیان شام، لشکریان عراق را مخاطب ساخته و خطاب به آنان گفتند: این کتاب الهی است که از نخستین تا

۳۹۸. عقد الفرید ۴ / ۳۴۳، تذکرة الخواص ۹۰.

۳۹۹. کتاب سلیم بن قیس ۱۷۶، کامل ابن اثیر ۳ / ۳۱۰.

۴۰۰. وقعة صفین ۳۴۷، تاریخ طبری ۴ / ۳۴.

آخرین آیاتش داور میان ما و شماست، چه کسی برای حراست از جان مردم شام بهتر از مردم شام و چه کسی در حفاظت از عراقیان، از مردم عراق سزاوارتر است؟ این فراخوانی گمراه کننده، چونان صاعقه بر سر سپاهیان امام(علیه السلام) وارد شد و جمعیت به جوش و خروش آمد و میان آنان ولوله و هیاهو ایجاد شد و اظهار داشتند: ما دعوت به حکمیت و داوری کتاب خدا را می پذیریم و به پیشگاه او باز می گردیم، در این میان اشعث بن قیس یکی از فرماندهان ارشد سپاه امام(علیه السلام) بیش از دیگران بر این قضیه از خود پا فشاری نشان داد.

امام(علیه السلام) به آنان فرمود:

بندگان خدا! به حقانیت و راستی و نبرد با دشمن خویش ادامه دهید، زیرا معاویه و عمرو عاص و ابن ابو مُعَیْط و حبیب بن ابو سلمه و ابن ابی سرح و ضحاک نه هوادار دین اند و نه قرآن، من آنان را بهتر از شما می شناسم، از دوران کودکی تا بزرگسالی با آن ها همنشینی داشته ام، اینان بدترین کودکان و بدترین مردان روزگارند، وای بر شما! به خدا سوگند! آن ها این شعار را برای نیرنگ و دلسردی و فریب مردم سر داده اند، سخن حقی است که می خواهند در پرتو آن باطل خود را بر کرسی بنشانند.

آنان امیر المؤمنین(علیه السلام) را با نام مخاطب قرار داده و گفتند: ای علی! آن گاه که به سوی کتاب خدای عز و جلّ فرا خوانده شدی، دعوتش را اجابت نما، در غیر این صورت تو را به دشمن تحویل خواهیم داد و همان بلایی را بر سرت خواهیم آورد که بر سر پسر عقیان آوردیم.

امام(علیه السلام) راهی برای کنار آمدن با این فریب خوردگان نیافت. از این رو، فرمود: اگر از من فرمان می برید، بجنگید و اگر قصد نافرمانی دارید، هر چه خواستید انجام دهید. (۴۰۱)

مالك اشتر در آن عرصه پیکار با دلاوری و یقین می جنگید و برای دست یافتن به معاویه چندان فاصله ای نداشت که این فریب خوردگان به امیر المؤمنین(علیه السلام) گفتند: کسی را نزد اشتر بفرست تا نزدت برگردد، ولی اشتر از تصمیم خود در مبارزه دست برنداشت، زیرا وی می دانست این ماجرا فریبی بیش نیست، مالك را تهدید کردند که اگر برنگردد امام را به شهادت خواهند رساند و بدین ترتیب، اشتر از میدان کارزار باز گشت و آنان را به شدت مورد نکوهش قرار داد و بدانان گفت: به خدا! فریب خوردید و

گمراه گشتید، به دست برداشتن از جنگ فرا خوانده شدید، بدان پاسخ مثبت دادید ای پیشانی پینه بسته ها! ما می پنداشتیم، نماز شما از سر بی رغبتی به دنیا و اشتیاق به دیدار خداست، ولی اکنون می بینم از مرگ گریخته و به دنیا رو آورده اید.

مردم در پاسخ، يك صدا می گفتند: امیر المؤمنین به متارکه و پایان دادن به جنگ راضی شده است و امام(علیه السلام) ساکت بود و کلمه ای سخن نگفت و با حالتی از اندوه سر به زیر افکنده بود، در حقیقت حيله و نیرنگ بر سپاهیانش سایه افکنده از فرمان آن بزرگوار سر بر تافتند و از او کاری ساخته نبود و خود از وضعیتی که بدان مبتلا گشته بود چنین یاد کرد:

«لقد كنت أمس أميراً فاصبحت اليوم مأموراً، وكنت بالأمس ناهياً، فاصبحت اليوم منهيّاً»؛ (۴۰۲)

دیروز فرمانده و امیر بودم، ولی امروز مأمور و فرمانبردار شده ام، دیروز نهی کننده و باز دارنده بودم، ولی امروز نهی ام می کنند و از مبارزه بازم می دارند.

حکمت و پیمان نامه صلح

رنج و محنت امام(علیه السلام) با دست برداشتن سپاه از یاری او، پایان نپذیرفت. اگر نافرمانان از اطاعت امام پذیرای نمایندگان حضرت در حکمت شده بودند امکان دست یابی امام(علیه السلام) به يك دست آورد سیاسی از طریق مذاکراتی که بدان فرا خوانده شده بود، وجود داشت.

به همین سبب، امام(علیه السلام) تصمیم گرفت عبد الله بن عباس یا مالک اشتر را که از اخلاص و آگاهی آنان، اطلاع داشت برای این امر نامزد کند ولی اغفال شدگان و فریب خوردگان، بر نامزدی ابو موسی اشعری پا فشاری می کردند، لذا امام(علیه السلام) فرمود:

شما در آغاز نافرمانی من کردید، ولی اکنون از فرمانم سرپیچی نکنید، من نمی خواهم ابو موسی را برای این کار برگزینم، زیرا او را مورد اعتماد نمی دانم، او در کوفه آن گاه که رهسپار جنگ جمل بودم، راه خود را از من جدا ساخت و سپس از من گریزان شد و اینک چند ماهی است که او را امان داده ام. (۴۰۳)

۴۰۲. نهج البلاغه خطبه ۲۰۸ چاپ مؤسسه نشر اسلامی.

۴۰۳. وقعة صفین ۴۹۹، تاریخ طبری ۴ / ۳۶، کامل ابن اثیر ۳ / ۳۱۹.

معاویه و عمرو عاص توانستند با پراکنده ساختن سپاهیان امام(علیه السلام) به اهداف خود دست یابند و در این راستا، اشعث بن قیس از درون نیروهای امام(علیه السلام) با آنان همکاری می کرد.

عمرو عاص بی آنکه از ناحیه کسی مورد مخالفت قرار گیرد به عنوان نماینده مردم شام برای نگارش مواد پیمان نامه با ابو موسی اشعری حاضر شد و عنوان نام «امیر المؤمنین(علیه السلام)» را در پیمان نامه نپذیرفت. امام(علیه السلام) فرمود: امروز، به روز حدیبیه شباهت دارد که سهیل بن عمرو، به رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: تو فرستاده خدا نیستی، امام(علیه السلام) آن گاه افزود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن لحظه به من فرمود: [ای علی!] تو نیز روزی در چنین شرایطی قرار می گیری و در حالی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته ای به چنین کاری تن در خواهی داد.^(۴۰۴)

مهم ترین موضوعات پیمان نامه، اعلان آتش بس و توقف جنگ، و سپس حل قضایای دوطرف، بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر بود و تعیین دو داور تا رمضان سال ۳۷ هجری به تأخیر افتاد، زیرا پیمان نامه در ماه صفر همان سال به نگارش درآمد. شگفت آور است که مساله خون خواهی عثمان حتی به اندک اشاره ای در قرارداد صلح قید نشد، در صورتی که این ماجرا، اساس و پایه فتنه ای را که معاویه و فرزندان آزاد شدگان^(۴۰۵) هوادار وی، آن را دامن زدند تشکیل می داد و بدین ترتیب، در خصوص گرد آمدن داوران دو طرف در «دومة الجندل» با یکدیگر به توافق رسیدند.

موضعی آگاهانه و ارزشگذاری

روایت شده: از مالک اشتر درخواست شد، قرارداد را مورد تأیید قرار داده و بدان گواهی دهد، وی در پاسخ گفت: دست هایم از کار بیفتد اگر در این پیمان نامه از ناحیه من چیزی به نگارش درآید، مگر من دلیل روشنی از پروردگارم در قبال دشمن نداشتم؟ آیا شما پیروزی و ظفر را با چشم خود نمی دیدید؟^(۴۰۶)

به امیر المؤمنین(علیه السلام) عرض شد: مالک اشتر نه حاضر است مواد قرارداد را تأیید کند و نه از دست برداشتن نبرد با دشمن تصمیمی دارد. حضرت فرمود: به خدا سوگند! من نیز راضی نیستم و دوست ندارم شما نیز بدان رضایت دهید.

۴۰۴. وقعة صفین ۵۰۸، شرح نهج البلاغه ۲ / ۲۳۲.

۴۰۵. تاریخ طبری ۴ / ۴۰.

۴۰۶. وقعة صفین ۵۱۱، کامل ابن اثیر ۳ / ۳۲۱.

سپس فرمود:

کاش دو و یا يك تن مانند اشتر میان شما وجود داشت که نسبت به دشمنانم از نگرشی نظیر نگرش من برخوردار بود در این صورت تحمل شما بر من آسان بود، و امید داشتم برخی از انحرافات شما اصلاح شود شما را از این کار منع کردم ولی نافرمانی ام کردید، به خدا سوگند! کاری کردید که قدرت و نیرو، و توش و توان شما را به ضعف و تباهی کشاند، و سستی و خواری و ذلت به بار آورد. (۴۰۷)

بازگشت امام و کناره گیری خوارج

امیرمؤمنان (علیه السلام) با انبوهی از درد و رنج، به کوفه بازگشت، زیرا با چشم خود می دید باطل گرایی معاویه استحکام یافته و در آستانه پیروزی است، از سویی به سپاهیان خود می نگریست که روح تمرّد و نافرمانی آن ها را پراکنده و متفرق ساخته و دستور او را اجابت نمی کردند.

آن بزرگوار وارد کوفه که شد، در سراسر شهر شاهد شیون و زاری مردم در غم و اندوه کشته های صقین بود. در این میان گروهی نزدیک به دوازده هزار جنگجو، از سپاه امام (علیه السلام) کناره گرفته و وارد کوفه نشدند و در منطقه «حروراء» اردو زدند و شبّث بن ربیع را به فرماندهی جنگ خود و عبد الله بن کواء پیشکری را برای امامت جماعت خویش انتخاب کردند و از بیعت امام (علیه السلام) خارج و خواهان ایجاد شورا میان مسلمانان شدند. ماجرای اینان از زمان نگارش قرارداد صلح آغاز شد زیرا آنان از مواد آن پیمان نامه اظهار ناخرسندی نموده و بدان اعتراض داشتند و می گفتند: حکمیت از آن خداست و با این که خود، با پا فشاری از امام می خواستند تن به حکمیت بدهد، این جمله را به عنوان شعار خود برگزیدند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) کوشید با پند و اندرز، آنان را متقاعد سازد. از این رو، عبد الله بن عباس را نزد آنان فرستاد و به او فرمان داد در بحث و مناقشه با آنان شتابزده عمل نکند، سپس حضرت خود، در پی ابن عباس نزد آنان رهسپار گشت و با آن ها سخن گفت و تمام ادعاهای آنان را رد کرد، آن ها نیز دعوت امام را پذیرا شده و به اتفاق آن حضرت وارد کوفه شدند. (۴۰۸)

۴۰۷. وقعة صفین ۱۲۱، تاریخ طبری ۴ / ۴۲ و ۴۳، کامل ابن اثیر ۳ / ۳۲۲.

۴۰۸. تاریخ طبری ۴ / ۵۴، کامل ابن اثیر ۳ / ۴۲۶.

گردهمایی داوران

زمان گردهمایی داوران دو طرف فرا رسید، امام(علیه السلام) گروهی چهار صد نفره را به سرپرستی شریح بن هانی بدان سامان گسیل و عبد الله بن عباس را جهت اقامه نماز و اداره امورشان، با آنان همراه ساخت و ابو موسی اشعری نیز آن ها را همراهی می کرد و از سویی معاویه نیز با اعزام چهار صد تن از شامیان به سرپرستی عمرو عاص، این کار را آغاز کرد و دوگروه در «دومة الجندل» با یکدیگر دیدار کردند. عده ای از صاحب نظران و ارادتمندان امام(علیه السلام) از بیم مکر و حيله عمرو عاص نزد ابو موسی شتافته و با پند و موعظه به او هشدار دادند و در این راستا کوشیدند تا وی را به دور اندیشی و دقت در تصمیم گیری وا دارند.^(۴۰۹)

نتیجه حکمیت

ابو موسی اشعری و عمرو عاص در کنار یکدیگر قرار گرفتند، فرد نخست دارای حماقت سیاسی و ضعف گرایش اعتقادی و عدم پایبندی به ولایت پذیری امام و پیشوای خود علی(علیه السلام) و دوّمی، انسانی حيله گر و مگار، دارای خوی فریبکاری و خواهان کنار گذاشتن و دور ساختن کامل خط اهل بیت(علیهم السلام) از عرصه سیاسی بود، آن چه وی را بدین کار و همکاری با معاویه - آزاد شده فرزند آزاد شده - وا می داشت، آز و طمع دست یابی به قدرت و جاه و مقام بود.

این گردهمایی چندان به درازا نکشید که عمرو عاص توانست با شناسایی نقاط ضعف شخصیت اشعری بر او تسلط یابد و همان گونه که خود می خواهد او را جهت دهد، آن دو پشت درهای بسته در زمینه برکنار سازی امام علی(علیه السلام) و معاویه از فرمانروایی مسلمانان و گزینش عبد الله بن عمر به عنوان خلیفه پیشنهادی، به توافق رسیدند.

ابن عباس، ابو موسی را از هماهنگی با بازی سیاسی عمرو عاص برحذر داشت و بدو گفت: وای بر تو! اگر با عمرو عاص بر سر قضیه ای به توافق رسیده باشی، به تصور من، قطعاً تو را فریب داده است، اکنون تو در سخن گفتن، عمرو را مقدم بدار و سپس خود سخن بگو، زیرا عمرو انسانی حيله گراست و من مطمئن نیستم در آن چه که

با یکدیگر به توافق رسیده‌اید، به دلخواه تو عمل کند، به همین دلیل اگر میان مردم بپا خیزی با تو مخالفت خواهد کرد.

اشعری به پا خاست و خطابه ایراد کرد و امام علی(علیه السلام) را از خلافت برکنار ساخت، سپس عمرو از جا برخاست و خطبه خواند و بر برکناری امیرمؤمنان(علیه السلام) تأکید و معاویه را به فرمانروایی تثبیت کرد.^(۴۱۰)

با این حيله و نیرنگ، معاویه به پیروزی دست یافت و مردم شام به عنوان امیرالمؤمنین به وی ادای احترام کردند، ولی عراقیان در گردابی از فتنه غرق شده و یقین حاصل کردند که اقدامات آنان گمراهانه بوده و قافیه را باخته‌اند. بدین ترتیب، ابو موسی به مکه گریخت و ابن عباس و شریح بن هانی نزد امام علی(علیه السلام) باز گشتند.

بخش چهارم با مارقین

پیدایش خوارج را می توان جدا شدن طبیعی عدّه ای از سپاهیان امام(علیه السلام) در نتیجه نبرد خونین جمل و صفین به شمار آورد، و انحراف آنان را نتیجه انحراف خلافت، از خط اهل بیت(علیهم السلام) دانست. از مهم ترین مشخصه های خوارج تحجّر گرای و پایبندی به ظواهر و تعصّب و خشونت و عدم تشخیص میان حق و باطل بود، آنان به سرعت تحت تأثیر شایعات قرار می گرفتند و در برخورد با اندک تردیدی، دچار شك و تردید می شدند.

قابل ملاحظه است که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) قبلاً از صفات آنان خبر داده بود، چنان که از آن بزرگوار روایت شده فرمود:

در این امت - فرمود از این امت - نماز خواندن شما را با خود تحقیر می کنند، قرآن تلاوت می کنند ولی از گلوی آن ها تجاوز نمی کند، این افراد همان گونه که تیر از چله کمان خارج می شود، از دین خدا خارج می گردند.^(۴۱)

امام(علیه السلام) قادر بر زدودن بیماری ها و انحرافات آنان نشد، در حقیقت جنگ ها و نافرمانی های جمل و صفین در مدتی بسیار کوتاه، به این بیماری ها و انحرافات پایان داد که می توان عوامل ذیل را در پیدایش خوارج مؤثر دانست:

۱. شکست درونی و ناکامی از دست یافتن به پیروزی، با این ویژگی که نبردهای امام(علیه السلام) با خوارج به ظاهر مسلمان صورت می گرفت، ولی اینان قادر بر درک مبارزه امام با متمرّدان نبودند و نتیجه حکمیت برای آنان قابل تحمل نبود در صورتی که آنان خود، امام(علیه السلام) را به پذیرش حکمیت مجبور ساخته ولی در پی اصلاح مواضع انحرافی خود بر نمی آمدند و کوشیدند اشتباهات و بار سنگین آن امور را به دوش طرف دیگر که کسی جز امام علی(علیه السلام) نبود، بیفکنند.^(۴۲)

۴۱۱. به البدایة والنهایة ۷ / ۳۲۱ - ۳۳۷، صحیح بخاری ۹ / ۲۱ - ۲۲، باب ترك جنگ با خوارج، صحیح مسلم ۲ / ۷۷۴ حدیث ۱۰۶۴ و مسند احمد ۳ / ۵۶ مراجعه شود.
۴۱۲. تاریخ طبری ۴ / ۵۳ - ۵۸.

۲. از آزادی اندیشه ای که امام(علیه السلام) جهت افزایش آگاهی دینی مردم به وجود آورد، بهره برداری کردند. روایت شده: هنگامی که امام(علیه السلام) در حال ایراد خطبه بود خوارج با ادعای این که حکومت از آن خداست، آن حضرت را مورد اعتراض قرار دادند و امام تنها با این جمله بدانان پاسخ داد که: «کلمة حق يُراد بها باطل» و به آنان فرمود:

شما از سه ویژگی نزد ما برخوردارید، شما را از نماز خواندن در مساجد باز نمی داریم و تا زمانی که با ما اتحاد و همبستگی دارید سهمیه شما را از بیت المال خواهیم پرداخت و تا وقتی با ما نجنگید، آغاز گر جنگ با شما نخواهیم بود.^(۴۱۳)

امام و عدم پذیرش نتیجه حکمیت

زمانی که خبر ماجرای حکمیت به امام(علیه السلام) رسید فوق العاده متأثر شد و برای مردم به ایراد خطابه پرداخت و آنان را به اصلاح اشتباهی که در آن گرفتار آمدند، تشویق و ترغیب نمود و با یادآوری پند و اندرز خویش بدانان، چنین فرمود:

مخالفت با دستور نصیحت کننده دلسوز و مهربان و دانا و با تجربه چیزی جز حسرت و پشیمانی در پی ندارد، من فرمان خود را در مورد حکمیت به شما گفتم و نظر خالص خود را در اختیار شما نهادم، اگر از دستورم اطاعت می شد، کار چندان دشواری نبود، اما شما بسان مخالفان جفا پیشه و نافرمانان پیمان شکن، امتناع ورزیدید، تا آن جا که گویی نصیحت گر در پند خویش به تردید افتاد و از پند و اندرز خودداری نمود، مثال من و شما همانند گفتار برادر «هوازن» ماست که گفت: من در سرزمین منعرج اللوی، دستور خود را دادم، ولی نتیجه این نصیحت تنها فردا ظهر آشکار گردید. به هوش باشید! این دو تن - ابو موسی اشعری و عمرو عاص - که شما آنان را به عنوان داور برگزیدید، دستور قرآن را پشت سر نهادند و آن چه را قرآن میرانده بود، زنده کردند و هر يك بدون هدایت الهی به پیروی هوای نفس خود پرداختند، بی آن که دلیلی آشکار و یا سنتی از گذشته در اختیار داشته باشند، حکم کردند و در حکم خویش دچار اختلاف گشته و هیچ يك راه راست را نیپوموند، خدا و رسول او و مؤمنان شایسته از آن دو بیزارى جستند، اکنون آماده و مهیای حرکت به شام گردید، که إن شاء الله به اردوگاه شما در خواهند آمد.^(۴۱۴)

۴۱۳. تاریخ طبری ۴ / ۵۴، کامل ابن اثیر ۳ / ۳۳۴، مستدرک وسائل الشیعه ۲ / ۲۵۴.
۴۱۴. تاریخ طبری ۴ / ۵۷.

امام(علیه السلام) در نامه ای به عبد الله بن عباس، از او خواست مردم بصره را برای جنگ با معاویه بسیج نموده به امام(علیه السلام) بپیوندند. جمعیت بصره به جمع کوفیان پیوست ولی آشوب و بلوا و فساد و تباهی خوارجی که از بصره و کوفه گرد آمده و راهی نهروان بودند، یاران امام را نگران ساخت به گونه ای که اگر متوجه شام گردند، حضور این افراد در این منطقه برای آن ها دشوار خواهد بود. از این رو، از امام(علیه السلام) درخواست کردند که ابتدا به کار خوارج پایان دهد.^(۴۱۵)

از جمله کارهای فتنه انگیزانه خوارج این بود که عبد الله بن خباب و همسرش را دستگیر و او را به قتل رساندند و سپس شکم همسرش را پاره نموده و نوزادش را بدون هیچ توجیهی، از میان بردند، هم چنین حارث بن مُرّه عبدی را که به عنوان فرستاده امام نزدشان آمده بود، کشتند.^(۴۱۶)

نبرد با خوارج

قوای مارقین (از دین برگشتگان) در نزدیکی نهروان گرد آمدند و مجموعه هایی از مردم بصره و دیگر جاها بدانان پیوستند. امام(علیه السلام) بارها کوشید تا آنان را از اندیشه ای که در سر داشتند و نافرمانی و تلاش در جنگ افروزی، باز دارد، ولی جز فساد و جهل و نادانی و پافشاری آن ها بر نبرد، چیزی عاید وی نشد. از این رو، حضرت سپاه خویش را بسیج نمود و چنان که در هر جنگی شیوه آن بزرگوار بود با پند و اندرز بدانان یادآور شد که در چنان شرایط و اوضاعی با اخلاق اسلامی با مردم برخورد نمایند. وقتی امام(علیه السلام) به سپاه دشمن نزدیک شد پیکر آن ها فرستاد و از آنان خواست قاتلان عبد الله بن خباب و کشتندگان فرستاده اش حارث بن مره را تحویل دهند، ولی آنان يك صدا اعلام داشتند: همه ما در کشتن آن ها شرکت داشته ایم و ما همه، ریختن خون شما و آنان را جایز می دانیم.

امام(علیه السلام) با اعزام قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری نزد خوارج، خواست آنان را پند و اندرز دهند به این امید که واقعیت رخدادها را درک کنند و از خونریزی بیشتر میان امت، پرهیز کنند، سپس حضرت خود، نزدشان آمد و آن ها را مخاطب قرار داد و فرمود:

۴۱۵. تاریخ طبری ۴ / ۵۷ و ۵۸، البداية والنهاية ۷ / ۲۸۶.
۴۱۶. تاریخ طبری ۴ / ۶۱، البداية والنهاية ۷ / ۲۸۶، فصول المهمة ابن صباغ ۱۰۸.

ای گروهی که دشمنی و ریا کاری و لجاجت، آنان را به جنگ واداشته است و هوای نفس، آن ها را از درك حقیقت باز داشته و نادانی و سبک سری، آنان را به طمع وادار نموده و امروز در پیش آمدی ناگوار گرفتار آمده اند، به شما هشدار می دهیم، نکند بدون دلیلی از پروردگارتان جسدهای شما در کنار این نهر و این گودال بر خاک افتند.

سپس عدم رضایت خود از حکمیت و مخالفت با آن را برایشان بیان و سبب مخالفت خویش را به روشنی برای آن ها تشریح کرد، در صورتی که خود، امام(علیه السلام) را بر پذیرش حکمیت مجبور ساخته بودند. از سویی داوران دوطرف بر مبنای قرآن و سنت دآوری نکرده بودند و اکنون امام(علیه السلام) برای بار دوم مهبای رویارویی با معاویه می شد و شورش مارقین نمی توانست معنایی داشته باشد. آنان با شنیدن سخن امام(علیه السلام) نه تنها دست از کارهای ناشایست خود برداشتند بلکه از آن شخصیت گرانمایه خواستند خویشتن را تکفیر و توبه خود را اعلان کند، امام(علیه السلام) به آنان فرمود:

گرد بادی از بلا شما را فرا گیرد و انسان پاک و شریفی از شما به یادگار نماند!... آیا پس از ایمانم به خدا و جهادم در رکاب پیامبر، به کفر خویش گواهی دهیم؟ اگر چنین کنم گمراه شده ام و از هدایت یافتگان به شمار نخواهم آمد.

این سخن را فرمود و از نزد آنان رفت و خوارج به قصد جنگ صف آرایی کردند... امام(علیه السلام) سپاه خویش را برای رو یا رویی با آنان بسیج کرد و در آخرین تلاش خود به ابویوب انصاری فرمان داد برای خوارج پرچم امان برافرازد و بدان ها بگوید:

هر کس زیر این پرچم درآید در امان است، کسانی که رهسپار کوفه و مدائن گردند، در امان اند، ما قصد هیچ گونه تعرضی به شما نداریم، تنها از شما خواستار تحویل دادن قاتلان برادرانمان هستیم. بدین ترتیب، مجموعه های فراوانی از خوارج منصرف شده و صحنه را ترک کردند و امام(علیه السلام) به یاران خود فرمود: دست نگهدارید، تا آنان جنگ را آغاز کنند. خوارج با فریاد: «لَا حَکْمَ إِلَّا لِلَّهِ... الرُّوْحُ الرُّوْحُ إِلَى الْجَنَّةِ»؛ حکومت از آن خداست، پیش به سوی بهشت. هجوم خود را آغاز کردند، ساعتی به طول نینجامید که بیشتر آن ها به هلاکت رسیدند و کمتر از ۱۰ تن جان سالم بدر بُردند و از یاران امام(علیه السلام) تنها تعدادی کمتر از ۱۰ تن به فیض شهادت نائل شدند. (۴۱۷)

پس از فرو نشستن شعله جنگ، امام(علیه السلام) دستور داد به جستجوی «ذوالثدیه» یکی از سران خوارج بپردازند و بر انجام آن کار تأکید کرد زیرا یافتن جسد وی مصداق سفارشات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در مبارزه با مارقین و از دین برگشتگان بود که «ذو الثدیه» از جمع آنان به شمار می آمد،^(۴۱۸) وقتی او را میان کشتگان یافتند، امام را در جریان قرار دادند، حضرت فرمود:

الله اکبر! نه من دروغ گفته ام و نه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به من دروغ گفته است، اگر این نبود که از تلاش دست بردارید، آن چه را خداوند بر زبان پیامبرش در مورد فضیلت مبارزانی که آگاهانه با خوارج بجنگند و آشنای به حق ما باشند، عنوان کرده، برایتان بیان می داشتم. و سپس حضرت در پیشگاه خدا سجده شکر به جای آورد^(۴۱۹).

اشغال مصر

پس از کشته شدن عثمان بن عفان، امیر المؤمنین(علیه السلام) قیس بن سعد بن عباده انصاری را به فرمانروایی مصر گمارد و سپس آن گونه که خود، مصلحت دید محمد بن ابی بکر را به جانشینی قیس بن سعد موظف ساخت، زیرا مصر به عنوان بخش دیگری از قلمرو حکومت اسلامی معاویه را مضطرب می ساخت. پس از پایان جنگ و نبردها و نتایج به دست آمده، به مجرد اینکه تشویش و اضطراب و عدم همیاری، بر جامعه اسلامی حکمفرما شد، معاویه و عمرو عاص برای اشغال مصر دست به تلاش زدند؛ زیرا واگذاری این شهر بهایی بود که برای تخریب حکومت امام و نابود کردن دین، به عمرو عاص پرداخته می شد. امام(علیه السلام) وقتی شنید معاویه به سمت مصر پیشروی می کند، کوشید تا محمد بن ابی بکر را با تدارکات و نیرو تقویت کند، اما دیری نپایید که خبر اشغال مصر و شهادت محمد بن ابی بکر به آن حضرت رسید و امام به جهت از دست دادن محمد فوق العاده اندوهگین شد^(۴۲۰) و پس از آن مالک اشتر را به فرمانروایی مصر گمارد و عهدنامه و (منشور) معروف خویش را در زمینه اداره حکومت و سیاست مردم، به وی نگاشت، ولی معاویه با ابزار شیطانی و فریبکاری خود، توانست به مالک اشتر زهر بخوراند.^(۴۲۱)

سقوط و فروپاشی امت

۴۱۸. صحیح مسلم کتاب زکات، باب ذکر الخوارج وصفاتهم والتحریض علی قتالهم.

۴۱۹. تاریخ طبری ۴ / ۶۶، شرح نهج البلاغه ۲ / ۲۶۶، البدایة والنهایة ۲۹۷.

۴۲۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶ / ۸۸.

۴۲۱. تاریخ طبری ۴ / ۷۲.

آثار و نشانه های انحرافی که روز سقیفه به وجود آمد، در روزهای پایانی حکومت امام(علیه السلام) به روشنی پدیدار گشت. زیرا معاویه و پیروانش از درون اسلام به جنگ با اسلام و گسستن باقیمانده رشته های همبستگی جامعه اسلامی و تخریب این جامعه پرداختند و در پی ساختن جامعه ای دلخواه و سازگار با میل و رغبت خود، برآمدند و وضعیت مسلمانان را پس از ورود امام(علیه السلام) در سه جنگ سرنوشت سازی که جهت ریشه کن ساختن فساد و تباهی صورت گرفت، می توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. امام(علیه السلام) و ائمتش، در این نبردها برجسته ترین یاران آگاه خود را که در جامعه و روند حرکت رسالت اسلامی، تأثیر بسزایی داشتند از دست داده بودند، یارانی که با حضور آنان و نظارت امام، امکان ساختن امتی شایسته بر مبنای قرآن و سنت وجود داشت و در این راستا حزن و اندوه درونی امام(علیه السلام) به پایه ای رسیده بود که بیان آن را در سوک یارانش ملاحظه می کنیم، آن جا که فرمود:

به راستی، برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد اگر امروز زنده نیستند، چه زبانی دیده اند؟ خوشا به حالشان که نیستند تا از این لقمه های گلوگیر بخورند! و از این آب های ناگوار بنوشند! به خدا سوگند! آن ها به دیدار خدا رفتند و پاداششان را داد و آنان را پس از بیم و ترس در سرای امن خویش جایگزین ساخت. کجایند برادرانم همان ها که سواره به راه می افتادند و در راه حق گام بر می داشتند؟ عمار کجاست؟ ابن تیهان کجاست؟ ذوالشهادتین کجاست؟ و کجایند برادرانشان که نظیر و مانند آنان بودند و پیمان بر جانبازی بستند و سرهای آن ها به دربار ستم پیشگان فرستاده شد. سپس دست بر محاسن شریف خود نهاد و مدتی بس طولانی گریست و آن گاه فرمود:

«أَوْهَ عَلَىٰ اخْوَانِي الَّذِينَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَابَرُوا الْفُرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَا السَّنَةَ وَأَمَاتُوا الْبَدْعَةَ، دَعَا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَقَفُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ»^(۴۲۲)؛

آه و افسوس بر برادرانم، همان ها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض و واجبات دقت می کردند و آن ها را به پا می داشتند، سنت ها را زنده و بدعت ها را میراندند، دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی کردند.

۲. نافرمانی و فروپاشی سپاهیان و پدیدار شدن ضعف و سستی و خستگی از جنگ در اثر کشته شدن عده زیادی از مردم عراق که ستون فقرات سپاه امام(علیه السلام) را تشکیل می دادند پدید آمد و با این که امام(علیه السلام) از قدرت بیان تحسین برانگیز و برهان قاطع برخوردار بود، نتوانست برای ادامه و استمرار جنگ، در پایگاه مردمی خود عزم و اراده ایجاد نماید.

از جمله اموری که بر تفرقه و پراکندگی سپاهیان می افزود گفت وگویی معاویه باسران قبایل و عناصر دنیا طلب بود که در آن کوتاهی نمی کرد و یا اموال و دارایی و هدایا و پُست و مقام هایی به آن ها پیشکش می داد تا هر گونه می توانند قدرت و توان امام و انبوه جمعیت هوادار او را به سستی و ضعف بکشانند و در این مورد کار به جایی رسید که امام(علیه السلام) پس از جنگ نهروان نتوانست در اردوگاه نخيله برای جنگ با معاویه نیرویی تدارك ببیند و اغلب سپاهیان حضرت پنهانی وارد کوفه شدند به گونه ای که امام ناگزیر شد، اردوگاه خویش را به تعطیلی بکشاند و جنگ را به تأخیر اندازد.^(۴۲۳)

۳. اوضاع و شرایطی را که امام(علیه السلام) و مسلمانان پشت سر گذاشتند به معاویه فرصت داد تا در گوشه و کنار سرزمین اسلامی به حملاتی دست بزند. وی با این اعمال، دست به کشتار و اسارت و تهدید زد. نخست به اطراف عراق حمله کرد. نعمان بن بشیر انصاری را برای حمله به منطقه «عين التمر» و سفیان بن عوف را جهت یورش به منطقه «هیت» و سپس «انبار و مدائن» و معاویه بن ضحاک بن قیس فهری... را برای حمله به «واقصه» گسیل داشت هر بار امام(علیه السلام) می کوشید تا مردم را برای برابری با حملات معاویه فرا بخواند، ولی فوراً پاسخ مثبت دریافت نمی کرد، از این رهگذر، معاویه به ضعف قدرت حکومت امام(علیه السلام) و افزایش قدرت و توان خویش پی بُرد.^(۴۲۴)

معاویه، برای هجوم به حجاز و یمن بوس بن ارطاة را به آن دیار اعزام کرد و او در زمین به فساد و تباهی پرداخت و انسان های بیگناه را از دم تیغ گذراند.^(۴۲۵) درد و رنج امام(علیه السلام) از اعمال جنایتکارانه مجرمان و دست برداشتن مردم از یاری وی، به پایه ای رسید که از رنج و آزردهی خود برای دست برداشتن مردم از یاری اش، به صراحت فرمود:

«اللهم اني قد مللثهم وملوني وسئمتهم وسئموني، فأبدلني بهم خيراً منهم وابدلهم بي شراً مني»؛^(۴۲۶)

خدایا! از بس آن ها را پند و اندرز دادم، آن ها را ملول و آنان نیز مرا ملول ساختند. من آنان را ناراحت کردم و آنان نیز مرا خسته کردند، به جای آن ها افرادی بهتر به من عنایت کن، و به جای من بدتر از من را بر آنان مسلط گردان.

۴۲۳. تاریخ طبری ۴ / ۶۷.

۴۲۴. غارات ثقفی ۴۷۶، تاریخ طبری ۴ / ۱۰۲ و ۱۰۳.

۴۲۵. تاریخ ثقفی ۴۷۶، تاریخ طبری ۴ / ۱۰۶، چاپ مؤسسه اعلی .

۴۲۶. نهج البلاغه خطبه ۲۵.

امام(علیه السلام) از آینده تاریک و درد و رنج های فراوانی که در اثر دست برداشتن از یاری حق بر امت اسلامی وارد می شد، به امت اسلامی هشدار داد و فرمود:

به هوش باشید! به زودی خواری و ذلت سراسر وجودتان را فرا خواهد گرفت و به شمشیری بُرنده گرفتار خواهید شد، جمعیت شما را پراکنده می سازند و چشمانتان را اشکبار خواهند نمود، فقر و تنگدستی وارد خانه هایتان خواهد شد، دیری نمی باید که آرزو می کنید کاش مرا می دیدید و یاریم می کردید، به زودی در خواهید یافت آن چه را به شما می گویم، حقیقت است. (۴۲۷)

آخرین تلاش های امام(علیه السلام)

پس از آشفتگی های متعدد اوضاع و موفقیت معاویه در ایجاد فساد و انتشار رعب و وحشت در گوشه و کنار دولت اسلامی، امام(علیه السلام) تصمیم گرفت دست به حمله وسیعی بزند و امت را به قیام وا دارد. از این رو، با مخاطب قرار دادن مردم، آن ها را مورد تهدید قرار داد و فرمود:

مردم! از نگویش و گفت و گوی با شما خسته شدم، موضع خود را برایم روشن نمایید که چه می خواهید بکنید، اگر برای رو یا رویی با دشمنانم مرا همراهی می کنید، که چه بهتر وگرنه تصمیم خود را برای من روشن کنید، به خدا سوگند! اگر شما همگی برای مبارزه با دشمنانم مرا همراهی نکنید که خداوند میان من و آن ها داوری کند، که او بهترین داوران است، قطعاً شما را نفرین خواهم کرد و اگر تنها ده تن یاور داشته باشم به جنگ دشمن خواهم رفت. (۴۲۸)

این تهدید قاطعانه، ضمیر و وجدان مردم را بیدار کرد و مطمئن شدند که امام(علیه السلام) خود و خانواده و یاران خاصش به جنگ معاویه خواهند رفت، هر چند مردم او را یاری نکنند و اگر چنین شود این لکه ننگ و عار و ذلت تا قیامت بر تارک آنان باقی خواهد ماند. به همین سبب، از میان مردم، افراد سرشناس و بزرگان آنان برای رویارویی و جنگ با معاویه و پایان دادن به فساد و تباهی، مهیا شدند و به سمت اردوگاه های خود در منطقه «نُخلیه» به حرکت در آمدند به نحوی که برخی از مجموعه های سپاه بر سایرین پیشی می گرفتند تا در کنار امام(علیه السلام) که در انتظار پایان ماه رمضان بسر می برد، حضور داشته باشند.

۴۲۷. انساب الاشراف / ۱ / ۲۰۰، نهج البلاغه سخن ۵۸.

۴۲۸. سیرة الائمة الاثنی عشر / ۱ / ۴۵۱ به نقل از بلاذری در انساب الاشراف.

بخش پنجم

امام علی(علیه السلام) شهید محراب(۴۲۹)

دشمنان شرارت پیشه در جهت این که پرچمی از حق برافراشته نباشد و دستی اصلاحگر از آستین بیرون نیاید و صدایی ظنین افکن، وجود نداشته باشد تا از انحراف و فساد ستم پیشگان و منحرفان، پرده بردارد، دست به توطئه زدند. دیروز ابو سفیان برای قتل رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به مکر و حيله و فسق و فجور می پرداخت و برای این که رسالت الهی را در مهد آن مدفون سازد، در پی نقشه ای بود ولی خداوند اراده فرمود نور خود را کامل گرداند و اکنون معاویه بن ابی سفیان با بهره گیری از نتایج انحراف سقیفه در جهت تکمیل نقشه های پدرش و نابودی رسالت اسلامی می کوشد و در این راستا افراد جاهل و گمراه، مدد کارش بودند و برای کشتن وجدان زنده امت و صدای حق و عدالت و پرچمدار اسلام جاودان و احیاگر آیین با گذشت محمدی(صلی الله علیه وآله وسلم) طرح و نقشه کشیدند.

سرانجام گمراهانه تصمیم بر خاموش ساختن نور هدایت گرفتند تا ظلمت و تاریکی بر انحرافات و فساد و تباهی آن ها سایه بیفکند. دست خیانت پیشه شیطان از آستین برون آمد تا در تاریکی شب با ابن ملجم مصافحه کند و با دو رویی و خیانت، شمشیر بر فرق مبارك قامتی فرود آورد که همواره از دنیا دوری می جست و رو به خانه معبودش سر بر سجده می سایید.

جمعی گمراه در جهت قتل امیر المؤمنین(علیه السلام) همدست شدند که اگر محرک اصلی آنان را معاویه بدانیم، سخنی گزاف نیست. این بدسگالان با یکدیگر هماهنگ شدند امام(علیه السلام) را هنگام رفتن به نماز صبح، غافلگیرانه به شهادت رسانند چرا که کسی را جرأت رویارویی با امام(علیه السلام) نبود.

با فرا رسیدن شب نوزدهم ماه رمضان، امام(علیه السلام) از منزل بیرون می آمد و زیاد به آسمان می نگریست و در آن می اندیشید و همواره می فرمود:

«ما كذبتُ ولا كُذبتُ، إنها الليلة التي وُعدتُ بها»؛^(٤٣٠)

نه دروغ گفته ام و نه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)دروغ شنیده ام، امشب همان شب موعوداست.

حضرت آن شب را با دعا و نیایش سپری کرد و سپس برای ادای نماز صبح رهسپار مسجد شد و طبق عادتش مردم را برای عبادت خدا بیدار می کرد و صدا می زد: الصلاة... الصلاة.

سپس به نماز ایستاد و با پروردگار خویش به نیایش پرداخت ناگهان عبدالرحمان بن ملجم تبهکار و ملعون، از جا برجست و با سر دادن شعار خوارج «الحکم لله لا لك»؛ حکومت و فرمانروایی ویژه خداست نه تو.»

بر امام حمله بُرد و شمشیر زهرآلودش بر فرق مبارك حضرت نشست و آن را شکافت و امام با صدای بلند فرمود:

«فزت ورب الكعبة»؛^(٤٣١)

به خدای کعبه رستگار شدم.

با بلند شدن صدای شیون و زاری از مسجد، مردم به سرعت خود را به مسجد رساندند و امام(علیه السلام) را در محراب خویش در خون غلطان دیدند، در حالی که سر مقدس او را با پارچه ای بسته بودند، وی را به خانه اش منتقل ساختند و مردم صدا به گریه و شیون بلند کرده بودند، ابن ملجم جنایت پیشه دستگیر شد، امیر المؤمنین(علیه السلام) به امام حسن و دیگر فرزندان و خانواده اش سفارش کرد در مورد اسیر خود نیکی کنند و فرمود:

جان در مقابل جان، اگر از دنیا رفته همان گونه که او مرا کشته وی را به قتل برسانید و اگر زنده ماندم خود تصمیم خواهم گرفت.^(٤٣٢)

وصیت امام(علیه السلام)

امیر المؤمنین فرزندان خود حسن و حسین(علیهما السلام) و همه اعضای خانواده اش را به سفارشات عمومی توصیه کرد و فرمود:

٤٣٠. صواعق المحرقة ٨، بحار الانوار ٤٢ / ٢٣٠

٤٣١. الامامة والسياسة ١٨٠ یا ١٣٥ چاپ بیروت و ١٥٩ چاپ مصر، تاریخ دمشق ٣ / ٣٦٧ در شرح حالات امام علی(علیه السلام).

٤٣٢. مقاتل الطالبین: ٢٢، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ٦ / ١١٨، بحار الانوار: ٤٢ / ٢٣١.

«أوصيكمما بتقوى الله، وأن لا تبغيا الدنيا وإن بَغْتُمْمَا، ولا تأسفا على شيء منها زُوي عنكما، وقولا بالحق واعملا للأجر، كونا للظالم خصماً وللمظلوم عوناً، واعملا بما في الكتاب، ولا تأخذكما في الله لومة لائم»؛ (٤٣٣)

شما را به تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدا سفارش می‌کنم، در پی دنیا نباشید، هر چند به سراغتان آید، بر آن چه از دنیا از دست می‌دهید، تأسف مخورید: سخن حق بگوئید و برای کسب اجر و پاداش الهی کار کنید، دشمن سر سخت ستم پیشگان و یار و یاور مظلومان باشید، به کتاب خدا (قرآن) عمل نمایید و در مسیر کسب رضای خدا، از سرزنش هیچ سرزنشگری پروا نداشته باشید.

شدت جراحت و کاری بودن زخم سر مبارك امير المؤمنين، آن حضرت را چندان مهلت نداد، زمان شهادت مقدر شده فرا رسید، حضرت این فرموده خدای سبحان را به عنوان آخرین سخن بر زبان آورد: (لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ) و سپس روح پاکش به جنان پر کشید.

مراسم دفن و سوگواری

امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) به تجهیز و غسل و کفن و دفن پیکر پاک امیرمؤمنان(علیه السلام) پرداختند. امام حسن(علیه السلام) با جمعی از اعضای خانواده و یاران حضرت، بر بدن مطهر پدر نماز گزارد. آن گاه جسم شریف آن بزرگوار را به جایگاه ابدی اش حمل کرده و در نجف نزدیک کوفه به خاک سپرده شد و تمام این امور شبانه انجام پذیرفت. (٤٣٤)

سپس صعصعة بن صوحان به پا خاست و در سوگ امیرمؤمنان(علیه السلام) چنین سخن گفت:

ای ابو الحسن! شهادت گوارایت باد! به راستی زادگاهت پاک و پیراسته و صبر و بردباری ات فراوان و جهادت در راه خدا بس عظیم بود. به آرزوی خود رسیدی و تجارتی سودمند انجام دادی، بر خدای خویش وارد شدی و خداوند با مژده خود تو را به پیشگاه خویش پذیرا شد و فرشتگانش تو را در میان گرفتند. در کنار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آرمیدی و خداوند تو را در جوار آن بزرگوار کرامت بخشید، به رتبه و جایگاه برادرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پیوستی و از دست او سیراب گشتی.

از خدا مسئلت دارم بر ما منت نهد تا توفیق پیروی ات را بیابیم و به شیوه ات عمل کنیم، با دوستانت دوستی و با دشمنانت دشمنی ورزیم و خداوند ما را در جمع دوستانانت محشور گرداند، تو به

٤٣٣. تاریخ طبری ٤ / ١١٤، چاپ مؤسسه اعلی، نیز به نهج البلاغه بخش نامه ها شماره ٤٧ چاپ صبحی صالح مراجعه شود.

٤٣٤. بحار الانوار ٤٢ / ٢٩٠.

موهبتی دست یافتی که هیچ کس بدان نرسید و به مقامی رسیدی که کسی بدان نائل نگشت، در کنار برادرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در راه خدا جانانه به مبارزه و جهاد پرداختی و دین خدا را آن گونه که شایسته بود استوار ساختی به نحوی که سنت های الهی را بپا داشتی و فتنه و آشوب ها را از میان برداشتی، اسلام بدین وسیله استوار و پا بر جا گشت و ایمان سامان گرفت، برترین درود و سلام هایم بر تو باد.

و سپس افزود:

خداوند جایگاهت را ارج و عظمت بخشید، تو نزدیک ترین خویشاوند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بودی، قبل از دیگران اسلام آوردی و ایمانت از همه برتر و در شجاعت سرآمد همگان بودی، و بیش از همه برای مبارزه در راه خدا از جان خویش مایه گذاشتی، در اعمال نیک، بیش از دیگران سهمیم بودی، خداوند ما را از اجر و پاداشی که باید به واسطه تو نصیبمان شود، محروم نسازد. به خدا سوگند! زندگی ات کلیدهای خیر و قفل های شرّ بود، ولی فقدان تو، کلید هر شرارت و قفل هر خیر و نیکی است اگر مردم به سخنت گوش سپرده بودند، نعمت های خدا از هر سو به آنان رو می آورد ولی قدر تو را نشناختند و دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.^(۴۳۵)

بخش ششم

میراث علمی امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

در نخستین عملی که امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) - و به سفارش آن بزرگوار - بدان اهتمام ورزید، به گرد آوری قرآن کریم پرداخت. قرآنی که امیر المؤمنین (علیه السلام) گرد آورد به حسب نزول آیات تنظیم، و با دارا بودن اطلاعات بی مانندی در مورد شأن نزول آیات و تفسیر و تأویلی که مسلمانان بدان نیاز داشتند از امتیاز برخوردار بود. امام (علیه السلام) این قرآن را بر خلیفه اول عرضه کرد، وی گفت: ما نیازی به این قرآن نداریم. امام (علیه السلام) بدانان گوشزد کرد از آن پس بدان قرآن دست نخواهند یافت و چنین نیز شد و معروف است که آن قرآن را فرزندان امیر المؤمنین یکی پس از دیگری به ارث می برند.

از امام علی (علیه السلام) نوشتاری به نام «صحیفه» به جای مانده که احکام دیات در آن آمده است و بخاری و مسلم و احمد حنبل از آن روایت نقل کرده اند. نوشتار دیگری نیز به نام «الجامعه» از آن بزرگوار به یادگار مانده که کلیه مسایل حرام و حلال مورد نیاز مردم را در بر دارد و در آن گرد آوری شده است. امام صادق (علیه السلام) در بیان خویش طول آن صحیفه را هفتاد ذراع دانسته که، تمام مسائل مورد نیاز مردم حتی دیه خراشیدگی در آن آمده است.

کتاب «الجفر» کلیه حوادث و رخدادهای آینده و کتب آسمانی پیامبران گذشته را در خود جای داده است و به مصحف فاطمه (علیها السلام) شباهت دارد که حضرت پس از رحلت پدر بزرگوارش مفاهیمی را که به وی الهام می شد در آن املاء می فرمود. (۴۳۶) همه این کتب از میراث امامت به شمار آمده هر امام آن را به امامی دیگر منتقل می ساخت.

جمعی از دانشمندان مسلمان به گرد آوری خطبه ها و نامه ها و سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) پرداخته و به نام هایی متناسب با اهداف گردآورنده، نامگذاری

۴۳۶. اصول کافی ج ۱، باب ذکر الصحیفه و الجفر و جامعه و مصحف فاطمه، نیز به سیرة الائمة الاثنی عشر ۱ / ۹۶ - ۹۹ و ۲۷۴ - ۲۹۴ مراجعه شود.

شده است. نخستین و معروف ترین مجموعه گرد آوری شده «نهج البلاغه» است که توسط سید رضی متوفای (۴۰۴ هـ) جمع آوری شده، این کتاب حاوی دل انگیزترین افکار و اندیشه امام(علیه السلام) در زمینه های گوناگون اعتقادی و اخلاقی و سیستم ها و نظام های حکومتی و مدیریت و تاریخ و اجتماع و روانشناسی و دعا و نیایش و عبادت و نامه ها و سفارشات و سخنان بلیغ آن بزرگوار است، جمع دیگری از اندیشمندان به گرد آوری مطالبی که سید رضی موفق به جمع آوری آن ها نشده پرداخته و آن را مستدرکات نهج البلاغه نامیده اند.

نسای متوفای (۳۰۳ هـ) با گرد آوری موضوعاتی که امام علی(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده، آن را «مسند امام علی(علیه السلام)» نامیده است. آمدی (متوفای بین سال های ۵۲۰ و ۵۵۰ هـ) سخنان کوتاه حکمت آمیز حضرت را جمع آوری و آن را «عُرر الحکم ودرر الکلم» نام نهاده است.

ابو اسحاق وطواط (متوفای بین سال های ۵۲۲ و ۵۸۳ هـ) سخنان امام(علیه السلام) را جمع آوری و آن را «مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب» نامگذاری کرده و از جاحظ متوفای (۲۵۵ هـ) کتاب «مأه کلمه» از امام علی(علیه السلام) به یادگار مانده است. و طبرسی صاحب مجمع البیان به جمع آوری کتابی به نام «نثر اللئالی» همت گمارده و کتاب «وقعة صفین» از نصر بن مزاحم شامل مجموعه ای از خطبه ها و نامه های امیر المؤمنین(علیه السلام) است و «صحیفه علویه» مجموعه دعاهایی است که از وجود مقدس امیر المؤمنین(علیه السلام) به جای مانده است.

با نهج البلاغه

اگر قرآن کریم، معجزه نبوت به شمار می آید، «نهج البلاغه» نیز معجزه امامت است. نهال خرد و اندیشه بزرگی که به شیوه علوی تجلی یافته و در تمام عبارات و جای جای نهج البلاغه به وضوح دیده می شود، از ناحیه پیامبر عظیم الشأن اسلام با الهام از وحی الهی ریشه دوانیده است. در هر موضوعی که امام(علیه السلام) از آن دم می زند پیشاپیش آن نور خدا را پرتو افکن و هدایت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را روشنی بخش راه آن می بینید. (۴۳۷)

به گفته سید رضی : امیرالمؤمنین(علیه السلام) سر چشمه فصاحت و خاستگاه بلاغت است، نهان های بلاغت از ناحیه آن حضرت پدیدار و قواینش از آن بزرگوار گرفته شده است هر خطیبی از شیوه و روش آن امام همام پیروی کرده و هر واعظ بلیغی از سخن او كمك گرفته است، با این همه، کسی نتوانسته به بلاغت آن شخصیت گرانمایه دست یابد، زیرا سخنش نمونه ای از علم الهی است و از آن بوی خوش سخن پیامبر به مشام می رسد.

خرد، دانش، شناخت

[امام علی(علیه السلام) می فرماید:]

- ۱ . هیچ ثروتی چون عقل و خرد، و هیچ فقری مانند جهل و نادانی نیست، عقل سرچشمه خیر و برجسته ترین امتیاز و زیباترین زینت است.
- ۲ . عقل و خرد پیک حق و پابرجاترین ارکان است، شخصیت آدمی به عقل و خرد او بستگی دارد و اصلاح هر کاری با عقل و خرد انجام پذیراست.
- ۳ . علم و دانش، پوشش است و عقل و خرد شمشیر بُرنده، کاستی های اخلاقی خویش را با حلم و برد باری ات ببوشان و به وسیله عقل و خرد خویش، با هوای نفس خود مبارزه نما، اندیشه، آینه ای شفاف است.
- ۴ . عقل و خرد، فرمانده سپاه رحمان و هوا و هوس، رهبر لشکریان شیطان است، نفس آدمی جذب کننده میان آن دوست، هر يك بر دیگری چیره شود، در نفس آدمی جای می گیرد.
- ۵ . برجسته ترین بهره فرد، عقل و خرد اوست، اگر شخص به ذلت افتد او را عزت می بخشد و اگر در ورطه سقوط گرفتار آید، او را رهایی می بخشد، و اگر به گمراهی دچار شود، وی را رهنمون و اگر سخن بگوید اشتباهاتش را بر طرف می سازد.
- ۶ . برترین مردم نزد خداوند کسی است که عقل و خرد خویش را زنده و شهوت خود را بمیراند و خویشتن را برای اصلاح آخرت خود به زحمت اندازد.
- ۷ . دین به اندازه عقل و خرد، از آدمی خواسته شده است، تا مؤمن از عقل و خرد برخوردار نباشد ایمان نیاورده است. ارزش هر انسانی به عقل و خرد اوست.
- ۸ . امام(علیه السلام) عقل را چنین معرفی نموده است:
الف - عقل و خرد، یعنی پرهیز از گناه و دور اندیشی و قاطعانه تصمیم گرفتن.
ب - عقل و خرد، اساس علم و دانش، و مُبلِّغ درك و فهم است.

- ج - عقل و خرد غریزه ای است که با علم و دانش و تجربه افزایش می یابد.
- د - بر دل ها بد اندیشی هایی عارض می شود که عقل ها از آن ها جلوگیری می کنند.
- هـ - غریزه عقل، از کارهای ناپسند رو گردان است.
- و - خردمند کسی است که از میان دو عنصر بد، بهترین آن ها را تشخیص دهد.

قرآن و سنت نبوی

امام(علیه السلام) در مورد قرآن فرمود:

۱. کتابی بر شما نازل کرد که روشنگر همه چیز است پیامبرش را مدتی میان شما ماندگار ساخت تا برای او و شما آیینی که مورد رضای وی بوده - و کتاب آسمانیش آن را بازگو می کند - تکمیل نماید.

۲. این نور، همان قرآن است، آن را به سخن آرید، اگر چه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی گوید، اما من از جانب آن شما را آگاهی می دهم:

بدانید! در قرآن، علوم آینده و اخبار گذشته، داروی بیماری ها و نظم حیات اجتماعی شما وجود دارد، بعضی از آن، از برخی دیگر سخن می گوید و برخی، گواه بعض دیگر است. درباره خدا سخنی به خلاف نگفته و کسی که با آن مصاحبت کند وی را از خدا جدا نمی سازد، کژی در آن راه ندارد، تا نیاز به اصلاح نمودن داشته باشد و منحرف نمی گردد و خطا نمی کند تا پوزش بطلبد، تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی قدرت شنوایی نمی گردد، شگفتی هایش پایان نمی پذیرد و نو آوری هایش پایانی ندارد و تاریکی ها را جز با چراغ های آن، فروغی نمی توان بخشید، بهار دل ها در قرآن است... برای قلب و اندیشه جلایی جز قرآن نمی توان یافت، قرآن معدن و مرکز ایمان است، چشمه ها و دریاهای دانش و بستان های عدالت و غدیرهای آن است و پایه و بنیان اسلام به شمار می آید.

نهرهای زلال حق و سرزمین های مطمئن آن است دریایی است که بهره گیران تشنه کام، تمام آبش را نمی توانند کشید و چشمه هایی است که نمی توانند از آن بکاهند، آبشخوری است که هر چند از آن برگیرند از آن کاسته نمی شود... خداوند قرآن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، باران بهاری قلب درك کنندگان و جاده وسیع صالحان قرار داده است... قرآن برای آن کس که آن را حفظ کند دانش و برای کسی که روایت کند، گفتاری پر ارزش و برای آن کس که قضاوت و داوری نماید حکم و فرمان الهی تلقی می شود. قرآن بهبودی بخشی است که با وجود آن بیماری ها وحشت نمی آورد... و دارویی است که پس از آن، بیماری باقی نخواهد ماند، برای بیماری های خود از قرآن شفا و بهبودی بطلبید، و برای پیروزی بر شدائد و مشکلات از آن یاری جوید، زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماری ها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت، آمده است.^(۴۳۸)

امام(علیه السلام) در مورد سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مردم را به عمل بر طبق آن فراخوانده و موقعیت و مواضع درخشان ائمه(علیهم السلام) را در رساندن سنت صحیح به امت، روشن ساخته است و مواردی از سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را که باطل گرایان به تباهی کشانده اند احیا نموده و به بیان علل و اسباب انحراف از مسیر سنت پرداخته است، آن جا که فرمود:

از راه و رسم پیامبرتان پیروی کنید که بهترین راه و رسم هاست، رفتارتان را باروش پیامبر تطبیق دهید، که هدایت کننده ترین روش هاست.

و فرمود:

محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و گام جای گام او نهد.

نیز فرمود:

رهبری پیامبر را بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، او را پیشوای خود بدان .

هم چنین فرمود:

آن چه میان مردم شایع است، هم احادیث حق است و هم باطل، هم راست و هم دروغ. ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه، هم احادیثی است که به خوبی حفظ شده و هم روایاتی است که با ظن و گمان روایت شده است، در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آن قدر به آن بزرگوار دروغ بسته شد که به پا خاست و خطابه ایراد کرد و فرمود: هر کس عمداً به من دروغ ببندد، باید جایگاه خویش را در آتش دوزخ انتخاب کند

هیچ يك از این امت را با خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نمی توان مقایسه کرد... آنان زندگی علم و مرگ جهل اند... با حق مخالف نیستند و در آن اختلافی ندارند، ارکان اسلام اند و پناهگاه مردم، به وسیله آن ها حق به نصاب خود رسید و باطل ریشه کن گردید و زبان باطل، از بُن برکنده شد، دین را توأم با فراگیری و عمل، درك کردند، نه تنها شنیدن و نقل کردن. آنان جایگاه اسرار خدا و ملجأ فرمان او و ظرف دانش اویند، مرجع احکام الهی، پناهگاه کتاب های او هستند و کوه های استوار دین و آیین او، چراغ های روشنی بخش تاریکی ها، چشمه سارهای حکمت ها، معادن دانش و خاستگاه حلم و بردباری اند؛

و فرمود:

من نشانه و دلیل روشنی بر حقایق خود از ناحیه پروردگار خویش دارم، و در راه روشنی حرکت

می کنم که آن را از میان راه های گوناگون برگزیده ام.^(۴۳۹)

توحید و عدل و معاد

امام(علیه السلام) پیرامون اثبات وجود خدای متعال فرمود:

«الحمد لله الدال على وجوده بخلقه وبمحدث خلقه على أزيته وباشتباههم على أن لا شبه له»؛

ستایش خدایی را می سزد که آفرینش مخلوقاتش دلیل وجود وی و حادث بودن آن ها دلیل ازیته اوست. و نیز فرمود:

در شگفتم از کسی که در خدا شك و تردید می کند در حالی که آفریده های خدا را می بیند... او با نشانه های تدبیر و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمت خویش را در برابر اندیشه ها، آشکارا جلوه گر ساخته است.

و آن گاه که از آن بزرگوار سؤال شد آیا پروردگار خود را دیده ای؟ پاسخ داد:

«وكيف أعبد رباً لم أره؟»؛

چگونه می سزد، پروردگاری را که ندیده ام پرستش نمایم.

سپس فرمود:

«لا تُدرکه العيون بمشاهدة العيان ولكن تُدرکه القلوب بحقائق الايمان... عظم عن أن تثبت

ربوبيته باحاطة قلب او بصر»؛

چشم ها هرگز او را آشکارا نمی بیند، اما دل ها با نیروی حقیقت ایمان، وی را درک می کنند...

در دعای آن حضرت معروف به دعای صباح آمده است:

ای آن که خود بر ذات مقدس خویش دلالت دارد و از مشابهت با آفریدگانش پیراسته و از نزدیک بودن به چگونگی های آفریدگانش برتر است، ای کسی که به نهاد دل ها نزدیک و ازگردش چشم ها دور است و به هر آن چه بود قبل از به وجود آمدنش آگاهی داشت.

امام(علیه السلام) خطبه علوی خویش را سرشار از نشانه های آسمانی و زمینی قدرت الهی ایراد فرمود و آگاهانه و با بصیرت در آن ها به تفصیل سخن گفت. نشانه های قدرت و عظمت خدا را به گونه ای تشریح کرد که مطالعه کننده را در برابر عظمت او، ایمان و خضوع بخشید به نحوی که هر کس به خطبه های آن بزرگ مرد گوش بسپارد، ملاحظه خواهد کرد که حضرت همان گونه است که خود فرمود: به خدا سوگند! اگر پرده ها نیز کنار رود، بر یقین من چیزی افزوده نمی شود.

امیرمؤمنان(علیه السلام) در مورد صفات خدای متعال تصویری دقیق ارائه داده است که در مباحث دقیق فلسفی معیار تلقی شده و به منزله کلیدی است برای ورود به چنین مباحثی که اگر هدایت جهت دهنده الهی وجود نداشته باشد اندیشه ها در آن به گمراهی و انحراف گرفتار می شوند.

امام(علیه السلام) فرمود:

کمال توحید و شهادت بر یگانگی خدا، اخلاص است و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند، چه این که هر صفتی گواهی می‌دهد، غیر از موصوف و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است. آن کس که خدا را به (صفات ممکنات) توصیف کند وی را به چیزی مقرون دانسته و آن که وی را مقرون به چیزی قرار دهد، در ذات او تعدّد قائل شده است و هر کس در ذات مقدس او قائل به تعدد شود، اجزایی برایش تصور کرده است و آن کس که اجزایی برای او قائل شود وی را نشناخته است، و کسی که او را نشناسد به سوی او اشاره می‌کند و آن کس که به سوی او اشاره کند، برایش حدّ و مرزی تعیین کرده است و کسی که او را محدود بداند وی را به شمارش آورده است... او همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده و وجودی است که سابقه عدم ندارد، با همه چیز هست اماّ قرین آن ها نیست و مغایر با همه چیز است ولی از آن ها بیگانه نیست.

امام(علیه السلام) با استدلال بر یگانگی خدا می‌فرماید:

پسرم بدان! اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان آن شریک نیز به سوی تو می‌آمدند و آثار مُلک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی، پسرم بدان! هیچ کس مانند رسول اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد یگانگی خدا سخن نگفته است، رهبری اش را پذیرا باش.

حضرت درباره عدل خداوند فرمود:

خداوند برتر از آن است که نسبت به بندگان ستم روا دارد، درباره آفریدگانش به عدل و داد رفتار می‌کند و در اجرای احکام میان آن ها به عدالت حکم می‌کند.

و نیز فرمود:

خداوند تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است. حکم خداوند در مورد اهل آسمان ها و زمین یکسان است، خداوند هیچ گاه انسانی را به خاطر عملی وارد بهشت نمی‌کند که در اثر همان کار فرشته ای را از آن بیرون کرده باشد.

رهبری الهی

هدایت الهی از طریق رهبران شایسته ای که خدا آنان را برای هدایت بندگان برگزیده، سنّت همیشگی خداوند در مورد آن دسته از آفریدگان خویش بوده است که از اندیشه و دانش بهره مند و به اراده و اختیار مسلحشان ساخته است.

این سنّت الهی برای بشر با گزینش حضرت آدم به عنوان برگزیده ترین آفریده های او، آغاز می‌گردد...

خداوند او [آدم] را پس از توبه از بهشت به زمین فرستاد تا با نسل خود زمین را آباد سازد و بدین وسیله حجت را بر بندگان تمام کرد. پس از مرگ حضرت آدم، زمین را خالی از حجت نگذاشت و میان فرزندان آن حضرت و شناسایی خود پیوندی برقرار کرد. حجت ها و دلیل های خود را قرن به

قرن بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان رسالت خویش برای آنان اقامه نمود... ثریه پاك آن ها را در بهترین جایگاه به ودیعه نهاد، و در بهترین مکان مستقر ساخت از صلب کریمانه پدران به رحم های پاك مادران منتقل نمود... و پیامبر ما حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) را به عنوان آخرین پیامبر از اصیل ترین و عزیزترین خاندان ها و از همان درختی که پیامبران و امینان درگاه خود را آفریده بود، به وجود آورد.

امام(علیه السلام) زهد و شجاعت و تواضع و فروتنی پیامبران و نظارت الهی بر آنان و تربیت آن ها به وسیله آزمایش و گرفتاری و اذیت و آزاری را که در راه خدا دیدند، به تصویر کشیده و به بیان وظایف آنان پرداخته است وظایف و مسؤولیت هایی که در تبلیغ و دعوت به سوی خدا و مژده و بیم دادن و اقامه حکم الهی در زمین و هدایت و ارشاد مردم با رهایی آنان از بند جهل و گمراهی و مبارزه با دشمنان خدا تجسم داشت.

روند هدایت الهی طی روزگاران تا قیامت ادامه خواهد داشت و زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند یا آشکار است و شناخته شده و یا بیمناک و پنهان، تا حجت های الهی و نشانه های او به تباهی نگراید... با پایان یافتن نبوت به وجود مقدس خاتم الانبیاء(صلی الله علیه وآله وسلم) مسؤولیت هدایت و ارشاد مردم به عترت پاك پیامبر که برترین عترت هاینده، موکول گردید. آنان که اگر سخن گویند به راستی سخن گویند و اگر سکوت کنند، کسی بر آنان پیشی نگیرد، شجره نبوت و خاستگاه رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگان و معادن علم و دانش و چشمه های حکمت اند و در پیشگاه خدا از پر ارج ترین مقام و رتبه برخوردارند.

خداوند به وسیله آنان حجت ها و نشانه های آشکار خود را حفظ می کند... به وسیله آنان کتاب الهی دانسته می شود و آنان به وسیله قرآن شناخته می شوند، آیات کریمه ای در حق آنان نازل شده است و گنج های علوم خدای رحمان و راسخان در علم و دانش اند.

حلم و برد باری آنان حاکی از علم و دانش آن ها و ظاهرشان گویای باطن آنان و سکوتشان حاکی از حکمت منطق آن هاست. هرگز با حق مخالفت نمی ورزند و در آن اختلاف ندارند، پایه و ارکان اسلام اند و پناهگاه تمسک مردم اند به وسیله آنان حق به نصاب خود رسید و باطل ریشه کن گردید، اساس دین و ارکان یقین اند، غلو کننده باید به سوی آنان باز گردد، و عقب مانده باید بدانان بپیوندد، ویژگی های ولایت و حکومت از آن عترت و وصیت پیامبر و وراثت وی میان آن بزرگواران است.

امام علی(علیه السلام) با تأکید بر موقعیت رهبری فکری و سیاسی اهل بیت، جابه جا کردن رهبری را از جایگاهی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) معین فرموده بود، محکوم نمود و با این که ناگزیر شد از حق خویش بگذرد، خط و مشی خلفا را

مختصر و مشروح مورد اعتراض قرار داد، طرح های نبوی را در امر رهبری پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خالصانه ارائه داد و برای احقاق حق مردم به گونه ای حکیمانه و به شیوه ای تلاش کرد که با حساسیت شرایط و اوضاعی که بر دولت و امت اسلامی در آن دوران، حکمفرما بود، سازگاری داشت و توانست در این زمینه نظریه کاملی ارائه دهد و برای اجرای آن در صورت به وجود آمدن شرایط، تدارک لازم را ببیند. (۴۴۰)

امام مهدی(علیه السلام)

با وجود تفرقه و پراکندگی در جامعه آشفته پس از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، قرآن کریم و رسول خدا و امام علی(علیه السلام) مزده ظهور امام مهدی منتظر(علیه السلام) را به جهانیان عرضه کردند: امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود:

به هوش باشید! - فردا که مرکز حوادث است - کسی بر شما حکومت خواهد کرد که غیر از خاندان حکومت هاست، وی عمال و کارگزاران حکومت ها را بر اعمال و کردار بدشان کفر خواهد داد، زمین میوه های دلش (معادن طلا و نقره) را برای او خارج می سازد و کلیدهایش را تسلیم وی خواهد نمود، آن گاه عدالت گستری و روش پیامبر در عدالت را به شمارانه خواهد داد و کتاب و سنت را که پیش از او مرده اند، زنده خواهد ساخت. (۴۴۱)

دیدگاهی که امام(علیه السلام) ارائه داد دیدگاهی دقیق، مشخص، روشن و کاملاً آشکار و در به وجود آمدن نهضت و قیامی جهانی متبلور است که وضعیت جهان اسلام بلکه بشریت را سامان بخشد.

امام علی(علیه السلام) در مورد رهبری این قیام و نهضت می فرماید:

زمانی که مردم هدایت را تحت الشعاع خواسته های خویش قرار می دهند او (مهدی(علیه السلام)) خواسته ها را تحت الشعاع هدایت الهی مقرر می دارد، و آن گاه که مردم قرآن را به رأی و خواسته های خود تفسیر می کنند، او آراء و نظرات را از قرآن می گیرد و تابع آن می سازد. (۴۴۲)

مؤسسه نهج البلاغه، احادیثی را که از امام علی(علیه السلام) پیرامون امام مهدی(علیه السلام) وارد شده و مجموع آن ها بر ۲۹۱ روایت بالغ می گردد، در یک جلد تدوین و گرد آوردی نموده است. از این مجموعه ۱۴ روایت پیرامون نام مبارک حضرت مهدی(علیه السلام) و صفات و دعای آن حضرت و ۷۷ مورد ارتباط به نسب حضرت دارد که وی از قریش و از بنی هاشم و اهل بیت و از فرزندان علی و فاطمه(علیها السلام) بلکه از فرزندان امام حسین(علیه السلام) بوده و خود، یکی از پیشوایان دوازده گانه به شمار می آید و ۴۵

۴۴۰. معجم موضوعی نهج البلاغه ۸۷ - ۱۱۶ و ۳۷۴ - ۴۴۵.

۴۴۱. نهج البلاغه خطبه ۱۳۸.

۴۴۲. نهج البلاغه خطبه ۱۳۸.

روایت به حضرت مهدی در قرآن و نهج البلاغه و اشعار امیر المؤمنین اختصاص دارد و ۲۳ حدیث پیرامون یاران حضرت مهدی (علیه السلام) و پرچم های سیاه و ۱۲ روایت درباره سفیانی و دجال و ۲۶ حدیث به غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) و رنج و گرفتاری شیعیان در زمان غیبت و فضیلت انتظار فرج ارتباط دارد و ۷۵ روایت درباره آشوب و فتنه های قبل از حضرت مهدی (علیه السلام) و نشانه های ظهور و پس از ظهور و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و ۱۹ حدیث ارتباط به فضیلت مسجد کوفه و خروج مردی از اهل بیت (علیهم السلام) از مشرق زمین دارد که هشت ماه شمشیر بر گردن آویخته است به گونه ای که مردم با سوگند به خدا، می گویند: این مرد از فرزندان فاطمه نیست و سپس بیان وضعیت زمین در هنگامه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و حکومت آن حضرت و چگونگی خاتمه یافتن دین به واسطه آن بزرگوار تشریح شده است.

امام (علیه السلام) فرمود:

«یا کمیل! ما من علم إلا وأنا أفتحه وما من سر إلا والقائم (علیه السلام) یختمه... یا کمیل!
لابد لماضیکم من أوبة، ولابد لنا فیکم من غلبة...»^(۴۴۳)

بنا یختم الدین كما بنا فتح، و بنا یستقذون من ضلالة الفتنة كما استقذوا من ضلالة الشرك و بنا یؤلف الله قلوبهم فی الدین بعد عداوة الفتنة كما ألف بین قلوبهم و دینهم بعد عداوة الشريك^(۴۴۴)، ولو قد قام قائمنا، لأنزلت السماء قطرها وأخرجت الأرض نباتها، ولیذهب الشحنةاء من قلوب العباد، وأصلحت السباع والبهائم حتی تمشی المرأة من العراق الى الشام لا تضع قدمها إلا على النبات وعل رأسها زینتها لا یهیجها سبُع ولا تخافه»^(۴۴۵)

ای کمیل: باب هر دانشی را من می گشایم و قائم (علیه السلام) از هر راز و رمزی پرده می دارد. ای کمیل! گذشته شما خواه نا خواه باید برگردد و روزی ما، پیروز خواهیم شد.

دین همان گونه که به وسیله ما آغاز شد، به وسیله ما نیز پایان می پذیرد، مردم به واسطه ما از گرفتاری در فتنه و آشوب رهایی می یابند همان گونه که از گمراهی شرك نجات یافتند، خداوند به واسطه ما دل های آنان را در دین با یکدیگر آلفت می دهد، در صورتی که قبلاً با هم دشمنی داشتند، چنان که دل و دین آن ها را پس از دشمنی شرك، به یکدیگر نزدیک می گرداند.

و هر گاه قائم ما قیام کند آسمان باران خویش را فرو می فرستد و زمین گیاهان خود را می رویاند و کینه و عداوت، از دل های بندگان ریشه کن می شود و درندگان و حیوانات نیز، به کسی آزاری نمی رسانند، به گونه ای که يك زن می تواند در کمال امنیت و آزادی فاصله میان عراق و شام را بپیماید

۴۴۳. بشارة المصطفى ۲۴ - ۳۱.

۴۴۴. ملاحم ابن طاوس ۸۴ - ۸۵.

۴۴۵. حضال صدوق ۲ / ۴۱۸، در خصوص روایات پیرامون حضرت مهدی (علیه السلام) به جلد اول موسوعة احادیث امیر المؤمنین از مؤسسه نهج البلاغه مراجعه شود.

و پای خویش را جز بر سبزه زارها و بوستان ها نهد، در حالی که جواهرات و زر و زیور خود را نیز با خود دارد، نه درنده ای او را آسیب می رساند و نه خطری او را تهدید می کند.

فلسفه و اصول حکومت اسلامی

امام(علیه السلام) پس از عصر نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نمونه ای عملی و بی مانند از حکومت اسلامی ارائه داد و آن را با نظریه ای کامل و دارای ابعادی منسجم مقرون ساخت که در منشور معروف آن بزرگوار به مالک اشتر آن گاه که وی را به فرمانروایی مصر گمارد، متبلور است. جامعه شناسان در شرح و تفصیل و تبیین و مقایسه این منشور با دیگر نظام های حکومتی، اهتمام فراوان مبذول داشته اند، این منشور خود دلیلی از دلایل امامت امام(علیه السلام) است که به وسیله آن مکتب اهل بیت(علیهم السلام) از سایر جریان هایی که نام اسلام و خلافت اسلامی را با خود یدک می کشند، متمایز می شود. افزون بر این دستور العمل اعجاز آمیز، موارد دیگری از سخنان گهر بار آن بزرگمرد که در نهج البلاغه و غیر آن به دستمان رسیده ما را بر به دست آوردن دیدگاه بی نظیر امام(علیه السلام) و اسلام در مورد اصول و فروع فلسفه و نظام حکومت، یاری می دهد که به گونه ای فشرده به خطوط اصلی آن اشاره می کنیم.

امام(علیه السلام) با تأکید بر لزوم برخورداری از حکومت، آن را يك ضرورت اجتماعی دانسته است: «**لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ امِيرٍ، بَرٌّ او فَاجِرٌ، وَالْاِمَامَةُ نِظَامُ الْاُمَّةِ**»; مردم ناگزیر به زمامداری نیازمندند، خواه نیکو کار باشد و خواه بد کار، امامت و پیشوایی، نظام امت است و با این جمله بیان فرمود که حکومت، آزمایشگاه زندگی است:

«**الْقُدْرَةُ تَظْهَرُ مَحْمُودِ الْخِصَالِ وَمَذْمُومِهَا**»; قدرت و حکومت است که صفات پسندیده و ناپسند را

آشکار می سازد.

حضرت با تشریح این که حکومت، کالایی ناپایدار و زود گذر است و نباید بدان مغرور شد می فرماید: «**الدَّوْلَةُ كَمَا تُقْبَلُ تُدْبِرُ**»; دولت، همان گونه که رو می آورد، از دست می رود سپس فرمود: حکومت نمونه، حکومتی است که ارزشی بوده و سزاوار زمینه سازی و برنامه ریزی باشد.

خطوط اصلی نظام حکومت اسلامی و مسئولیت های مهم دولت نمونه عبارتند از:

۱ . آگاهی دادن به مردم;

۲ . ایجاد عدل و داد;

۳ . حمایت و پشتیبانی از دین;

۴ . اقامه و اجرای حدود;

۵ . تربیت جامعه;

- ۶ . کوشش در پند و اندرز و ابلاغ;
 - ۷ . توان مالی لازم، و بهبود وضع زندگی مردم;
 - ۸ . دفاع از استقلال و کرامت امت;
 - ۹ . امنیت کامل داخلی;
 - ۱۰ . کمک به محرومان;
 - ۱۱ . یاری دردمندان;
 - ۱۲ . توجه به عمران و آبادی;
- زامدار نمونه باید از برخی صفات که مهم ترین عوامل پایداری حکومت اوست، برخوردار باشد از جمله :
- ۱ . تسلیم حق بودن;
 - ۲ . درك و شناخت امور;
 - ۳ . بیان روشن و شفاف;
 - ۴ . شجاعت در به پا داری حق;
 - ۵ . حُسن نیت;
 - ۶ . احسان و نیکی به مردم;
 - ۷ . پاکی نفس;
 - ۸ . عدالت فرا گیر;
 - ۹ . تدبیر و صرفه جویی;
 - ۱۰ . انصاف;
 - ۱۱ . مهربانی;
 - ۱۲ . بردباری;
 - ۱۳ . دفاع از دین;
 - ۱۴ . تقوای زیاد;
 - ۱۵ . درك امامت و مسئولیت;
 - ۱۶ . بیداری;
 - ۱۷ . از مردم به اندازه، کار خواستن;
 - ۱۸ . مغرور نشدن به قدرت;
 - ۱۹ . تقسیم کار به شیوه ای صحیح و تعیین مسئولیت هر فرد مطابق با شأن او;
 - ۲۰ . بذل و بخشش در هر چه دارد، بی آن که به اسراف بیانجامد;

سخنان امام(علیه السلام) سرشار از بیان عوامل سقوط و آفت های حکومت هاست که به زمامداران و کار گزاران و فرمانروایان برای چاره جویی از گرفتار آمدن به دام آن ها هشدار می دهد، از آن جمله :

- ۱ . جهل و نادانی;
 - ۲ . خود سری و مشورت نکردن;
 - ۳ . پیروی از هوای نفس;
 - ۴ . تعدد مراکز تصمیم گیری;
 - ۵ . باطل گرایی و بی اهمیتی به دین;
 - ۶ . جور و ستم;
 - ۷ . فخر و تکبر;
 - ۸ . جلوگیری از نیکی و احسان;
 - ۹ . اسراف و تبذیر;
 - ۱۰ . غفلت;
 - ۱۱ . انتقامجویی;
 - ۱۲ . بی تدبیری;
 - ۱۳ . عبرت نگرفتن و عدم استفاده از تجربه ها;
 - ۱۴ . پوزش خواهی بسیار و اشتباهات فراوان;
 - ۱۵ . تباه ساختن اصول و ارزش ها;
 - ۱۶ . مقدم داشتن ارادل و اوباش در پُست های اداری بر افراد شایسته;
- امام(علیه السلام) فرمود: گماردن ارادل و اوباش و جوانان بی تجربه بر اداره دولت ها، دلیل انقراض و از دست رفتن آن حکومت هاست.
- ۱۷ . خیانت;
- حضرت فرمود: هر گاه خیانت پدید آید، برکات الهی رخت بر می بندد، زمامداری که وزیرش به او خیانت ورزد، تدبیرش به تباهی می رود.
- ۱۸ . ضعف سیاست;
- امام(علیه السلام) فرمود: آفت زمامداران، ضعف سیاست آن ها و آفت توانمندان، ضعف شمردن دشمن است، آن کس که در تدبیرش تأخیر کند، نابودی اش زود هنگام است.
- ۱۹ . بد رفتاری;
- حضرت فرمود: «**أفة الملوك سوء السيرة**»؛ آفت زمامداران، بد رفتاری با مردم است.
- ۲۰ . ناکارآمدی کار گزاران و فرمانروایان;
 - ۲۱ . ضعف حمایت مردمی، از فرمانروا و زمامدار;

امام(علیه السلام) فرمود: «آفة الملک ضعف الحماية»؛ آفت حکومتداری، ضعف حمایت مردمی است.

۲۲. سوء ظن در مورد فرد خیر خواه، از نشانه های سقوط حکومت هاست؛

۲۳. حرص و طمع و آزمندی رهبران نسبت به لذات زندگی دنیوی؛

امام(علیه السلام) فرمود: «السید، من لا یصانع ولا یخادع ولا تغرّه المطامع»؛ بزرگمرد، اهل چابلوسی و تملق نیست، کسی را نمی فریبید و حرص و آز، او را به طمع وانی ندارد. و نیز فرمود: آز و طمع، زمامدرا را خوار و ذلیل می سازد.

عبادات و واجبات

امام علی(علیه السلام) فرمود:

«إن الله سبحانه فرض عليكم فرائض فلا تضيّعوها، وحدّ لكم حدوداً فلا تعتدوها، ونهاكم عن أشياء فلا تنتهکوها، وسکت عن أشياء ولم يدعها نسياناً، فلا تتكفّوها، ولم يأمرکم إلا بحسن، ولم ينهکم إلا عن قبیح»؛

خداوند فرائضی بر شما واجب کرده است آن ها را ضایع و تباه نسازید و حدود و مرزهایی برایتان تعیین کرده، از آن ها تجاوز نکنید و از چیزهایی که شما را نهی کرده حرمت نگهدارید و از اموری که ساکت شده نه به جهت فراموش کاری است، از این رو، برای انجام آن ها خود را به زحمت نیفکنید.

و نیز فرمود:

«عليك بحفظ كل أمر لا تعذر باضاعته»؛

از آن چه که با تباه ساختن آن معذور نیستی، مراقبت نما و آن را انجام ده و فرمود:

نخستین چیزی که برای خدا بر شما واجب است شکر و سپاس نعمت ها و کسب رضایت اوست، خوش به حال آنان که همواره خدا را اطاعت کنند و به انجام دستورات وی شتاب کنند و به انجام کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرند اگر کوتاهی کردید، مبدا در انجام عبادات کوتاهی کنید! اگر قرار باشد مستحبات به انجام واجبات آسیب وارد آورند، ارزشی ندارند، هیچ عبادتی به پایه انجام واجبات نمی رسد.

امیرمؤمنان(علیه السلام) به بیان فلسفه بخشی از احکام اسلامی توجه مبذول داشته و فرموده است:

خداوند، ایمان را به جهت تطهیر دل از شرک واجب فرمود و نماز را برای پاک شدن از کبر و نخوت، زکات را سبب روزی، روزه را آزمونی برای اخلاص بندگان، حج را وسیله نزدیکی مسلمانان با یکدیگر، جهاد را برای سر بلندی اسلام، امر به معروف را به جهت اصلاح توده مردم، نهی از منکر را برای باز داشتن بی خردان، صلّه رحم را برای کثرت جمعیت، قصاص را برای

حفاظت خون ها، اجرای حدود را برای بزرگداشت محرمات الهی و ترك شربِ خمر را برای حفظ و سلامت عقل، دوری از دزدی را برای حفظ عفت دست ها، ترك زنا را برای حفظ نسل ها، ترك لواط را به جهت افزایش نسل، شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها، ترك دروغ را به جهت احترام راستی، و اسلام را به عنوان مصونیت از ترس و بیم، امامت را برای نظام امت، و طاعت و فرمانبرداری (از ولیّ امر مسلمانان را) برای تعظیم مقام پیشوایی قرار داد. و نیز فرمود:

«زكاة البدن الجهاد والصيام، وزيارة بيت الله أمن من عذاب جهنم»؛

زکات بدن، جهاد و روزه و زیارت خانه کعبه، مصونیت از عذاب دوزخ است. و فرمود:

امر به معروف کن تا خود اهل معروف باشی و با دست و زبان منکر را انکار نما و با تمام توان با اهل منکر به مخالفت برخیز، هدف دین امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است، جهاد، ستون دین، و راه و روش سعادت‌مندان است، آن کس که در مسیر اجرای حق مبارزه کند، موفق خواهد شد، درهای آسمان به روی جهاد کنندگان باز می شود، برترین ثواب ها، ثواب جهاد است. (۴۴۶)

اخلاق و تربیت

امام(علیه السلام) به تربیت جامعه عنایت خاصی داشت و کوشید تا انحرافات ریشه دار و ژرف اخلاقی انسان ها را بهبود بخشد. از این رو، آن بزرگوار بر بیماری اصلی انگشت نهاد و فرمود: «ألا و إنّ حب الدنيا رأس كل خطيئة»؛ آگاه باشید، علاقه مندی به دنیا سر لوحه هر گناه است.

آن گاه سبب اصلی علاقمندی به دنیا را - آن زمانی که از علل و اسباب نهفته در آن سوی توطئه بر ضد طرح های نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد خلافت پرده برداشت و راز و رمز به یغما بردن حکومت را از خود، باوجود روایات متواتر و فراوانی که در این زمینه از رسول خدا(ص) رسیده و بر مسلمانان اتمام حجت شده بود به روشنی بیان کرد - چنین اعلام نمود: آری، آن را خوب شنیده بودند و به خاطر داشتند، ولی زرق و برق دنیا چشمان را خیره ساخت و زر و زیورش آنان را فریفت.

از جمله امور مترتب بر دوستی و علاقه مندی زیاد به دنیا، این است که انسان برای رسیدن به آن چه دیگران در آرزوی رسیدن به آن هستند، ابزار مختلفی را به کار می گیرد، زیرا وقتی علاقه آدمی به چیزی تعلق گرفت او را کر و کور می کند. به

همین دلیل خلفا برای توجیه بر تن کردن ردای خلافت، به بهانه‌ها و دست‌آویزهای گوناگونی متوسل شدند که دلائل و براهین دندان شکن امام(علیه السلام) بر آن‌ها خط بطلان کشید ولی آنان بر سر سختی موضعی که امام(علیه السلام) آن را محکوم ساخت، هم چنان باقی ماندند.

و هر گاه از امام(علیه السلام) داروی سودمند و شفا بخشی برای مداوای سبب و عللی، که انحراف را افزایش داده، درخواست کنیم حضرت آن را به گونه‌ای دقیق در خطبه معروف به همّام به وصف می‌کشد و از رازی که تقوا پیشگان را به این مرتبه از کمال رسانده و در تقوا و پرهیز کاری تجسم یافته، پرده برداشته و می‌فرماید:

«لقد عظم الخالق في انفسهم فصغر ما دونه في أعينهم»؛ آفریدگار، در روح و جان‌شان بزرگ جلوه کرد (به همین دلیل) غیر خدا در نظرشان کوچک است. از این رو، شناخت واقعی خداوند بزرگ، سبب پستی و حقارت دنیا در چشم بندگان تقوا پیشه‌اش می‌گردد و اگر دنیا در چشم آن‌ها کوچک جلوه کند، در تلاش و کوشش خود، دنیا را به دیده هدف نمی‌نگرند و در پی به دست آوردن آن خود را به آب و آتش نزده، بلکه همانند علی بن ابی طالب(علیه السلام) بدان علاقه‌ای نشان نمی‌دهند، زیرا امام(علیه السلام) آن هنگام که قریش از سر جور و ستم به زمام خلافت رسیدند، از حق خویش گذشت و فرمود: عده‌ای بر این مقام بخل ورزیده (بدون شایستگی آن را تصاحب کردند) و گروهی دیگر (ما) با سخاوت از آن صرف نظر کردند، حاکم و داور، خداوند است و در قیامت بازگشت همه به سوی اوست.

از همین جا در جامعه اسلامی دو نوع اخلاق متفاوت شکل گرفت، یکی اخلاق نمونه و بی‌مانند علی(علیه السلام) که بر سیاست (هدف وسیله را توجیه می‌کند) خط بطلان می‌کشید، دیگری اخلاق خلفا که رسیدن به حکومت را به هر وسیله ممکن، مشروع و قانونی می‌دانستند به همین دلیل علی(علیه السلام) نسبت به حکومت، رغبت نشان نداد ولی دیگران برای دست‌یابی به آن، از هیچ تلاشی فرونگذارند.^(۴۴۷)

دعا و نیایش علی (علیه السلام)

قرآن کریم که باب دعا را گشود و خطاب به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: (قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ)؛ بگو: اگر دعای شما نباشد خداوند به شما عنایتی نخواهد داشت. امام علی(علیه السلام) نیز مانند سایر ائمه (علیهم السلام) به دعا و نیایش توجه و عنایت خاصی داشت، دعاهای حضرت در مجموعه‌ای به نام صحیفه علویه گرد آوری شده که از

۴۴۷. معجم موضوعی نهج البلاغه ۲۸۲ - ۳۵۶ و ۱۹۴ - ۲۱۴ و ۱۵۲ - ۱۶۹ و ۳۷۴ - ۳۷۹ و تصنیف غرر الحکم بخش اخلاقی ۲۰۵ - ۳۲۳ و ۱۲۷ - ۱۴۷.

بارزترین دعا‌های معروف آن بزرگوار می‌توان دعای کمیل، دعای صباح و مناجات شعبانیه را نام برد و اکنون به فرازهایی از نیایش منظومی از آن شخصیت گرانمایه اشاره ای گذرا داریم که در آن عرضه می‌دارد:

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی *** تباركت تُعطي من تشاء وتَمنعُ
الهی وخلاقی وحرزی ومونلی *** الیک لدی الإعسار والیسر افزعُ
الهی لنن جلت وجمت خطیبتی *** فعفوک عن ذنبی أجل وأوسعُ
الهی تری حالی وفقری وفاقتی *** وأنت مناجاتی الخفیة تسمعُ
الهی فلا تقطع رجائی ولا تُزعُ *** فؤادی فلی فی سیب جودک مطمعُ
الهی لنن خیبتی أو طردتی *** فمن ذا الذی أرجو ومن ذا أشفقُ؟
الهی أجرنی من عذابک إننی *** أسیر ذلیل خائف لك أخضعُ
الهی لنن عدبنتی ألف حجة *** فحبل رجائی منك لا یتقطعُ
الهی اذا لم تعف عن غیر محسن *** فمن لمسیئ بالهوی یتمتعُ
الهی حلیف الحب فی اللیل ساهر *** یناجی ویدعو والمغفل یهجع^(۴۴۸) ای صاحب بخشش و

بزرگواری، حمد و سپاس تو را می‌سزد، به هر که خواهی عطا کنی و از هر کس بخواهی دریغ می‌داری، ای خدای آفریننده من، ای پناه و پناه‌گام در دشواری‌ها و رفاه و آسایش به درگاه تو می‌نالم، خدایا! گر چه گناهانم بزرگ و زیاد است ولی عفو و بخشش تو از گناه من بزرگتر و وسیع‌تر است، خدایا! تو خود حال زار و فقر و پریشانی را می‌بینی و نیایش و راز و نیاز نهانی‌ام را می‌شنوی، خدایا! اگر نومیدم کنی و از درگاهت برانی به چه کسی امیدوار باشم و چه کسی را نزد تو شفیع قرار دهم، خدایا! مرا از قهر عذابت در پناه خود قرار ده، زیرا من بنده اسیر و ذلیل و ترسان و خاضع به درگاه توام، خدایا! اگر هزار سال عذابم کنی رشته امیدم از رحمت تو قطع نخواهد شد، خدایا! اگر تو، از مردم غیر نکوکار در نگذری، پس آنان را که گرفتار هوای نفس و بدکاره اند چه کسی خواهد بخشید، خدایا! آن کس که در اشتیاق توست، تمام شب را بیدار و به نیایش و دعا مشغول است، ولی غافلان در خوابند.

ادبیات در گفتار امام(علیه السلام)

بر مجموعه‌هایی از سخنان امام(علیه السلام) که به صورت نثر و نظم در نهج البلاغه و دیگر کتبی که به نشر آثار امام پرداخته و از آن بزرگوار نقل شده است، آشنا شدیم. در این سخنان به اوج و بلندی پر درخششی که امام(علیه السلام) در عرصه خطابه و نامه‌نگاری و کلمات و پندهای حکمت‌آمیز و یا عرصه شعر بدان دست یافته بود، پی بردیم،

- همان گونه که اساتید فنّ ادب گفته اند - اگر بگوییم برترین دست آورد ادبی تاریخ از جنبه های هنری و ژرفای معنا و عمق اندیشه همان است که از امام علی(علیه السلام) به یادگار مانده است، سخنی به گزاف نگفته ایم.^(۴۴۹)

اینک نمونه ای از ادبیات به نظم آمده حضرت را با علم به وجود دیوان اشعار منسوب به آن بزرگوار در عرصه های گوناگون، بر می گزینیم که برخی از تاریخ نگاران با تکیه بر آن ها به فرازهایی ادبی از آن ها استناد جسته اند: امام(علیه السلام) در سوک پدر بزرگوارش حضرت ابو طالب رضوان الله تعالی علیه می فرماید:

ای ابو طالب! تو پناه بی پناهان و باران رحمت الهی بر زمین خشکیده و تشنه و روشنایی بخش تاریکی ها بودی، غم فقدان فرشتگان را در هم شکست، خداوند بر تو درود و صلوات فرستاد و در فردوس برین پذیرایت شد، براستی که تو بهترین عمو در حق رسول خدا بودی.^(۴۵۰)

به نقل جاحظ و بلاذری : علی(علیه السلام) از همه صحابه به فنون شعر آشناتر و فصیح تر و در خطابه، سر آمد همگان و در نویسندگی برتر از همه بوده است، از جمله اشعار حضرت در روز بدر می توان به ابیات ذیل اشاره کرد:

آن گاه که سپاهیان، پا به فرار گذاشتند و مسلمانان خردمند به سرعت اطراف پیامبر را گرفتند، آن حضرت را یاری کردیم و با غیرت و جوانمردی سرکشان را از دم تیغ گذرانیدیم، هم آنان که به هدایت رهنمون نگشتند و زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ما را به هدایت رهنمون گشت، همه از خدا و حق اطاعت کرده و تقوا پیشه نمودیم.^(۴۵۱)

سبط ابن جوزی ابیات ذیل را از آن حضرت در تذکرة الخواص یاد آورده شده است: مردم با حرص و ولع در اندیشه دنیایند، آن را برای تو زیبا جلوه دادند ولی با رنج و اندوه همراه است، به وسیله عقل و خرد از دنیا بهره نگرند، بلکه به مقدرات الهی بدان دست یافتند، اگر قرار باشد با زور و قدرت کسی در پی چیزی برآید، بنابراین، شاهین باید غذای گنجشک را برآید.^(۴۵۲)

نیز از آن بزرگوار منقول است:

۴۴۹. تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی، از دکتر محمود بستانی ادبیات امام علی(علیه السلام).

۴۵۰. الغدیر: ۱۰۶/۳ و ۳۷۸/۷ و ۳۷۹.

أبا طالب عصمة المستجير *** وغيث المحول ونور الظلم

لقد هدّ فقتك اهل الحفاظ *** فصلی عليك ولی النعم

ولفالك ربك رضوانه *** فقد كنت للمصطفى خير عم

۴۵۱

نصرنا رسول الله لما تدابروا *** وثاب اليه المسلمون ذووالحجی

ضربنا غواة الناس عنه تكراً *** ولما يروا قصدالسبيل ولا الهدی

ولما أتانا بالهدی كان كلنا *** على طاعة الرحمان والحق والثقی

۴۵۲

لناس حرص على الدنيا بتدبير *** وصفوها لك ممزوج بتكدير

لم يرزقوها بعقل حينما رزقوا *** لكثما رزقوها بالمقادير

لو كان عن قوة أو عن مغالبة *** طار البزاة بأرزاق العصافير

بیماریت در جسم توست و خود نمی بینی و داروی بیماری ات نیز در وجود توست و خود احساس نمی کنی، تصور می کنی عضو کوچکی هستی، ولی جهان بزرگی در تو نهفته است. (۴۰۳)

سلام و درود بر تو ای پدر بزرگوار حسن و حسین، ای سرور بلیغان و شعراء، درود بر تو در آن روز که دیده به جهان گشودی و روزی که به خدا ایمان آوردی و در راهش مبارزه نمودی و آن روز که صبر و شکیبایی پیشه ساختی و دیگران را بر خود ترجیح دادی و روزی که حدود الهی را به اجرا در آوردی و آن گاه که با صبر و برد باری، در راه خدا به فیض شهادت نائل شدی و آن روز که زنده برانگیخته می شوی و دوستدارانت را به حوض کوثر و باغ های پر نعمت بهشتی، رهنمون می گردی.

والحمد لله رب العالمین

فهرست

مقدمه مجمع ... ۷

مقدمه ... ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در يك نگاه... ۱۹

بخش دوم: نمایی از شخصیت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) ... ۲۹

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت امام علی (علیه السلام)... ۳۷

عبادت و تقوا ... ۳۸

زهد ... ۴۰

عزت نفس و شهامت ... ۴۲

جوانمردی ... ۴۳

صدق و اخلاص ... ۴۴

شجاعت ... ۴۵

عدالت ... ۴۷

ساده زیستی ... ۴۷

پاکدلی ... ۴۹

بخشش ... ۴۹

دانش و معارف ... ۵۰

قسمت دوم

بخش نخست: رشد و بالندگی ... ۵۵

۴۰۳

داؤك فيك وما تشعر *** وداؤك منك وما تبصر
وتحسب أنك جرم صغير *** وفيك انطوى العالم الأكبر

نسب درخشان ... ۵۵

جد بزرگوار او ... ۵۵

والد ماجد امام (علیه السلام) ... ۵۶

والده ماجده حضرت ... ۵۷

بخش دوم: مراحل زندگی امام علی(علیه السلام) ... ۶۱

بخش سوم: مرحله نخست: از ولادت تا بعثت مبارك پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۶۳

ولادت ... ۶۳

کُنیه و لقب ... ۶۴

تحت تربیت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۶۵

مرحله دوم: از بعثت تا هجرت ... ۶۸

نخستین گرونده به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۶۸

نخستین نماز گزار ... ۷۱

نخستین نماز جماعت در اسلام ... ۷۲

علی(علیه السلام) و اعلان رسالت ... ۷۵

حدیث انذار ... ۷۵

علی(علیه السلام) از آغاز رسالت تا هجرت ... ۷۸

در شعب ابو طالب ... ۷۸

امام(علیه السلام) در هجرت به طائف ... ۸۱

علی(علیه السلام) در بیعت عقبه دوم ... ۸۲

علی در شب هجرت ... ۸۳

علی(علیه السلام) افتخار فرشتگان ... ۸۷

مأموریت های پس از لیلۃ المبیت ... ۸۸

هجرت امام علی(علیه السلام) ... ۹۰

راز خوابیدن امام در بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۹۴

مرحله سوم: امام علی از هجرت تا وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۹۵

۱. علی(علیه السلام) و پیمان برادری ... ۹۵

۲. ازدواج علی(علیه السلام) با زهرا(علیها السلام) ... ۹۷

با پیامبر در میدین جنگ ... ۹۹

الف - در جنگ بدر ... ۹۹

ب - در جنگ احد ... ۱۰۳

پس از جنگ «احد» ... ۱۰۸

ج - در جنگ خندق ... ۱۱۰

د - در صلح حدیبیه ... ۱۱۵

ه - در غزوه خیبر ... ۱۱۸

- و - در فتح مکه... ۱۲۳
- بت شکنی علی(علیه السلام) ... ۱۲۶
- ز - در غزوه حنین... ۱۲۶
- ح - در غزوه تبوک... ۱۲۸
- تبلیغ سوره برائت ... ۱۳۰
- حضور در مباحله ... ۱۳۱
- علی(علیه السلام) در یمن ... ۱۳۴
- محور کار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۱۳۷
- در حجة الوداع... ۱۴۱
- در غدیر خم ... ۱۴۲
- ماجرای حارث بن نعمان ... ۱۴۵
- تلاش پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در پا بر جایی بیعت علی(علیه السلام) ... ۱۴۶
- بیماری پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و سپاه آسامه ... ۱۴۸
- نکته ... ۱۵۲
- علی(علیه السلام) و پیامبر در آخرین لحظات ... ۱۵۳

قسمت سوم

- بخش نخست: عصر امام علی(علیه السلام) ... ۱۵۷
- در سوگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) ... ۱۵۷
- انصار، و هواداران قریش در سقیفه ... ۱۵۸
- تحلیل گردهمایی سقیفه... ۱۶۳
- خلافت از دیدگاه قریش ... ۱۶۶
- کنار زدن امام علی(علیه السلام) از خلافت ... ۱۶۹
- آثار منفی سقیفه ... ۱۷۴
- سقیفه از دیدگاه امام(علیه السلام) ... ۱۷۶
- موضع گیری ابوسفیان... ۱۷۷
- مخالفان سقیفه ... ۱۷۸
- نتایج سقیفه ... ۱۸۱

- بخش دوم: امام(علیه السلام) در دوران ابوبکر ... ۱۸۵
- رویاری حکومت، بامخالفان ... ۱۸۵
- اعتراض به خلافت سقیفه ... ۱۸۸
- بیعت اجباری ... ۱۹۰
- امام علی(علیه السلام) و پیچیدگی های سقیفه ... ۱۹۵

امام علی(علیه السلام) و گرد آوری قرآن ... ۲۰۱
در دوران ابوبکر ... ۲۰۴
وصیت ابوبکر به عمر ... ۲۰۵
ایرادات وصیت ابوبکر ... ۲۰۷

بخش سوم: امام علی(علیه السلام) در دوران عمر ... ۲۱۱
نموداری از رفتار عمر ... ۲۱۲
مصیبت شورا ... ۲۱۴
ایرادات شورا ... ۲۱۷
گفت و گوی ابن عباس و عمر ... ۲۱۹
شورا از دیدگاه امام(علیه السلام) ... ۲۲۳
امام(علیه السلام) و عدم پذیرش شرط عبدالرحمان ... ۲۲۶

بخش چهارم: امام(علیه السلام) در دوران عثمان ... ۲۲۷
ابو سفیان پس از بیعت عثمان ... ۲۲۹
پدیده های منفی در حکومت عثمان ... ۲۳۰
موضع امام(علیه السلام) در قبال عثمان ... ۲۳۳
آثار منفی حکومت عثمان ... ۲۳۵

قسمت چهارم

بخش نخست: امام علی(علیه السلام) پس از قتل عثمان ... ۲۴۱
بیعت مسلمانان با امام(علیه السلام) ... ۲۴۱
سرپیچی از بیعت ... ۲۴۵
حکومت امام(علیه السلام) و دشواری های راه ... ۲۴۶
ج - تساوی در برابر حکم خدا ... ۲۵۰
محور های کاری امام(علیه السلام) ... ۲۵۲
فرهنگ اسلامی در حکومت خلفا ... ۲۵۷
تلاش امام(علیه السلام) در راه احیای دین ... ۲۶۰

بخش دوّم: با ناکثین ... ۲۶۵
فتنه انگیزان ... ۲۶۵
نافرمانی عایشه ... ۲۶۷
حیله معاویه و پیمان شکنی طلحه و زبیر ... ۲۶۹

حرکت عایشه به سمت بصره ... ۲۷۱
درگیری هایی در حومه بصره ... ۲۷۳
جنگ، آتش بس، خیانت ... ۲۷۵
حرکت امام(علیه السلام) و پایان دادن به سرکشی ... ۲۷۶
آخرین اندرز ... ۲۷۷
وقوع درگیری ... ۲۷۹
عملکرد امام(علیه السلام) پس از جنگ ... ۲۸۰
نتایج جنگ جمل ... ۲۸۳
کوفه مرکز خلافت ... ۲۸۴

بخش سوم: با قاسطین ... ۲۸۵

معاویه و آمادگی نبرد با امام(علیه السلام) ... ۲۸۵
دست یابی به فرات ... ۲۸۷
تلاشی صلح آمیز ... ۲۸۷
درگیری پس از آتش بس ... ۲۸۸
شهادت عمار یاسر ... ۲۸۹
نیرنگ قرآن بر نیزه ... ۲۹۱
حکمیّت و پیمان نامه صلح ... ۲۹۴
موضعی آگاهانه و ارزشگذاری ... ۲۹۶
بازگشت امام و کناره گیری خوارج ... ۲۹۷
گردهمایی داوران ... ۲۹۸
نتیجه حکمیّت ... ۲۹۸

بخش چهارم: با مارقین ... ۳۰۱

امام و عدم پذیرش نتیجه حکمیّت ... ۳۰۲
نبرد با خوارج ... ۳۰۴
اشغال مصر ... ۳۰۷
سقوط و فروپاشی امت ... ۳۰۸
آخرین تلاش های امام(علیه السلام) ... ۳۱۱

بخش پنجم: امام علی(علیه السلام) شهید محراب ... ۳۱۳

وصیّت امام(علیه السلام) ... ۳۱۵
مراسم دفن و سوگواری ... ۳۱۶

بخش ششم: میراث علمی امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) ... ۳۱۹

با نهج البلاغه ... ۳۲۱

- ۳۲۲... خرد، دانش، شناخت
- ۳۲۳... قرآن و سنت نبوی
- ۳۲۵... توحید و عدل و معاد
- ۳۲۸... رهبری الهی
- ۳۳۰... امام مهدی(علیه السلام)
- ۳۳۳... فلسفه و اصول حکومت اسلامی
- ۳۳۷... عبادات و واجبات
- ۳۳۹... اخلاق و تربیت
- ۳۴۱... دعا و نیایش علی(علیه السلام)
- ۳۴۲... ادبیات در گفتار امام(علیه السلام)
- ۳۴۵... فهرست